



(دستور سفن)

با تصميم و اضافات



ویرایش دوم

دستور زبان دری

(دستور سفن)

با

تصمیم و اضافات

✍ احمد یا سین « فرخاری » ✍



انتشارات سعید

- نام کتاب : دستور زبان دری (دستور سخن) 
- مؤلف : احمد یاسین فرخاری 
- ناشر : انتشارات سعید 
- تایپ و صفحه آرایی : احمد بهزاد « فرخاری » 
- ویرایش : سلطانه « مولانا زاده » 
- طرح روی جلد : غزل 
- قطع : 15 x 21 سم 
- تیراژ : 2000 نسخه 
- نوبت چاپ : دوم 
- سال چاپ : زمستان 1388 
- چاپ و صحافی : انتشارات سعید 
- محل چاپ : کابل، افغانستان 
- کلیه حقوق طبع و نشر برای مؤلف محفوظ است 
- نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است 
- نشانی تماس با نویسنده : farkhary@hotmail.com 
- قیمت : 150 افغانی 



فهرست نویسی پیش از انتشار

491 فرخاری، احمد یاسین، 1340 –

15/ دستور زبان دری (دستور سخن)/ مؤلف احمد یاسین فرخاری. –

د 17 ف ویرایش دوم. – کابل: سعید، 1388.

284 ص: جدول.

عنوان به زبان انگلیسی: Dastoor – e – Zaban – e – Dari

Dari (Persian) Grammar

الف – عنوان

1- دستور زبان دری

این کتاب از حق کاپی رایت برخوردار گردیده است. کلیه حقوق اعم از چاپ، نشر، تکثیر، ترجمه، نسخه برداری، ذخیره نمودن تصویری یا الکترونیکی و... برای مؤلف محفوظ است و بدون اجازه ی کتبی مؤلف غیر مجاز شمرده میشود. متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت. (نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است)

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه
• نظریات دانشمندان در مورد این کتاب	۲۱
• گفتار نخست	۲۹
الفبای زبان دری	
• حروف هجای زبان دری	۳۳
• نشانه های حرکات و سکنتات	۳۵
• حروف مُعْجَمَه و مُهْمَلَه	۳۶
• نارساییها و دشواریهای الفبا	۳۶
• حذف نشانه های حرکت و سکون	۳۷
• عدم موجودیت نشانه ها برای برخی از مصوتها	۳۸
• تعدد موارد نوشتاری مصوتها	۳۹
• اختلاف صداها و نشانه ها در مصوتهای بلند	۴۱
• نشانه های الف	۴۲
• الف ممدوده	۴۲
• الف مقصوره	۴۲
• الف مستوره	۴۳
• {واو} و مشکلات آن	۴۵
• واو ملفوظ	۴۵
• واو غیر ملفوظ	۴۵
• مشکلات {ی}	۴۶
• یای معروف	۴۶
• یای مجهول	۴۶

موضوع

صفحه

- نشانه ی {ی} ۴۶
- تعدد شکلی حروف ۴۷
- تعدد نشانه ها برای یک صدا ۴۸
- { ه } و دشواریهای آن ۵۰
- های ملفوظ ۵۰
- های غیر ملفوظ ۵۰
- دشواریهای نوشتاری حروف ۵۷
- دشواریهای ساختاری واژه ها ۵۹
- دشواریهای کاربرد الفبا در کامپیوتر و اینترنت ۶۰
- بازسازی الفبا ۶۲
- انواع همزه و الف ۶۳
- انواع { الف و همزه } از نظر نوعیت صدا ۶۳
- انواع { الف } از نظر موقعیت میانوندی و پسوندی ۶۵
- انواع { و } ۶۵
- انواع { و } از نظر نوعیت صدا ۶۶
- موقعیت میانوندی و نشانه ی { و } ۶۷
- انواع {ی} ۶۷
- انواع {ی} از نظر نوعیت صدا ۶۷
- انواع {ی} از نظر موقعیت میانوندی و پسوندی ۶۸

مقدمات

- تعریف دستور زبان ۷۷
- تجزیه و ترکیب ۷۷
- اجزای اساسی جمله : نهاد و گزاره یا مبتدا و خبر ۷۹
- مسند الیه ۸۰

موضوع

صفحه

- مسند ۸۱
- فاعل ۸۲
- مفعول ۸۲
- مفعول با واسطه ۸۲
- مفعول بیواسطه ۸۳
- اقسام { را } ۸۴
- بن مضارع (یا ریشه ی فعل) ۸۵
- مصدر مرخم (بن ماضی) ۸۵
- تخفیف ۸۵
- مترادف ، متضاد ، متشابه ۸۶
- کلمه ۸۷
- تقسیم بندی کلمه ۸۷

اسم

- اسم چیست ۸۹
- انواع اسم ۸۹
- اسم عام ۸۹
- شیوه ی شناخت اسم عام ۹۰
- اسم خاص ۹۰
- اسم مفرد ۹۰
- اسم جمع ۹۱
- اسم بسیط یا ساده ۹۲
- فرق میان اسم مفرد و اسم بسیط ۹۲
- اسم مرکب ۹۳
- انواع کلمات مرکب ۹۳
- اسم ذات ۹۵

موضوع

صفحه

اسم معنی	۹۶
اسم جامد	۹۶
اسم مشتق	۹۶
اسم نکره	۹۶
اسم معرفه	۹۷
انواع معرفه	۹۸
نکره ساختن معرفه	۱۰۰
اسم مصغر	۱۰۰
اسم آلت	۱۰۱
اسم زمان	۱۰۱
اسم مکان	۱۰۲
اسم مفعول	۱۰۲
فرق اسم مفعول و صفت مفعولی	۱۰۲
حالات اسم	۱۰۳
فاعلیت	۱۰۳
مفعولیت	۱۰۳
انواع مفعول	۱۰۳
اضافه	۱۰۴
مسند الیه	۱۰۴
قواعدی چند راجع به جمع اسم	۱۰۴
پسوندهای جمع {-ها}	۱۰۵
پسوندهای جمع {-ان}	۱۰۷
جمعهای مکسر عربی	۱۱۲
جمع بستن صیغه های جمع مکسر عربی با نشانه های دری	۱۱۴
جمعهای غلط	۱۱۶

موضوع

صفحه

- قواعد تشخیص کلمات عربی ۱۱۹

صفت

- صفت چیست ۱۲۱
- انواع صفت ۱۲۱
- صفت مطلق ۱۲۱
- صفت متساوی ۱۲۱
- صفت فاعلی ۱۲۲
- صفت مشبیه ۱۲۲
- نشانه های صفت فاعلی ۱۲۳
- صفت مفعولی ۱۲۵
- ترکیبات صفت مفعولی ۱۲۵
- صفت تقضیلی ۱۲۶
- صفت عالی ۱۲۶
- صفت نسبی ۱۲۷
- علامات صفت نسبی ۱۲۷
- انواع صفت از نظر ساختار ۱۲۸
- صفت جامد ۱۲۸
- صفت مشتق ۱۲۸
- صفت ساده ۱۲۹
- صفت مرکب ۱۲۹
- اقسام صفت مرکب ۱۲۹
- انواع صفت از نظر معنی ۱۳۱
- صفت توصیفی ۱۳۱
- صفت اشاری ۱۳۲
- صفت پرسشی ۱۳۲

موضوع

صفحه

۱۳۳	• صفت مبهم
۱۳۳	• صفت تعجبی
۱۳۴	• صفت عددی
۱۳۴	• صفت عددی اصلی
۱۳۴	• صفت عددی ترتیبی
۱۳۵	• صفت کسری
۱۳۵	• صفت توزیعی
۱۳۶	• ترکیب صفت
۱۳۷	• طرز استعمال صفت
۱۳۷	• قواعد نوشتار صفت
۱۳۷	• صفت پیش از موصوف
۱۳۹	• صفت پس از موصوف
۱۴۰	• مطابقت صفت و موصوف
۱۴۰	• صفت و موصوف عربی در زبان دری
۱۴۳	• پیوستن یای نکره به صفت و موصوف
۱۴۳	• شناخت صفت

فعل

۱۴۵	• فعل چیست
۱۴۵	• انواع فعل
۱۴۵	• فعل معلوم
۱۴۶	• فعل مجهول
۱۴۶	• فعل لازمی
۱۴۶	• فعل متعدی
۱۴۶	• طریقه ی تبدیل فعل لازمی به فعل متعدی
۱۴۷	• افعال معین

موضوع

صفحه

فعل تام	۱۴۷
فعل ناقص	۱۴۸
فعل با قاعده	۱۴۸
فعل بیقاعده	۱۴۹
فعل امر	۱۴۹
فعل نهی	۱۵۰
فعل ربطی	۱۵۰
فرق بین « است » و « هست »	۱۵۱
فعل ماضی	۱۵۲
انواع فعل ماضی	۱۵۳
ماضی مطلق	۱۵۳
ماضی نقلی یا قریب	۱۵۳
ماضی بعید	۱۵۴
ماضی استمراری	۱۵۴
ماضی التزامی	۱۵۵
فعل مضارع یا حال	۱۵۶
انواع مضارع	۱۵۷
مضارع التزامی	۱۵۷
مضارع اخباری	۱۵۷
فعل مستقبل یا آینده	۱۵۷
وجوه افعال	۱۵۸
وجه شرطی	۱۵۸
وجه مصدری	۱۵۸
وجه وصفی	۱۵۹
وجه اخباری	۱۵۹

موضوع

صفحه

- وجه التزامی ۱۵۹
- وجه امری ۱۵۹
- مطابقت فعل با فاعل ۱۶۰

قید

- قید چیست ۱۶۱
- دسته بندی قیود ۱۶۱
- قیود مختص ۱۶۱
- قیود مشترک ۱۶۲
- اقسام قید از نظر ترکیب ۱۶۲
- قید ساده ۱۶۲
- قید مرکب ۱۶۲
- اقسام قید از نظر ساختار ۱۶۲
- قید جامد ۱۶۳
- قید مشتق ۱۶۳
- اقسام قید از نظر معنی ۱۶۳
- قید زمان ۱۶۳
- قید مکان ۱۶۳
- قید مقدار ۱۶۴
- قید حالت ۱۶۴
- قید تأکید و ایجاب ۱۶۴
- قید علت ۱۶۴
- قید چگونگی یا وصف و کیفیت ۱۶۵
- قید استثنا ۱۶۵
- قید نفی ۱۶۵
- قید ترتیب و عدد ۱۶۵

صفحه

موضوع

- قید شک و تردید ۱۶۵
- قید پرسش و استفهام ۱۶۶
- قید سوگند ۱۶۷
- قید تکرار ۱۶۷
- قید تصدیق ۱۶۷
- قید تمنا ۱۶۷
- قید مقایسه و تشبیه ۱۶۸
- قید تدریج ۱۶۸
- قید شرط ۱۶۸
- تشخیص قید ۱۶۸

شبه جمله. اصوات. ادات

- شبه جمله چیست ۱۶۹
- موارد کاربرد شبه جمله ۱۶۹
- اقسام شبه جمله ۱۷۰
- شبه جمله های خاص زبان دری ۱۷۰
- شبه جمله های دخیل ۱۷۳
- اصوات چیست ۱۷۴
- ادات چیست ۱۷۶

حروف

- حروف چیست ۱۷۹
- انواع حروف ۱۷۹
- حروف اضافه ۱۷۹
- معانی حروف اضافه ۱۸۰
- حروف ربط ۱۸۲

موضوع

صفحه

- انواع حروف ربط ۱۸۲
- حروف ربط بسیط ۱۸۲
- حروف ربط مرکب ۱۸۳
- حروف عطف ۱۸۴
- حروف نشانه ۱۸۵
- حروف زاید ۱۸۶
- حروف موصولی ۱۸۹
- حروف ندا ۱۸۹
- حرف مفعولی ۱۹۰
- حروف شرط ۱۹۱

کنايات

- ضمير چيست ۱۹۳
- اقسام ضمير ۱۹۴
- ضمير شخصى ۱۹۴
- ضمير متصل يا پيوسته ۱۹۴
- انواع ضمير متصل ۱۹۴
- ضمائر متصل فاعلى ۱۹۴
- ضمائر متصل مفعولى ۱۹۵
- ضمائر متصل اضافى يا نسبى ۱۹۶
- ضمير منفصل يا گسسته ۱۹۷
- انواع ضمير منفصل ۱۹۷
- ضمائر منفصل فاعلى ۱۹۷
- ضمائر منفصل مفعولى ۱۹۸
- ضمائر منفصل اضافى ۱۹۸

موضوع

صفحه

ضمیر مشترک	۱۹۹
ضمیر اشاره	۲۰۰
ضمیر ملکی	۲۰۱
حالات ضمیر	۲۰۱
اسم اشاره چیست	۲۰۲
فرق اسم اشاره و ضمیر اشاره	۲۰۲
موصول چیست	۲۰۳
اقسام { که }	۲۰۳
مبهمات چیست	۲۰۴
انواع مبهمات	۲۰۴
مبهمات بسیط یا ساده	۲۰۴
مبهمات مرکب	۲۰۵
ادوات استفهام چیست	۲۰۷

مصدر

مصدر چیست	۲۰۹
علامات مصدر	۲۱۰
اقسام مصدر	۲۱۱
مصدر اصلی	۲۱۱
مصدر جعلی	۲۱۱
مصدر متصرف	۲۱۲
مصدر مقتضب	۲۱۲
مصدر لازمی	۲۱۳
مصدر متعدی	۲۱۳
طریق متعدی ساختن لازمی	۲۱۳
مصدر مشترک	۲۱۴

صفحه

موضوع

- ۲۱۴ مصدر بسیط
- ۲۱۵ مصدر مرکب
- ۲۱۵ مصدر مرخم
- ۲۱۵ اسم مصدر
- ۲۱۶ نشانه های اسم مصدر
- ۲۱۷ فرق بین صفت فاعلی و اسم مصدر

اضافه

- ۲۱۹ اضافه چیست
- ۲۱۹ تتابع اضافات
- ۲۲۰ اقسام اضافه
- ۲۲۰ اضافه ی ملکی
- ۲۲۰ اضافه ی بیانی
- ۲۲۱ اضافه ی تشبیهی
- ۲۲۲ اضافه ی استعاری
- ۲۲۲ اضافه ی اقترانی
- ۲۲۳ فرق اضافه ی استعاری و اضافه ی اقترانی
- ۲۲۳ اضافه ی تخصیصی
- ۲۲۴ اضافه ی بنوت
- ۲۲۵ فرق صفت با اضافه

عدد

- ۲۲۷ عدد چیست
- ۲۲۷ انواع عدد
- ۲۲۷ اعداد اصلی
- ۲۲۸ اعداد ترکیبی

صفحه

موضوع

- اعداد ترتیبی یا وصفی ۲۲۸
- اعداد توزیعی ۲۲۹
- اعداد کسری ۲۲۹
- فرق بین اعداد توزیعی و اعداد کسری ۲۳۰
- واحدهای شمارش، توزین و مقیاس ۲۳۰

وندها

- وندها چیست ۲۳۳
- پیشوند ها چیست ۲۳۳
- معروفترین پیشوند ها ۲۳۳
- میانوند ها چیست ۲۳۶
- معروفترین میانوند ها ۲۳۶
- میانوند { آ } ۲۳۶
- میانوند دعا ۲۳۶
- میانوند اشمال و تمامی ۲۳۶
- میانوند تکرار ۲۳۶
- میانوند حالت ۲۳۷
- میانوند ردیف ۲۳۷
- میانوند تلون ۲۳۷
- میانوند عطف ۲۳۷
- میانوند زاید ۲۳۷
- میانوند { واو } ۲۳۸
- میانوند { ی } ۲۳۸
- میانوند واسطه ۲۳۸
- میانوند جمع ۲۳۸

موضوع

صفحه

۲۳۸	میانوند {گ}	•
۲۳۸	میانوند بدل	•
۲۳۹	میانوند اسم معنی	•
۲۳۹	پسوندها چیست	•
۲۳۹	پسوندهای معروف زبان دری	•
۲۴۳	حروف پسوندی	•
۲۴۳	{ الف } پسوندی	•
۲۴۴	{ ت } پسوندی	•
۲۴۵	{ ش } پسوندی	•
۲۴۵	{ ک } پسوندی	•
۲۴۶	{ م } پسوندی	•
۲۴۶	{ هـ } پسوندی	•
۲۴۷	{ ی } پسوندی	•
۲۴۸	پسوندها از نظر ترکیب	•
۲۵۰	پسوندها از نظر نوعیت معنایی	•
۲۵۰	پسوندهای تشبیهی	•
۲۵۰	پسوندهای کثرت و وفور	•
۲۵۱	پسوندهای زمانی و مکانی	•
۲۵۱	پسوندهای عددی	•
۲۵۱	پسوندهای فاعلی	•
۲۵۲	پسوندهای مصدری	•
۲۵۲	پسوندهای وصف و کیفیت	•
۲۵۳	پسوندهای جمع	•
۲۵۳	پسوندهای تصغیر	•
۲۵۴	پسوندهای ضمیری	•

- پسوندهای مفعولی ۲۵۴

نحو یا آیین جمله بندی

- نحو چیست ۲۵۵
- جمله ی فعلی ۲۵۵
- جمله ی اسمی ۲۵۵
- اقسام جمله از نظر نقص و کمال ۲۵۶
- جمله ی تام یا کامل ۲۵۶
- جمله ی ناقص ۲۵۶
- اقسام جمله از نظر معنایی ۲۵۷
- جمله ی اخباری ۲۵۷
- جمله ی انشایی ۲۵۷
- اقسام دیگر جمله ۲۵۹
- جمله ی بسیط ۲۵۹
- جمله ی آزاد یا مطلق ۲۵۹
- جمله ی مقید ۲۵۹
- جمله ی کل ۲۵۹
- جمله ی جزء ۲۵۹
- جمله ی شرطی ۲۶۰
- جمله ی جوابی ۲۶۰
- جمله ی تعلیلی ۲۶۰
- جمله ی بزرگ ۲۶۱
- جمله ی کوچک ۲۶۱

موضوع

صفحه

- ۲۶۱ جمله ی معترضه
- ۲۶۲ جمله ی تفسیری
- ۲۶۲ جمله ی مؤول
- ۲۶۲ جمله ی مؤول به مصدر اصلی
- ۲۶۲ جمله ی مقول قول
- ۲۶۳ جمله ی مؤول به مصدر بد لی
- ۲۶۳ جمله ی مؤول به صفت اصلی
- ۲۶۳ جمله ی مؤول به صفت بد لی
- ۲۶۳ جمله ی مؤول قیدی
- ۲۶۴ جمله ی مؤول بدل از مؤول
- ۲۶۴ جمله ی بدل
- ۲۶۴ جمله ی موصولی
- ۲۶۵ جمله ی زمانی
- ۲۶۵ جمله ی غایی
- ۲۶۶ جمله ی منتج
- ۲۶۶ جمله ی مقایسوی
- ۲۶۷ شماره ی جمله ها
- ۲۶۹ سرچشمه ها
- ۲۷۳ آثار نویسنده

نظریات دانشمندان در مورد این کتاب

از: مولانا محمد حنیف (حنیف) بلخی

بسم الله الرحمن الرحيم

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتاردری شیرینتر است
« علامه اقبال »

درین گذرگاه تاریخ که بیگانگان با دستاوردهای مادی، به دوش قاره پیماها سوار و در پی تسخیر ماه و مریخ اند، و میخواهند همه مناشی معنویات را ازین کره کدر بردارند، به ویژه دشمنان فرهنگسوز قرن ما که هر جا دست میبازند تا فرهنگ و کلتور ماده آلود شان را از پشت پرده های حیل و مکر و یا علناً با نیروی آتش و دود به ملل اصیل و مستضعف بقبولانند، گرفتن از بازوی سخن و احیای دستور سخن دری امریست بسی ارزنده و سزاوار ستایش؛ زیرا موضوع روشن است که در دنیای کلچر و فرهنگ، زبان از ممیزات شاخص یک ملت به حساب رفته، حیثیت سورالبلدی را دارد که هسته و هستی معنوی یک قوم در پناه آن جاگزین میباشد. مهد اصلی زبان دری - که امروز بیشتر از (۱۱۰) ملیون نفوس جهان با آن حرف میزنند - فراشییی های دو جناح هندکوه و ساحه جغرافیایی خراسان بوده، درشکن قرنهای باطلایه لشکرها، همعان وفدها و با زمزمه قافله های بازرگانان درشرق و جنوب شرق تا اقصای هند، درغرب تا ماورای دجله و فرات و درشمال تا آنسوی مرزهای ماوراءالنهر و کوهپایه های قفقازدامن کشیده است، و دریافت میکنیم که این زبان اصلاً مال خراسان زمین بوده و هسته شجره النسب آن در بلندیها و همواریهای این بوم و بر روییده و در آغوش شهرستان کهنسال آریانای کبیر؛ مانند: بلخ الحسنی، غزنه کهن و تخارستان باستان نشو و نما کرده است. بناء گفتگو پیرامون آن، روشن نگه داشتن نام و نسب آن و تشریح مزایای آن مایه افتخار بوده، کام جان را لذت میبخشد.

من از مطالعه مجموعه زیبای «دستورسخن» که برادر ارجمند احمد یاسین «فرخاری» آن را شیرازه بسته اند، بسیار محظوظ شدم و به این تلاش و کاوش شان آفرین خواندم؛ زیرا نگارش همچو اثر گرانقدر بازهم پیرامون زبان مردم خراسان کهن درین گیرودار حوادث، مرهم گذاری ماهرانه یی است بالای زخمهای خون چکان معنویات و حراست و داروغه گی بزرگی است از مرزهای قلمرو یک زبان زنده و ارزنده قرن‌ها. آری زبان دری که زبان عذوب، سهل و زبان توقیع نویسان و منشیان درگاه سلاطین است، باید استوار، نیرومند و جاویدان باشد. ببینید، زبان دری که از نگاه جوهر و هسته خود تأثیرگذار و تأثیر پذیر میباشد، آمدن زبان قرآن را درین بوم و بر با سینه فراخ استقبال کرد، درحالی که زبان پرثوی ساسانی در سرزمینهای غربی و جنوب غربی فارس باطلوع زبان عربی و نفوذ واژه های آن رو به افول گذاشت، زبان دری درخراسان زمین با متانت و ویژگی درخورستایش درکنار زبان عربی قد علم کرد و درتوسعه فرهنگ اسلامی با آن زبان همدست شد، قوت گرفت و قوت داد، لذت برد و لذت بخشید؛ زیرا این زبان چند هزارساله که با همه صفایی و پختگی درتاب و خم تاریخ با زبان عربی درخلال داد و ستد های بازرگانی و فرهنگی سابقه درازی داشت. هنگامی که سلطه اسلام درشهرستانهای خراسان پخش شد، احساس بیگانگی نکرد و با آن گرم گرفت. بالمقابل عربها هم به وسیله ترجمانها از عذوبت آن آگاهی یافتند، واژه های دلکش و پرلطف آن را منشیان درفرامین و شعرا درقصاید و حماسه ها استخدام کردند. حتی ارباب سخن و قصیده سرایان نامدار قبایل عرب که هرسال چند روز با نشیده ها، بازار عکاظ را گرم میساختند، طوری که مسابقات المپیایی، کشور برنده را درعصرما افتخار میبخشد - قبایل آن روز عرب با انشاد قصاید غرا به بازوی افتخار میرسیدند و نشانه افتخار شان آن بود، که در پای حکمیتها در چارسوق «عکاظ»، قصیده لاجواب هرشاعر به دیوار کعبه تعلیق میکردید، چنانچه درطی روزگاران شمار این گونه قصاید به هفت قصیده رسیده، که مجموع آن امروز کتابی است به نام «سبعه معلقه»؛ اما همین سخنوران بودند که چون با لشکراسلام در قلمرو خراسان آمدند، به زودی از زبان و ادب دری متأثر گردیدند و از مرزهای قصیده و حماسه قدم فراترگذاشته به غزل، رباعی و مثنوی نیز آشنایی پیدا کردند.

همچنین گویندگان دری با تضمین و دخیل نمودن مضامین و واژه های عربی کلام شان را متعالی و متجلی نمودند، خصوصاً که دری گوینان، اشعار و چکامه های خویش را با جمله ها و کلمات قرآنی ترصیع و آرایش دادند.

هكذا نثر دری با استخوان بندی و نضج باستانی یی که داشت از ترکیبات زبان عربی استفاده اعظمی نمود و توسط گفتگو ها، تبادل افکار و مصاحبه ها، هردو زبان از ناحیه فصاحت و بلاغت به هم نزدیک و هم آهنگ شدند.

بالاخر ازین کتاب زیبای «دستورسخن» این جوان عمیق نظر (فرخاری) دریافتیم، که او درطی عرقریزی و تلاشهای خود پیرامون همه ابعاد زبان دری حرف زده است که هرخواننده را مایه معلومات و پایه مباهات است.

من درحالی که این تلاش محترم « فرخاری » را تقدیر میکنم، امیدوارم این کتاب نغزش زود به طبع برسد و در رواق شبستان فرهنگ کشور مشعل تازه یی افروخته گردد.

با احترام

محمد حنیف (حنیف) بلخی

بسم الله الرحمن الرحيم

برتر از خورشید شد کار سخن

شب ندارد روز بازار سخن

شعرا، حکما، فیلسوفان، علما و دانشمندان تبار بزرگ بشر از همان طلیعه ی انسانیت، ارزش گفتار و اجزای آن را احساس و درک نموده در جهت اكمال آن خدماتی ایفا کرده اند که تا هم اکنون کوششهایی درین زمینه روان است.

علم خاص « فیلولوژی » با اتلسهای زبان و تقسیمات آن از لحاظ ساکنان قدیم و معاصر بر کره ی ارض با همه متعلقات کلی و جزویش، رشته ی مهم و اولای معارف بین الملل را احتوا میکند که تقسیمات عملی آن بر اساس گویندگان از بدو تاریخ و کشف آثار زبانهای هند و اروپایی، هندوآریایی، زبانهای اسکایی، سامی و... نتیجه ی تحقیق و کارعلمای فیلولوژی و دانشمندان عرصه ی زبانشناسی است، که برای زبانها تاریخی یافتند، رهنمایی ترتیب کردند و ریشه ی آن را در زبانهای دیگر جستجو کردند.

خط شناسی نیز به نام دانش « کالیگرافی » با ثبت گویشها - که اجزای آن کلمات است - از دیر باز به موازات زبانشناسی، من حیث پدیده ی معاون زبانشناسی شناخته شده و با رشته و طریقه های گسترده ی فنی دران اهتمام صورت گرفته که اکنون رشته یی از علم تاریخ به شمار می آید.

از خط هیروگلیف و میخی - که خط نگاری اوایل است - تا کشف الفبا و انکشافات بعدی تا امروز که مشاهده میکنیم، جهان ما در همه ی نقاط دور افتاده چه در قعر جنگلها و چه در ریگستانها و بیابانها، دامن کوهپایه ها و مرتفعات جزایر و نزدیکیهای قطب و یخبندان، عجایب شناخته شده ی زبانها و خطها را طبقه بندی نموده و عرضه میدارد که انواع آن به چندین هزار گویش و خط نویسی میرسد.

با پیشرفت روز افزون مدنیت و توسعه ی فرهنگ و کلتور و جهشهای ساینس و تکنولوژی، میبینیم که زبانشناسی در رشته های مربوط به آن در قطار عالیتری، که همان هنر ادبیات و شعر است، مثل دانشهای ریاضی و تجربوی به لفظ اندک و معنای بسیار، توانسته در فورمولبندی و طبقه و صنف آید و استفاده جویان طالب را آموزش و مطالعه ی سهلتر میسر گردد.

دایرة المعارفها، قاموسها، دكشنريه‌های مصور و ساده، دستورها و قواعدی ازین قطار آثار مفیده، نتایج خدمات برای زبانهاست كه در مجامع تحقیقات با طریقه‌ها و متودهای مكشوفه تا هنوز جاری است، تا ازین راه خانواده‌ی بشر را بیشتر آشنایی و قرابت داده و از حال یكدیگر آگاه گرداند و مراودات و همدلی و همفكری و همزبانی به هم رسد، تا بتوان صلح و مسالمت را ازین جهات نیز در دنیای پر آشوب امروز حفظ كرد و ناشناسی و بیگانگی را طرد نمود؛ اما دریغ و افسوس كه دژخیم جنگ و مطامع بشر بلند پرواز و هوسباز ابداً به آرامی و آدمیت و پیشرفت سالم و مبارزه‌ی عالم در نبرد جهت ازاله‌ی تاریكیها، نتوانست امنیت كلی بارآرد. تلاش پیشوایان فكر و علم فقط به آرزوی سعادت همگانی و مسالمت در زندگی ساكنان كره‌ی خاكی و طرد هزاران مصیبت دیگر، درین راه به پیش میرود.



تلاش برادر محترم «فرخاری» كه چنین اثر متمتعی به تصنیف كشانیده، نیز علامت دیگری است در رشته‌ی خدمات فرهنگی برای وطن عزیز.

در بخش نخست كتاب كه وارد دستور زبان میشویم، فونیتیک لهجه‌ها و آواز و سیلاب و اعراب و غیره علامات و دانستنیهایی كه متعلم و مطالع را آگاهی میبخشد و فایده‌ی میدهد، در بیان آورده شده كه البته مرور آگاهانه‌ی بی است بر آنچه در دسترسی از آثار دیگران باقی است و مؤلف از هرشاخه‌ی گلی چیده، همه را جمع نموده و به ما عرضه کرده است.

سپس تصریف در زبان با همه اصول و فروع آن آغاز مییابد، كه «فرخاری» با همان طرز ساده و آموزنده كه حتی سویه‌های اندك آشنا به ادب و سواد و خواندن و نوشتن بتوانند با تذكر و تعلیم و با مطالعه استقادات كنند، مباحث عمده و استخوان بندی زبان را پیدا و شرح کرده اند. محتوای بحث و ایضاح نیز برقاعده‌ی مرتب گذاشته شده و مؤلف هدف نيك خود را مانند يك آموزگار حرفوی درطی اثر خود تعقیب مینماید.

ازین قسمتها كه به تفصیل لازم آمده مرور شود، در قسمت چهاردهم به نحو میرسیم كه یکی از نحوین درین رشته چنین تعریفی دارد: «النحو فی الكلام كالملح فی الطعام.» این مبحث را نیز با بیان جمله، اجزاء، تركيب و انواع آن با توضیحات لازم و بجا در روشنایی مفید به درك و ذهن و با بیان روشن و اسلوب سهل نه ممتنع متعهدانه انجام بخشیده.



برادرگرامی، «فرخاری» که به نوبه ی خود تألیف این اثر مفید را به نام «دستورسخن» عرضه کرده، رنج و زحمت شان برای فرزندان معارف و هموطنان خواننده خیلی پربارگفته میشود. باغبان را نیز مدعا همین عرضه ی ثمرات و نویسنده هم جز این چیزی در بار ندارد. در مورد «دستورسخن» بایک مرور، همین قابل تذکر و درخور توان من بود که گفتم، اگر برعکس ایراد فرمایند که: «عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی»، من آینه ی هنر نمایم و عفو فرمایند که دوست فقط هنر بیند.

هرگاه کار «فرخاری» در صف کتب درسی قبول گردد و برای صنوف متوسطه در محل تدریس آید، دور نیست. آن گاه اولیای معارف دانند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. در مورد این که بر مؤلف انتقادی شود، و خدمتش را زیر ذره بین قرار دهند و از راه حرافی و لفاظی، بدون در نظر گرفتن قدرت و امکانات، تاخت و تازی صورت گیرد، کار دیگران است. بایستی اکادمیست توانا خود سعی فرماید تا بیشتر برود و بیشتر گوید و نواقص و ضرورتها را جواب فرماید و پهلوی «دستورسخن» دستور دیگری بنشاند، تا عیب و اکراه و صحت و سقم را با معاینات لابراتواری فراهم آورد.

با احترام

یوسف «آینه»

بسم الله الرحمن الرحيم

گرعندلیب، فصاحت فروشد ای « حافظ »
تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

پیوند ارگانیک پدیده های معرفتی با قوانین و پرنسیپهای معین، ساختار اساسی ارگانیزم آن را پایه گذاری میکند و بنیاد های واقعی آن را اساس مینهد.
نمود واقعی معارف بشری در پیوند منطقی با پدیده های درونی (بنیادی) و اصول و قواعد هم آهنگ با آن به مثابه نخستین پله های دریافت ضروری و رسیدن به قله های آن تجسم یافته است، که به هیچ وجه مطالعه سطحی و نگرش کوتاه و یکجانبه، مفاهیم اساسی آن را به دست نمی دهد؛ زیرا برداشت سالم مستلزم نگرش وسیع و آگاهی کافی از ابعاد گونه گون ساختاری و روابط منطقی مفاهیم و ویژگیهای خاص است که پیکره اصلی ارگانیزم آن را تشکیل داده است.

آنچه روشن است، نقش بارز قواعد است که در بنیاد معرفتها قد برافراشته و زدودن آن سهولت رسیدن به مقاصد اساسی را از میان برمیدارد. بر پژوهشگران است تا سیر اصلی فعالیت های علمی خویش را در خطوط مشترک با مسایل بنیادی و قواعد و اصول معین آن هم آهنگ سازند، که جدا ازان نیل به امیال محال مینماید و لزوم فراگیر قواعد معرفتی علاوه بر معرفت از بنیاد ها برای پژوهشگران ازهمینجا برجسته میگردد.

با این همه کتاب حاضر را دردست داریم. « دستورسخن » که به همت دانشمند گرانقدر استاد احمدیاسین « فرخاری » به رشته تحریر درآمده، آیینی بی تابناک را مانند است، برای آنانی که نوشته هایشان از بیماری خطا های دستوری عذاب میکشد.

وقتی به شگوفه نشستن نخستین جوانه ها را پس از ایام دراز برگریزان نظاره گر میشوی و بوی مطبوع آن را به مشام جان فرو میبری، بی شبه ساغر روانت از مینای شادی لبریز میگردد و قلبت شادمانه به تپیدن می آید. « دستورسخن » نیز ازان ارزشمند کتابهایی است که پس از طولانی سالهای زیاد که فراموشیهای دستوری، ناپخته آثاری فراوان را به میدان آورده،

نمود یافته است که در ذات خود نهایت ارزشمند است و قابل قدر؛ زیرا ادبیات بر محور توانمند زبان بنا یافته است و زبان است که پایه های شکوهمند آن را استحکام بخشیده.

زبان در زندگی ملتها به گونه یی بزرگ نقش داشته و پایه های اساسی تکامل اذهان آنان را بر معرفتهای گوناگون تقویت بخشیده است. ارزشمندی بزرگ زبان در عظمت بزرگ تحولات علمی، که روز تا روز بر روند انکشاف و باروری آن افزوده میشود، نهفته است که به وضاحت اثرمندی بارز آن را در برداشتهای علمی بالأثر افهام و تفهیم میتوانیم احساس نماییم. به همین گونه معیار ارزشیابی آثار ادبی بر بنیاد رعایت قواعد دستوری زبان استوار است که عدم رعایت دقیق آن موجبات به پایین آمدن گراییدن ارزشمندی آثار را فراهم میسازد؛ زیرا شفافیت مضامین ادبی از پشتوانه مفاهیم دستوری قد میافرازد.

کتاب حاضر که از برگ برگ آن بوی صداقت به مشام میرسد، تلاش سازنده یی است به منظور احیای قواعد دستوری و آن قوانینی که ادبیات امروزمین به آن سخت نیازمند است. باشد که این شگوفه ها بار آرد و توشه های ارزنده یی به راهیان کرانه های ادبیات عرضه دارد. داستان مؤلف درد نبیناد و برای تألیفات بیشتری ازین گونه روانترباد.

با احترام

محمد صابر «یوسفی»

گفتار نخست

الحمد لله الذي أعز العلم في الأعصار وأعلي حزيه في الأمصار، والصلاة و السلام علي رسوله الذي قال: « طلب العلم فريضة علي كل مسلم و مسلمة. »
جای بس مسرت است که یزدان توانا فرصتی را در اختیارم قرار داد تا توانستم این کتاب را به رشته ی تحریر درآورم. هرچند پژوهشگران افغانستان و ممالک مجاور از زمانهای دوری بدینسو درمورد بخشهای مختلف زبان و ادبیات به کاوشهایی پرداخته و کتابهای سودمندی از خود به جا گذاشته اند، با آن هم نظربه اقتضات زمان و ایجابات مکان، کسان دیگری نیز به پژوهش پیرامون این عرصه ها دست یازیده اند.

به گواهی تاریخ پس ازان که عساكر مسلمانان در زمان حضرت عثمان (رض) به افغانستان آمدند، هدیه بزرگی را که عبارت از دین مقدس اسلام بود، باخود آوردند. با آمدن این کیش مقدس، تحولات عمیقی در همه عرصه های حیاتی مردم این سرزمین رونما گردید. این تحولات تنها در ساحت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... منحصرنماد؛ بل همه عرصه های دیگر از جمله زبان و ادبیات دری را، که زبان مردم این سرزمین بود، تحت تأثیر خویش قرار داد.

طی سالهای آغازین ورود اسلام به این سرزمین، الفبای زبان ما جای خود را به الفبای زبان عربی - که خود از الفبای عبری و آرامی گرفته شده بود - داد، واژه های بیشماری از زبان عربی داخل زبان ما گردید، سبکهای جدیدی در ادبیات ما راه یافت و بالاخر با مطالعه ی اندک در عصر حاضر درمییابیم که جزء لایتجزای زبان ما شده است.

هنگامی که آیین ملکوتی اسلام در سرزمین باستانی خراسان رحل اقامت افکند و با تار و پود عقول مردمان این دیار آمیخت، دانشمندانی ازین خطه ی

باستان قد فراز آوردند و با ذکاوت بیحد و حصر خود کتابهایی به زبان عربی فراهم آوردند، که تا هم اکنون ماندگار است.

صرف نظر از کتابهای نوشته شده ی دیگر، که همه جهت اكمال علوم دینی و مذهبی و حتی علوم بشری با سرانگشت قلم به دستان خراسانی به رشته ی تحریر درآمده، به منظور اختصار سخن، صرف از «الکتاب» سیبویه - عالم معروف نحو - نام میبریم، که در قواعد زبان عربی نوشته شده و تا امروز از جمله ی منابع معتبر نحو درین زبان شمرده میشود.

این عجیب است که دانشمندی از سرزمین دورافتاده یی برمیخیزد و برای قومی که از تمدن جزدینی نداشتند قواعد زبان شان را با همه مشخصات نهفته اش نوشته و با موشگافی تحریر انگیز بیان میکند، که این نشانه ی ذکاوت و استعداد خارق العاده ی وی را به نمایش میگذارد؛ اما اگر سوال مطرح شود که آیا زبان خود ما دران زمان «الکتاب» داشت، چه خواهیم گفت؟ ... سخن معلوم است که دانشمندان ما پیوسته به منظور اكمال زبان بیگانه سعی خود را به خرج داده و متحمل زحمات فراوانی گردیده اند، تا ازین طریق هنرنمایی خود را به رخ دیگران بکشانند؛ ولی ای کاش یک هزارم این زحمات را در راه اكمال زبان خود ما متحمل میشدند و «الکتاب» -هایی برای این زبان کهن و پرابهت مینوشتند.

اگر در فاصله ی هر صد سال کتابی در قواعد زبان ما توسط این دانشمندان بیگانه گرا نوشته میشد، اکنون ما صاحب دهها «الکتاب» بودیم و چنانچه مشاهده میشود درین عصر نه تنها روی مسایل فرعی زبان ما؛ بلکه روی اصول هم گاهی توافق نظر وجود ندارد، و پیداست که اگر ما صاحب «الکتاب» -هایی میبودیم دیگر اصلاً این همه کشمکشها وجود نمی داشت.

به هرحال؛ بنده با دانش اندکی که درین رشته دارم، بران شدم تا به نوبه ی خود درین عرصه خدمتی به زبان و همزمانان خویش انجام داده و توشه یی فراهم آورده باشم، که حاصل تلاشهایم همین کتاب موجود است.

چنانچه هویداست، در عصر حاضر خطاهای دستوری، املائی و انشایی میان شاگردان مکاتب، ادارات دولتی، مکاتیب رسمی و شخصی، سرلوحه ها و حتی جراید، روزنامه ها و مجلاتی که به زبان دری در داخل و خارج کشور به نشر میرسد خیلی زیاد به نظر میرسد، که یگانه انگیزه ی آن عدم معرفت با اصول و قواعد این زبان میباشد.

بسیاری از جوانان کشور ما از دستور زبان، اصول نشانه گذاری و بالاخر از طرز درست املائی زبان خویش آگاهی ندارند و اگرهم دارند تعداد آنها خیلی اندک است.

گاهی هم جوانان کشور ما میخواهند درین مورد چیزهایی فراگیرند؛ ولی اتفاقاً کتبی به دست شان میافتد که خیلی مغلق و پیچیده بوده و خواننده ی نو آغاز نمی تواند مفهوم را به صورت درست درک کند. از همینجاست که علاقه ی اولی کاهش یافته و آهسته آهسته به نابودی میگراید و دیگر علاقه یی از خود نشان نمی دهند.

درین کتاب کوشش جدی صورت گرفته است تا به شیوه ی خیلی ساده به رشته ی تحریر درآید، تا آنانی که میخواهند تازه این دانش را فراگیرند به سهولت درک مطلب نمایند؛ همچنان رهگشایی باشد برای پژوهشها ی بهتر و بیشتر بعدی شان. بدین ملحوظ میتوان این کتاب را « بهترین رهنما برای نوآغازان » دانست، که شاهد مدعا خود کتاب خواهد بود.

قبل ازین که به مطالعه ی کتاب پرداخته شود، نکات آتی را قابل تذکر میدانم:

- بیشتر موضوعات و قواعد، مستند به اشعار شعرای نامور میباشد که اشعار آنها به حیث مثال درین کتاب به کار رفته است.
- زیر واژه ها و جملاتی که به گونه ی مثال آمده، خطی کشیده شده، تا به سهولت درک مطلب شود.

□ از شرح موضوعات درپاورقی صرف نظرشده و نکات مهم درداخل متن گنجانیده شده است.

درینجا باید متذکرشوم که هرچند درتدوین این کتاب سعی فراوان به خرج رفته است تا خالی از همه اشتباهات باشد؛ با آن هم ممکن است خطایی سر زده باشد که علت آن یکی سرعت آماده سازی برای چاپ و علت دوم دانش اندک بنده درین رشته میباشد؛ بناءً از همه خوانندگان گرامی آرزو میروود که این اشتباهات را با دیده ی اغماض نگریسته و قبلاً پوزشم را پذیرا گردند.

در پایان ازدوست فاضلم عبدالصبور « اقبال » لیسانسه ی رشته ی دری دانشکده ی زبانها و ادبیات دانشگاه کابل که در تهیه ی مراجع با من همکاری نمودند، صمیمانه اظهارسپاس مینمایم.

با تقدیم احترام

احمد یاسین « فرخاری »

الفبای زبان دری

مروف هجای زبان دری

در گذشته های دور، مردمان سرزمین ما درگفتار و نوشتار خویش از زبان و رسم الخط پهلوی بهره میبردند. پس از ورود آیین اسلام، که مردمان این خطه به کیش جدید گرویده بودند، کاربرد رسم الخط و زبان پهلوی را - که زبان زردشتیان ساکن این مرزوبوم بود - مکروه پنداشته و در اندیشه ی زبان دری و رسم الخط عربی افتادند.

از سوی دیگر رسم الخط پهلوی، که متشکل از بیست و پنج حرف بود، و ریشه در رسم الخط «آرامی» داشت، نارساییهایی را در درازنای زمانه ها به دوش کشیده بود، که یکی ازان جمله عدم موجودیت برخی از سبولهای صوتی مهم بود و این خود، همسویی گفتار و نوشتار را به دشواری کشانیده بود.

پس انگیزه های یادشده با عواملی دیگر - که ذکر آن درینجا میسر نیست - دست به دست هم دادند و زمینه را چنان فراهم آوردند که الفبای پهلوی جای خویش را به الفبای عربی بخشیده و خود به فراسوی دیوارهای دیار تاریخ کوچید؛ مگر دریغ که دشواریهای پیشین ما با این دیگرگونی، بازهم ازمیان نرفت و به شکلی دیگر تا هنوز ادامه یافت.

با ورود الفبای عربی به حریم نوشتار ما، چهار حرف «پ، چ، ژ، گ» - که نمودارهای صوتی ویژه ی زبان ما به شمار میروند - درگروه حروف الفبای عربی علاوه شد و همزه (به شکل { ء })، از فهرست حروف الفبا حذف گردید.

بدین گونه الفبای آراسته و پیراسته ی پارسی - دری، با شکل و شمایل و چهره ی عربی، درحریم زبان و ادبیات نوشتاری ما، اجازه نامه ی اقامت دایم

یافت و سپس در درازنای سده های پی درپی، بر عرصه ی نوشتاری زبان و ادبیات ما فرمانروایی کرد. حروف زیرین، الفبای یاد شده را تشکیل میدهد:

ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ
د	ذ	ر	ز	ژ	س	ش	ص	ض
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ل
م	ن	و	ه	ی				

باید یاد آور شد که متأسفانه تعداد حروف الفبای کنونی ما در همه کتابها و نشتارهای کهن و معاصر یکسان و یکدست نبوده و نیست. به ویژه حروف « آ ، لا ، ء ، ه » دربرخی از آنها از زمره ی حروف اصلی شمرده شده است. درحالی که دربرخی دیگر، با اضافه و حذف یکی دوتای آن درتعداد حروف الفبا کاهش و افزایشی به عمل آمده است.

دانشمندان، این حروف را به سه دسته تقسیم نموده اند:

- ۱ - حروف ویژه ی زبان پارسی دری: که شامل حروف « پ ، چ ، ژ ، گ » میشود.
- ۲ - حروف ویژه ی زبان عربی: که شامل حروف « ء - ث - ح - ذ - ص - ض - ط - ظ - ع » ^(۱) میشود.
- ۳ - حروف مشترک: که بقیه حروف الفبا را دربرمیگیرد.

(۱) دانشمندان ایرانی، حرف {ق} را در فهرست حروف ویژه ی عربی علاوه نموده اند؛ زیرا در سرزمین ایران این حرف با همان صدای ویژه ی خودش تلفظ نمی شود؛ مثلاً به « قرآن » میگویند: « غرآن » و « قبیله » را « غبيله » تلفظ میکنند؛ اما در تاجکستان و افغانستان (جز از لهجه ی هراتی)، این حرف را با همان صدای ویژه ی خودش تلفظ میکنند و مثلاً « قرآن » و « قیماق » را با همان صدایی تلفظ میکنند که عربها و ترکها آن را تلفظ مینمایند. پس این حرف {ق} باید جزء فهرست « حروف مشترک » باشد، نه جزء حروف ویژه ی عربی.

نشانه های مرکبات و سکانات

برای نشان دادن حرکات، سکانات و دیگر ویژگیهای صوتی حروف، معمولاً نشانه های زیرین به کار گرفته میشود. که ازجمله، سه نشانه ی نخستین را به نام مصوت‌های کوتاه نیز یاد میکنند.

۱ - زبر { َ }؛ مانند: سر sa/r

۲ - زیر { ِ }؛ مانند: گل ge/l

۳ - پیش { ُ }؛ مانند: پر po/r

۴ - سکون { ْ }؛ علامتی است شبیه به دایره و یا نیم دایره ی کوچک که به منظور نشان دادن بیحرکتی، بر روی حرف ساکن میگذارند.

۵ - تشدید { ّ }؛ این نشانه معمولاً در تلفظ و نوشتار واژه های عربی به کار گرفته میشود.

قاعده ی تشدید چنان است که اگر یک حرف دوبار پهلوی هم قرار گیرد، در صورتی که اولی ساکن و دومی متحرک باشد، پس یکی را در دیگری ادغام یا داخل نموده و برروی آن علامتی میگذارند، که همان علامت تشدید { ّ } است. این علامت، نشانه ی آن است که آن حرف، نسبت به حروف دیگر، باید اندکی با شدت و فشار بیشتر تلفظ شود. چون دراصل از دوحرف همگون تشکیل شده است. احتمالاً واژه هایی ازین گونه، سبب پیدایش تشدید شده اند:

♦ با نشانه ی زبر: مخمـ مس mo/xa/m/ma/s (مخمّس) و

مجسمـ سم mo/ja/s/sa/m (مجسم)

♦ با نشانه ی زیر: مفتـ تش mo/fa/t/te/s و مخربـ mo/xa/r/re/b

(مخرّب)

♦ با نشانه ی پیش: تفکـ کر ta/fa/k/ko/r (تفکّر) و تقررب

ta/qa/r/ro/b (تقرّب)

۶- تنوین { َ - ُ } : تنوین، نون ساکنی است که در پایان اسمای عربی آمده، تلفظ میشود؛ اما نشانه ی صدای { ن } نوشته نمی شود؛ مانند: صراحتهً ، مجازاً، اصطلاحاً و

تنوین سه نوع است:

تنوین نصب؛ مانند: شرعاً و عرفاً، که درین صورت، نشانه ی دو زیر { َ - } را بر بالای نشانه ی { الف } مینویسند و آن را { ن } تلفظ میکنند.

تنوین جر؛ مانند: علی و شیءٌ، که درین صورت، نشانه ی دو زیر { ِ - } را در قسمت زیرین حرف پایانی واژه نوشته و بازهم آن را { ن } تلفظ میکنند.

تنوین رفع؛ مانند: خبیرٌ و قاسمٌ، که درین صورت، نشانه ی دو پیش { ُ - } را بر سر حرف پایانی واژه نوشته و آن را { ن } تلفظ میکنند.

در واژه های عربی مستعمل در زبان دری، بیشتر تنوین نصب مورد استفاده دارد و کاربرد تنوین جر و رفع بسیار به ندرت صورت میگیرد.

مروف مُعْجَمَه و مُهْمَلَه

حروف نقطه دار را «معجمه» یا منقوط نامند و حروف بی نقطه را «مهمله» یا غیرمنقوط. حرفی که دارای یک نقطه باشد «موحده»، دو نقطه را «مثناه» و سه نقطه را «مثلثه» نامند. آنچه ازینها در بالا باشد «فوقانی» و آنچه در زیر باشد «تحتانی» گویند. (۲، ص ۴)

★ نارساییها و دشواریهای الفبا

با یاد آنچه در بالا خواندیم، میپردازیم به شمارش جداگانه ی هریک از موارد نارساییهای این الفبا، دشواریها و نابسامانیهایی که از اثر آن در ساحات گوناگون گفتار و نوشتار ما پدید آمده است.

★ این بحث در کتاب «درست بنویسیم»، از همین نویسنده، نیز آمده است. از آنجایی که این بحث با گفتار ما ارتباط مستقیم دارد و از سوی دیگر بیم آن میرود که خواننده ی این گفتار، آن کتاب را ندیده باشد، پس نقل آن در اینجا نیز خالی از سود نخواهد بود.

۱- حذف نشانه های حرکت و سکون

نشانه های زبر، زیر و پیش را - که به عنوان مصوت‌های کوتاه نیز شناخته میشوند - همراه با نشانه های ساکن و تشدید، هنگام نوشتن حذف میکنند؛ زیرا این نشانه ها از جمله ی اعضای اصلی ساختمان الفبا به شمار نمی آیند. پس عدم موجودیت این نشانه ها در نوشتار، تلفظ درست واژه ها را به دشواری مواجه ساخته، درضمن مشکلات فراوان املائی را به بار می آورد. به گونه ی نمونه، بیت زیرین را مدنظر میگیریم، که خوانش آن درنخستین برخورد، نه تنها نوآغازان که حتی کارآزمودگان را نیز به آشفته گی وامیدارد:

بتابستان تو مستان می زمستان

بتابستان زمستان می زمستان

اگر نشانه های حرکات و سکانات این بیت را همراهی میکردند، آن را به سادگی چنین میخواندیم:

ba tàbestàn tu mastàn may ze mastàn

botà bestàn zamestàn may ze mastàn

در زبانهایی که حروف لاتین را به منظور نوشتن به کار میگیرند، این گونه مشکلات وجود ندارد؛ زیرا مصوت‌های آن، گاهی به حیث سمبول صوتی عمل میکند و گاهی به حیث نشانه ی حرکت؛ مثلاً میتوان گفت که در زبان فرانسوی هفت حرف صدا دار وجود دارد که اینها یند: a – e – I – o – u – h – y و در زبان انگلیسی، دو حرف h و y را حذف نموده، تعداد آن را به پنج رسانیده اند. (در زبان انگلیسی گاهی حرف h نیز میتواند مصوت باشد).

این حرفها درنمونه های زیرین به حیث یک حرف مستقل عمل میکنند:

Avoir , Érable , Isabelle , Obélisque , Uranométrie , Ypréau

و باز همین حرفها درنمونه های زیرین، نه حرف مستقل، که نشانه ی حرکت اند:

Défendable , Engagement , Discrétoire , Bouche , Ouvrir ,

Beylicat

الفبای ما نیز سه حرف «ا، و، ی» را به عنوان مصوت‌های بلند درخویش جا داده است؛ اما این مصوت‌ها به جز از چند مورد محدود، که وظیفه ی نشانه بخشیدن به حرکات برخی از حروف را به دوش میگیرند، بیشتر به عنوان حروف مستقل یا به گونه ی صامت‌ها عمل میکنند؛ اما در سایر موارد دیگر، نشانه بخشی به حرکات حروف دیگر را میگذارند به دوش مصوت‌های کوتاه «زبر، زیر و پیش»، آنهایی که خود در نوشتار در نمی آیند. اینجاست که دیده میشود کمبود آنها راه را چنان باز میگذارد که میتوان یک واژه را به چندین گونه تلفظ کرد. به عنوان مثال میتوان از واژه ی «مهر» یاد کرد، که در غیابت نشانه های یادشده، میتوان آن را به (۳۹) شکل مختلف تلفظ کرد؛ بدینگونه:

mahr , mahar , maher , mahor , mahhar , mahher , mahhor , maharr ,
maherr , mahorr , mahharr , mahherr , mahhorr ,

mehr , mehar , meher , mehor , mehhar , mehher , mehhor , meharr ,
meherr , mehorr , mehhar , mehher , mehhor ,

mohr , mohar , moher , mohor , mohhar , mohher , mohhor , moharr ,
moherr , mohorr , mohhar , mohherr , mohhor .

۲ - عدم موجودیت نشانه ها برای برخی از مصوت‌ها

علاوه بر نشانه های حرکت و سکون - که هم هستند و هم نیستند - ما در زبان نوشتاری خویش به چند نشانه ی مصوت دیگر نیز نیاز داریم. آنهایی که در مکالمه و گفتار وجود دارند؛ اما نشانه یی برای آنها نداریم. ^(۱) کمبود آن نشانه ها را در نمونه های زیرین میتوان به خوبی مشاهده نمود:

اَ { à } در واژه هایی؛ مانند: اَمَد à/ma/d و آتَش à/ta/s

^(۱) چون این مبحث خیلی مفصل ، مشروح و دنباله دار است ، بناءً در اینجا به ذکر مختصری ازان اکتفا میکنیم و شرح و تفصیل آن را در صفحات بعدی همین کتاب ادامه خواهیم داد .

۰ ای ی ی ی { ei } در واژه هایی؛ مانند: شیر s/ei/r (همان مایع

سپید رنگ و نوشیدنی معروف) و پیر p/ei/r

۰ ای { ea } در واژه هایی؛ مانند: شیر s/ea/r (همان حیوان معروف

که در جنگل زندگی میکند) و دیر d/ea/r

هرچند برای نشانه ی صوت « آ { à } »^(۱)، رساله ی روش املا ی زبان دری، چاپ کابل، ۱۳۶۳، تجویز نموده بود که حرف { آ } به عنوان نشانه ی صوتی { à } به حیث نخستین حرف در فهرست الفبا علاوه شود؛ اما با آن که ازین نشانه - به همین شکل و صورت { آ } - درهمه جا استفاده میکنیم؛ مگر آن را رسماً به حیث یک حرف نمی شناسیم. بناءً سالهاست که تجویز رساله ی روش املا ی زبان دری، صرف در حد « توصیه » باقی مانده و پس از آن در هیچ جایی جامه ی عمل نپوشید.

۳ - تعدد موارد نوشتاری مصوتها

گفتیم که الفبای ما سه حرف « ا ، و ، ی » را به عنوان مصوتهای بلند در خویش جا داده است؛ اما تعدد موارد نوشتاری این مصوتها، به جای آن که سهولتی در تلفظ و نوشتار فراهم آورد، « پیچ در پیچ و خم اندر خم هر کوچه نفاق » میپراگند و خواندن و نوشتن را به دشواری میکشاند؛ به گونه ی نمونه:

• موارد نوشتاری { الف } را میتوان چنین خلاصه کرد:

۱ - نشانه ی { الف } را برای نشان دادن صدای فتحه یا زیر { _ } به کار میگیریم، در واژه هایی؛ همچون: اشک aa/s/k و انگور aa/n/go/u/r

۲ - نشانه ی { الف } را برای نشان دادن صدای کسره یا زیر { _ } به کار میبریم، در واژه هایی؛ همچون: انسان ae/n/sà/n و اقبال ae/q/bà/l

^(۱) در مورد نشانه های صوتی { à } و { â } ملاحظات ی وجود دارد، که آن را نیز درجایش به بحث خواهیم گرفت.

۳ - نشانه ی { الف } را برای نشان دادن صدای ضمه یا پیش { ؓ } به کار میگیریم، در واژه هایی؛ همچون: افتادن ðo/f/tà/da/n و اروپا ðo/ro/u/pà
 ۴ - نشانه ی { الف } را با علاوه نمودن نشانه ی مدعربی، برای نشان دادن صدای آ « { à } » به کار میگیریم، در واژه هایی؛ همچون: آتش ðà/ta/ś و آستین ðà/s/te/i/n

- تعدد موارد نوشتاری { واو } نیز بر مشکلات قبلی افزوده است. بدین شرح:
- ۱ - نشانه ی { واو } را برای نشان دادن ضمه یا پیش { ؓ } به کار میگیریم، در واژه هایی؛ مانند: خوراک xo/rà/k و خوردن xo/r/da/n
- ۲ - نشانه ی { واو } را برای نشان دادن مصوت اُووووو { u } به کار میگیریم، در واژه هایی؛ مانند: تربوز ta/r/bo/u/z و پوز po/u/z
- ۳ - واو غیر ملفوظ، در واژه هایی؛ مانند: خواستن xà/s/ta/n و خواهر xà/ha/r
- تعدد موارد نوشتاری { ی } نیز ازین پراگندگی مستثنی نیست. بدین ترتیب:
- ۱ - نشانه ی { ی } را برای نشان دادن مصوت ای { i } به کار میگیریم، در واژه هایی؛ مانند: فیل fe/i/l و پیر pe/i/r
- ۲ - نشانه ی { ی } را برای نشان دادن حرف صامت { ی } به کار میگیریم، در واژه هایی؛ مانند: یاوه yà/wa و یار yà/r
- ۳ - نشانه ی { ی } را برای نشان دادن مصوت ای { ea } به کار میگیریم، در واژه هایی؛ مانند: بیل be/a/l و شیر sé/a/r (همان حیوان معروف که در جنگل زندگی میکند)
- ۴ - الف مقصوره به شکل { ی }، که در پایان برخی از اسمای عربی نوشته میشود؛ اما { الف } تلفظ میشود؛ مانند: مصطفی mo/s/ta/fà و موسی mo/u/sà

۴- اختلاف صداها و نشانه‌ها در مصوت‌های بلند

عمده ترین مشکلاتی را که الفبای ما با خود حمل میکند، مربوط میشود به مصوت‌های بلند، یا همان «ا، و، ی»؛ که اینک جهت درک بهتر، هریک شان را به صورت جداگانه مورد مطالعه قرار میدهم:

• مشکلات «همزه و الف»

الف هیچ گاه حرکت پذیر نیست. پس نشانه های زیر { _ }، زیر { _ } و پیش { _ } نمی توانند برای { الف } تعیین حرکت کنند. از همین سبب است که این حرف، همیشه در میان یا پایان واژه قرار میگیرد و هیچ گاه نمی تواند در آغاز کلمه ظاهر شود.

این قاعده ی دستور زبان عریبست که مستقیماً ازان زبان گرفته شده و بر زبان ما تطبیق گردیده است. پس نشانه یی که در آغاز واژه هایی؛ چون: ابر، انسان، اتاق و ... مینویسیم، همزه است که به شکل الف نوشته میشود.

ازین تعریف برمی آید که ما یکی { الف } داریم و چیز دیگری به نام { همزه }؛ اما برای دومی، نشانه ی مستقلی در فهرست الفبای خویش نداریم و ناچاریم نشانه ی { الف } را - که همان خط کشیده و راست است - بنا بر ضرورت، گاهی الف بنامیم و گاهی همزه.

بنا به حکم قاعده یی که ذکر آن رفت، نشانه یی که در آغاز واژه هایی؛ چون: احمد، اطمینان، استوانه و... مینویسیم، همزه است که به شکل الف نوشته میشود. خود عربها این واژه ها را چنین مینویسند: أحمد، إطمینان وأسطوانة (با نشانه ی همزه ی عربی { ع }). و نشانه یی که در آغاز کلمه به شکل { الف } در بالا یا زیر همزه قرار گرفته است، آن را « کرسی همزه » (= چوکی یا صندلی همزه) مینامند، نه { الف } و نه { همزه }.

پس با این اختلافات شکلی همزه و الف، ما حق داریم که در شناخت شکلی آن دچار تردید گردیم؛ زیرا اگر واژه های احمد، اطمینان و استوانه با همزه آغاز

یافته اند ، پس { الف = ا } چه شکلی دارد و اگر اینها با { الف } آغاز یافته اند، پس چرا باید آن را { همزه = ء } نامید ؟ زیرا درواژه های احمد، اطمینان، استوانه و امثال آن، ما شکل { الف } را میبینیم نه شکل همزه را. از سوی دیگر، تعداد بیشماری از واژه های همزه دار عربی در زبان ما راه یافته اند، که در آنها ما شکل { ء ی عربی را میبینیم؛ مثلاً در: مؤسسه، رئیس، ارائه، لثیم و.... با آن که همزه ی این واژه ها - با چنان ثقلتی که خود عربها آن را تلفظ میکنند - در زبان ما تلفظ نمی شود؛ اما نماینده ی صدای آن را - که همان همزه به شکل عربی آن است - در نوشتار خود به کار میبریم. در کنار آن ناچاریم دستورهای شانزده گانه ی درست نویسی آن را بیاموزیم، که این خود از یکسو خواندن و نوشتن را مشکل میسازد و از سوی دیگر دشواریهایی را فرا راه آموزش میگذراند.

نشانه های الف

با نظر داشت حالات مختلف صدایی و شکلی، { الف } را میتوان به انواع زیر تقسیم کرد:

۱ - الف ممدوده : همان { الف } معروف ، با قدی کشیده و راست (ا) ، که در واژه هایی؛ چون: یار، کنار، مهتاب، آبشار، گناه، جدا، فردا و ... به کار میبریم.

۲ - الف مقصوره : نوع دیگریست از { الف }، که ما آن را الف مقصوره مینامیم. و آن همان نشانه ی { ی } است، که در پایان واژه های عربی نوشته میشود؛ اما { آ = ā } خوانده میشود. در واژه های: حتی، الی، عیسی، موسی، مرتضی، مصطفی و

۳ - الف مستوره : اصطلاح « الف مستوره یا الف پوشیده » در کتابهای

دستوری زبان ما هیچ گاه نیامده است و این نخستین بار است که این اصطلاح در همین مقال و همین کتاب به کار گرفته میشود.

منظور از الف پوشیده، همان الفی است که با وصف موجودیت صدای آن هنگام تلفظ، درنوشته در نمی آید و خود را مستور و پوشیده نگاه میدارد. نمونه های آن را درواژه هایی؛ همچون: اسمعیل، رحمن، اسحق و... به خوبی میتوان مشاهده نمود، که دراصل باید به شکل اسماعیل، رحمان، اسحاق و... نوشته شوند؛ اما در واژه های یادشده، { الف } با آن که درتلفظ هست، درنوشتار آن را نمی نویسند و در واژه به شکل پوشیده باقی میماند.

این گونه واژه ها نوع دیگری هم دارند، که درانها به جای نشانه ی { الف }، واو (و) مینویسند؛ مانند: مشکوة، زکوة، حیوة، صلوة^(۱) و... که دراصل باید مشکات، زکات، حیات، صلات و... نوشته شوند.

^(۱) نوشتن واژه های اسماعیل، رحمان، اسحاق و ... بدون الف به شکل اسمعیل، رحمن، اسحق و... و یا نوشتن مشکوة، زکوة، حیوة، صلوة و ... که درانها { و } به جای { الف } به کاربرده میشود، نوعی از بیماری نوشتاریست که از غلط نویسان زبان عربی به زبان ما راه یافته است؛ زیرا در نظام دستوری زبان عربی، قاعده یی وجود دارد که میگوید: « **خطان لایقاس علیهما: خط المصحف العثماني و خط العروضیین.** » یعنی : دونوع خط است، که نمی توان (خط های دیگر را) بدانها قیاس نمود: یکی خط مصحف عثمانی (قرآن کریم) و دیگری خط عروضیان (آنانی که علم عروض میدانند). در زبان عربی امروز - نظر به حکم این قاعده - از نمونه های (مصحف عثمانی) پیروی نمی شود؛ زیرا قرآن کریم در روزگار حضرت عثمان بنا بر قواعد دستوری همان روزگارب به نوشته درآمده بود و احکام دستوری آن عصر، نوشتن با چنان روشی را ایجاب میکرد؛ ولی امروز نظر به دلایل دینی و تاریخی نمی توان در شیوه های دستوری نوشتار آن تغییری وارد نمود. بناءً در زبان نوشتاری امروزی عربی، به جز آنجا که نقل قولی از قرآن کریم صورت گیرد، دیگر همه جا آن را مطابق به قواعد دستور زبان عربی، به شکل **اسماعیل، رحمان، اسحاق، مشکاة، زکاة، حیاة، صلاة** و... مینویسند. پس نوشتن واژه های یادشده با حذف { الف } یا به کار بردن { و } به جای { الف } چه در زبان عربی و چه در زبان دری خلاف دستور است و جداً باید ازان پرهیز نمود.

با نظر داشت آنچه گفتیم، دیده میشود که در موارد مختلف، صدا و نشانه ی { الف } باهم سرسازگاری ندارد؛ چنانچه در نمونه های زیر:

۱. نشانه ی { الف } را در جای خودش به کار میبریم؛ مانند: زیبا، همانجا و ناچار.
 ۲. نشانه ی { الف } را به جای همزه مینویسیم؛ مانند: افغانستان، ایران و اتریش.
 ۳. نشانه ی { الف } را با علاوه نمودن نشانه ی « مَد عربی = آ »، گاهی به جای الف مینشانیم و گاهی به جای همزه؛ مانند: جالالتماَب، مآل، آشنا و آزمایش.
- و در نمونه های زیرین، آنجا که صدا متعلق به { الف } است، از نشانه ی آن خبری نیست:

۱. در برخی از واژه های عربی، که با « الف مقصوره » ختم میشوند، نشانه ی { ی } درجایی مینشیند که صدا متعلق به { الف } است و اصولاً آنجا باید نشانه ی { الف } به کار گرفته شود؛ مانند: اولی، ادنی و آخری.
۲. در نمونه ی دیگری از واژه های عربی، باز هم صدا از { الف } است؛ اما این بار { و } به جای { الف } نشسته است؛ مانند: مشکوة، زکوة، حیوة، صلوة و....
۳. در نمونه های زیرین، با آن که صدای { الف } وجود دارد و دقیقاً تلفظ میشود؛ اما از نشانه ی آن خبری نیست: اسماعیل، رحمن، ابرخیم، اسحق و^(۱)

^(۱) در دو مورد آخرین، با تذکر صورت درست نوشتاری واژه ها، خاطرنشان ساختیم که این بلا را غلط نویسان زبان خودما بر سر این واژه ها آورده اند، و به هیچ وجه مشکل از نارسایی الفبا نیست؛ اما چه باید کرد که این خود از جمله ی غلط های مشهور است و بسیاری آن را به همین شکل مینویسند.

{ واو } و مشکلات آن

انواع { واو } از نظر نوعیت تلفظ

{ واو } در زبان دری، از نظر نوعیت تلفظ، به دو دسته تقسیم میشود:

۱ - واو ملفوظ

در اکثر کتابهای دستوری، این { واو } را « واو معروف » نامیده و تعاریفات و مثالهایی جهت توضیح آن آورده اند، که مفهوم و معنای همه ی آنها کما بیش در تعریف زیر خلاصه شده است:

واو معروف: آن است که به صورت { u } کشیده تلفظ میشود؛ مانند: موش، کدو، بوریا، پولاد، هوشیار و جاسوس.

این تعریف - با نظر داشت نوعیت صدا و مثالهای ارائه شده برای آن - صرف یک نوع { واو } را زیر پوشش خود قرار میدهد و شامل صداهای دیگر آن نمی شود. پس اگر قرار باشد این تعریف را به همین شکل بپذیریم، مشکل صداهای دیگر { واو } دروازه هایی؛ مانند: وطن، ویرایش، گوهر، گاو، وارسته و... چه میشود و این واوها چه نام یا نامهای دیگری دارند ؟

بناء این واو را باید « واو ملفوظ » نامیده و چنین تعریفش نمود: « واو ملفوظ » واویست که هم تلفظ میشود و هم نوشته میشود؛ مانند: وجب، سیاوش، قوی، وجدان، شوهر، گاو، واسطه، دیو، جاسوس، سوگوار و....

۲ - واو غیر ملفوظ

این { واو } که در اکثر کتابها به نام « واو مجهول » آمده است، همان مشکل قبلی را دارد. پس باید آن را چنین تعریف کرد:

واو غیر ملفوظ، واویست که در تلفظ در نمی آید؛ اما نشانه ی آن (و) نوشته میشود؛ مانند: خواهر، خویش، خواجه و خوردن. که « خاهر، خیش، خاجه وُردن » تلفظ میشوند.

همچنان صدای {واو} در زبان ما دارای همین یک نشانه است ، که مانند « های ملفوظ و های غیرملفوظ » مشکلاتی را در عرصه ی نوشتاری پدید آورده است. به ویژه تفکیک « واو ملفوظ » و « واو غیرملفوظ » از روی نوشته، برای نوآغازان به سادگی مقدور نیست.

مشکلات { ی }

{ ی } در زبان دری، از نظر نوعیت تلفظ به دو دسته تقسیم میشود:

۱ - یای معروف

آن است که به صورت { ei } ثقیل و کشیده تلفظ میشود؛ مانند: زنجیر za/n/je/i/r ، زندگی ze/n/da/ge/I ، تدبیر ta/d/be/i/r ، موسیقی mu/se/i/qe/I و دوستی d/o/u/s/t/e/I

۲ - یای مجهول

آن است که به صورت { ea } خفیف تلفظ میشود؛ مانند: شمشیر sa/m/še/a/r ، بیل be/a/l ، مردی ma/r/de/a ، ریش re/a/ze/ś و زیر ze/a/r

نشانه ی { ی }

بانظر داشت تعدد صداهای { ی } - چه در حالت ترکیب و چه در حالت انفرادی - باید گفت که متأسفانه الفبای ما صرف همین یک نشانه را دارد، که به چهار شکل نوشتاری « ی ، یب ، یی ، ی » در آغاز، میان و پایان واژه و به صورت مستقل به کار گرفته میشود.

هر چند نشانه های نامریی فتحه، کسره، ضمه و همزه در نوشتار، میتواند در بسیاری از گونه های تلفظ این خلا را پر کند؛ اما جاهای دیگری هم هست که تطابق گفته ها و نوشته های ما را از به کارگیری یک نشانه برای چند صدا و طرز تلفظ به سوی عدم هماهنگی کشانیده و دشواریهایی را در خوانش آن پدید

می آورد. مثال بارز آن همان کاربرد یک نشانه برای دوطرز تلفظ « یای معروف » و « یای مجهول » است. اگر کسی بنویسد « شیر »، آیا این واژه را شیر (به معنای حیوان درنده) بخوانیم و یا شیر (به معنای همان نوشیدنی سفیدرنگ)؟ و یا مثلاً اگر واژه ی « سیر » را درنوشته یی ببینیم، آن را سیر (به معنای پر و آگنده) بخوانیم و یا سیر (به معنای همان سبزی معروف، که برخی « برادرپیاز » میخوانندش). در هر دو صورت یادشده، خواننده برای درک معنای درست آن واژه، مجبور میشود به « سیاق معنایی » جمله اتکا نموده و مفهوم اصلی را دریابد.

گاهی « سیاق معنایی » نیز کارگر نمی افتد و گاهی را نمی گشاید؛ به عنوان مثال، اگر درنوشته یی بخوانیم: « دیشب درمهمانی خوب سیرخوردم. » معلوم نیست که نویسنده ی این جمله درمهمانی دیشب غذای کافی خورده است و یا سیر (برادرپیاز) نوش جان کرده است. که در هر حال وجود این مشکل بازهم برمیگردد به « نارسایی الفبا » و دلیل آن هم استفاده از الفبای عربیست.

در زبان عربی، {ی} به دوشکل تلفظ نمی شود و همیشه با همان صدای ثقیل و کشیده ادامیگردد؛ مانند: یقطین yaqtein، أبابیل ābābeil و مجاری majārei بناء الفبای عربی در طرز تلفظ سخنگویان خویش، ضرورتی به تعدد نشانه ی {ی} نداشته است؛ مگر زبان ما که تنوع تلفظ {ی} را در خود دارد، متأسفانه برای نوشتن همه گونه هایش، صرف همین یک نشانه {ی} را در فهرست الفبای خویش جاداده است.

ن - تعدد شکلی حروف

از آنجایی که بیشترین حروف آمده در فهرست الفبا ترکیب پذیراند؛ همین مسأله سبب شده که شیوه ی نوشتار در زبان پارسی- دری باید پیرو قاعده ی ترکیب حروف باشد. پس این قاعده و شیوه سبب شده است که یک حرف در جاهای مختلف، اشکال و چهره های گوناگون را به خود اختیار کند. به گونه ی

نمونه: حروف { ع ، ه }، بنا بر موقعیت شان در آغاز، میان و پایان واژه، سه شکل مختلف به خود میگیرند، علاوه بر آن اگر هریک به گونه ی مستقل نوشته شود، شکل دیگری نیز به این مجموعه افزوده میشود، که در مجموع هریک ازینها چهار شکل و چهره ی گوناگون دارند، بدینگونه:

ع	ح	ـع	ـع
ه	ـه	ـه	ـه

این تنوع و تعدد اشکال و وجود چندین نشانه برای یک صدا، علاوه بر آن که آموزش ابتدایی الفبا را برای نوآغازان مشکل میسازد، تازه واردان به قلمروخوانش را نیز به آشفتگی وامیدارد.

اگر قرار باشد که اشکال مختلف نوشتاری همه حروف را - که هریک کاربرد جداگانه و نمای ویژه ی خود را دارد - به فهرست الفبای خویش علاوه کنیم؛ این نکته روشن خواهد شد که درحقیقت الفبای ما متشکل از (۱۱۵) حرف است، نه از (۳۲) حرف. درنتیجه اگر کسی میل به فراگیری خواندن و نوشتن زبان دری داشته باشد، ناچار است همه ی این (۱۱۵) شکل را به حافظه بسپارد. درحالی که پیش ازین شنیده بود، الفبا متشکل از (۳۲) حرف است، نه از (۱۱۵) حرف. و این خود از نظر روانی تأثیرناگذاری به جا گذاشته و در زمینه ی آموزش ابتدایی، ایجاد دشواری میکند.

۷ - تعدد نشانه ها برای یک صدا

مشکل دیگری که خواندن و نوشتن را در زبان ما به دشواری مواجه میسازد، کاربرد چندین نشانه برای یک صداست. ریشه ی این مشکل برمیگردد به وجود حروف ویژه ی عربی (ث - ح - ص - ض - ط - ظ - ع) در الفبای ما. به نمونه های زیرین نگاه کنید:

۱. دو نشانه ی « همزه ، ع » برای صدای { ā }، در واژه هایی؛ مانند: ابر
āa/b/r و عصر āa/s/r
۲. دو نشانه ی « ت ، ط » برای صدای { T }، در واژه هایی؛ مانند: تسکین
ta/s/ke/i/n و طبیب ta/be/i/b
۳. سه نشانه ی « ث ، س ، ص » برای صدای { S }، در واژه هایی؛ مانند:
ثمر sa/ma/r، سنگ sa/n/g و صخره sa/x/ra
۴. دو نشانه ی « ح ، ه » برای صدای { H }، در واژه هایی؛ مانند: حنجره
ha/n/ja/ra و هوا ha/wà
۵. چهار نشانه ی « ز ، ذ ، ض ، ظ » برای صدای { Z }، در واژه هایی؛ مانند:
زمین za/me/i/n، ذره za/r/ra، ضامن zà/m/en و ظاهر zà/he/r
۶. دوشانه ی « ق ، غ » برای صدای { Q } در لهجه ی پارسی سرزمین
ایران. درواژه هایی؛ مانند: قوی qa/we/I و غریبه qa/re/i/be
- پس اگر برای کسی گفته شود که مثلاً بنویس: « سزا ». او میتواند این واژه
را به (۱۲) شکل مختلف بنویسد، بدین ترتیب:

تزا - ثذا - ثضا - ثظا - سزا - صذا - صضا - صظا - صزا -
صذا - صضا و صظا

و درهمه ی این موارد، نظر به قاعده ی « مکتوب باید نماینده ی ملفوظ باشد »
نمی توان بر کسی که اینها را نوشته ایراد گرفت؛ زیرا درهمه ی موارد یادشده،
چنان که دیدیم، صدای « س و ص = S » است و صدای « ز ، ذ ، ظ و ض =
Z ». پس مشکل اشتباه نویسی، ناشی از تعدد نشانه هاست نه چیزی دیگر.

۷ - { هـ } و دشواریهای آن

برای بیان صدای { h } در زبان دری سه نوع نشانه وجود دارد «ح، هـ، ه».

نشانه ی اولی { ح }، که از جمله ی حروف ویژه ی عربی میباشد، در نوشتن واژه هایی به کار میرود، که از زبان عربی به زبان ما راه یافته است؛ مانند: حسادت، منحرف، اصطلاح؛ مگر تلفظ این { ح } با ثقلتی که در زبان عربی تلفظ میشود، در زبان ما تلفظ نمی گردد و صدایش دقیقاً همانند صدایی است، که نشانه های { هـ } و { ه } نماینده ی آن است.

اما از نظر چگونگی تلفظ، در زبان ما دونوع { ه } وجود دارد :

۱ - های ملفوظ : آن است که هم تلفظ میشود و هم نشانه ی آن بر روی صفحه نوشته میشود. در شکل نوشتاری آن از هر سه نشانه ی «ح، هـ، ه» استفاده میگردد؛ مانند:

○ با نشانه ی { هـ } و { ه } : هما ho/mà ، میهن ma/y/ha/n و پگاه pa/gà/h

○ با نشانه ی { ح } عربی: حریق ha/re/i/q ، محراب me/h/rà/b و نکاح ne/kà/h

چنانچه مشاهده میشود، این صدا و نشانه میتواند در آغاز، میان و پایان واژه قرار گیرد.

۲ - های غیر ملفوظ : آن است که تلفظ نمی شود؛ اما نشانه ی آن (ه) نوشته میشود؛ مانند: نشانه -/ne/šà/na/ ، خانه -/xà/na/ و دسته -/da/s/ta/

چنانچه دیده میشود، این { ه } صرف در پایان واژه میباید و برای نشان دادن آن، تنها از نشانه ی { ه } استفاده میگردد و دو نشانه ی دیگر { ح ، هـ } هرگز درین مورد کاربرد ندارد.

در افغانستان و تاجکستان معمولاً حرفی را که پیش از { ه } قرار گرفته، با فتحه یا زیر { _ } تلفظ میکنند و مثلاً میگویند: خانه xàna ، جامه jàma ،

لانه làna و... ؛ اما در ایران حرف ماقبل { ه } را با کسره یا زیر { _ } تلفظ میکنند و میگویند: خانه xàne ، جامه jàme ، لانه làne و ...^(۱)

درحقیقت نشانه ی تلفظ همه ی این گونه واژه ها در هر دو نوع آن (افغانی - تاجکی و ایرانی) زیر { _ } و زیر { _ } است ، نه { ه } ؛ اما ازان جایی که نشانه ی فتحه و کسره در نوشتن از قلم میافتد، واژه های یادشده به شکل خان، جام، لان و... ظاهر میشوند، که در آنها التباس معنایی صورت میگیرد. پس ناچار نشانه ی { ه } را به منظور زنده نگهداشتن صدای فتحه یا کسره در پایان این گونه واژه ها علاوه نموده اند، که سبب پیدایش گونه های بسیاری از ناهنجاری های املائی شده است.

و اما اصل قضیه چگونه آغاز یافته، و دلیل این ناهنجاریها در کجا نهفته است ؟

^(۱) در واژه های یادشده و امثال آن، صورت اصیل تلفظ حروفی که قبل از { ه } غیر ملفوظ، قرار گرفته اند ، با نشانه ی فتحه یا زیر میباشد، نه کسره. دلایل بسیاری هم درین مورد وجود دارد؛ از جمله: قرنهای قبل از امروز ، هنگامی که بسیاری ازین واژه های اصیل زبان دری به زبان عربی رفته و معرب گردیدند، همان حرکت فتحه یا زیر را باهم تا امروز باخود نگاه داشته اند. به گونه ی نمونه : واژه های راهنامه، برنامه، بنفشه، بابونه و ... - که همه واژه های اصیل دری اند - پس از رفتن به زبان عربی، { ه } غیر ملفوظ شان به { ج } تبدیل شده است؛ اما حرکت حرف قبلی آن، که فتحه بوده، به همان شکل نخستین خویش باقی مانده است. البته این واژه ها پس از تعریب، چنین شده اند:

راهنامج rāhnāmaj ، برنامج barnāmaj ، بنفسج benafsaj ، بابونج bābunaj و...
اگر حرکت حرف ماقبل { ه } درین واژه ها ، کسره یا زیر میبود، باید این واژه ها در زبان عربی نیز راهنامج rāhnāmej ، برنامج barnāmej ، بنفسج benafsej ، بابونج bābunej و... میشدند.

دیده میشود که صورت اصلی تلفظ این واژه ها تا هنوز در زادگاه و پرورشگاه زبان دری حفظ شده است؛ اما وقتی این واژه ها به سرزمین ایران رفته اند، درانجا دچار تغییر گردیده اند. همچنان که اصالت کاربرد صیغه ی امری افعال در گفتگوهای روزانه ی مردم شهر تاشقرغان (در شمال افغانستان) . که میگویند: خور، رو، گیر، زن و... که در گذر زمانه، یک { ب } تأکید در آغاز هریک آنها علاوه نموده و آن را بخور، برو، بگیر، بزن و... خوانده اند.

در گذشته ها رسم چنان بوده، که هنگام قرار گرفتن واژه های پایان یافته به « های غیرملفوظ »، درحالات وصفی، اضافی و نسبتی، پس ازان یک { ی { کامل مینوشته اند؛ بدین گونه:

0 ترانه : ترانه ی عاشقانه

0 افسانه : افسانه ی عشق

0 آشیانه : آشیانه ی کبوتر

بعد نویسندگان و کاتبان درنوشتن این { ی { دچار کاهلی و تنبلی شده اند و یا این که خالیگاه دوطرف { ی { چشمان شان را آزرده و ازنوشتن آن به صورت کامل صرف نظر کرده اند. پس ایشان به نوشتن سر { ی { یا نیمه ی نخستین { ی { اکتفا ورزیده اند. آهسته آهسته و به مرور ایام، این یای نیمه - که بدان « کسره ی اضافه » میگویند - به منظور رعایت حسن خط و زیبایی درنوشتار، از کنار « های غیرملفوظ » کوچیده و بر بالای { ه { قرار گرفته است. سپس گروهی آن را همزه پنداشته و درنوشته های خویش، شکل و صورت کامل همزه ی عربی را بدان بخشیده اند، که با دریغ فراوان دردرس ما، درمورد رسم الخط املائی این گونه واژه ها ازهمان زمان آغاز و تا امروز ادامه یافته است.

حال ببینیم که این { ه { غیرملفوظ، چه ناهنجاریهایی را درعرصه ی املائی ما به میان آورده است.

هنگامی که واژه های پایان یافته با { ه { غیرملفوظ درحالات اضافی، نسبتی، وصفی و... قرار میگیرند، دستور جامع و مانعی برای نوشتن درست آنها وجود ندارد. ازینرو هرنویسنده، نظربه ذوق و سلیقه ی خویش، نشانه یی به دنبال آن میافزاید یا اصلاً چیزی علاوه نمی کند و یا درجاهای مختلف هردو شکل آن را به کار میبندد. بناءً عدم موجودیت قاعده یی مشخص درین مورد، سبب شده است، سه چهره ی ناهمگون درشکل نوشتاری این گونه واژه ها پدید آید:

۱ - گروهی از مردم در همه حالات اضافی، وصفی و نسبتی، نشانه ی همزه (به شکل عربی آن { ء }) را به منظور افاده ی حرکت { ه } غیرملفوظ، بر بالای جزء پایانی این گونه واژه ها مینویسند؛ مانند:

خانه + ء = خانه + خدا = خانه خدا

آشیانه + ء = آشیانه + سوخته = آشیانه سوخته

کوزه + ء = کوزه + استالفی = کوزه استالفی

۲ - گروه دیگری، نشانه ی { ی } را به همان منظور قبلی، پس از { ه } غیر - ملفوظ مینویسند؛ همچون:

خانه + ی = خانه ی + خدا = خانه ی خدا

آشیانه + ی = آشیانه ی + سوخته = آشیانه ی سوخته

کوزه + ی = کوزه ی + استالفی = کوزه ی استالفی

۳ - گروه سوم، هیچ گونه نشانه یی بران نمی افزایند و یکراست مینویسند:

خانه + خدا = خانه خدا

آشیانه + سوخته = آشیانه سوخته

کوزه + استالفی = کوزه استالفی

حال اگر هریک ازین سه شکل نوشتاری را مورد غور و بررسی قرار دهیم؛

دیده میشود که هیچ یک از آنها دقیق و درست نیست:

• در مورد گروه نخست

نوشتن همزه (به شکل عربی آن { ء }) بر بالای { ه } غیرملفوظ به دو دلیل

درست نیست: نخست این که، همزه با این شکل و چهره { ء } جزء الفبای ما نبوده

و از آن ما نیست. پس نوشتن همزه بر روی واژه های دری - به سبب نداشتن

نشانه ی نوشتاری - بدان میماند، که مثلاً ما در زبان انگلیسی بنویسم:

AFĠANISTAN

دلیل دوم این که نشانه ی همزه {ء}، نماینده ی همان صدای مخصوص خودش است. ثقیلتر و با فشارتر از صدایی که ما درمورد یاد شده ازخویش بروز میدهم؛ مثلاً ما میگوییم:

خانه + (صدای بدون نشانه) + خدا = xàna-yea-xodà (که ترکیبی است،

ازخفیفترین صورت صداها « y + e + a » و ما نمی گوییم:

xàna-âea-xodà یا xàna-âe-xodà

و یا ما میگوییم: حشره + (صدای بدون نشانه) + شبتاب hašara-yea-šabtàb

و نمی گوییم: hašara-âe-šabtàb و یا hašara-âea-šabtàb

• درمورد گروه دوم

نوشتن نشانه ی { ی = y } پس از { ه } غیرملفوظ، نیز دو ایراد دارد: نخست این که، برعلاوه ی زیرپا گذاشتن قاعده ی ترکیب حروف، بر زیبایی شکلی نوشتار لطمه وارد نموده، چشم انداز نامتناسبی را عرضه میدارد (به ویژه هنگام تایپ نشانه ی { ی } با کمپیوتر، که فاصله ی سفید دوکنار { ی } چشم را می آزارد). و ایراد دوم، چنانکه گفتیم: ما مثلاً میگوییم و تلفظ میکنیم:

پرنده + (صدای بدون نشانه) + آبی = parenda-yea-âbi

و نمی - گوییم: parenda-yei-âbi و یا parenda-ie-âbi

و یا مثلاً میگوییم: ستاره + (صدای بدون نشانه) + چوپان = setàra-yea-čupàn

و نمی گوییم: setàra-yei-čupàn و یا setàra-ie-čupàn

نوشتن { ی } پس از { ه } غیرملفوظ درتلفظ با لهجه ی فارسی ایران، از نظر دستوری، شاید ایرادی نداشته باشد؛ چون درانجا حرف ماقبل { ه } غیرملفوظ را همیشه مکسور تلفظ میکنند و مثلاً میگویند: parande-yea-âbi و یا setàre-yea-čupàn ، وصل نمودن صدای { ی = y } پس از کسره (e = { _ }) ایرادی ندارد؛ زیرا هردو از یک خانواده اند و کسره خود نیز نماینده ی حرف { ی } به شمار می آید؛ اما علاوه نمودن نشانه ی { ی = y } پس از { ه } غیرملفوظ

(در تلفظ با لهجه ی دری افغانستان و تاجکستان) از نظر دستوری درست نیست؛ زیرا حرکت ماقبل {ه} غیرملفوظ درین گونه واژه ها فتحه ($a = \{ _ \}$) است، که خود نمایندگی از { الف } دارد. پس یکجا کردن دونوع صدای ناهمگون (ی = y + فتحه = a) نوعی از تصادم را به وجود می آورد، که باعث ترکیب نامتجانس صداها ی هردو میشود.

• درمورد گروه سوم

نوع سوم آن که نوشتن واژه های یاد شده به شکل: خانه خدا، آشیانه سوخته و کوزه استالفی (بدون هیچ گونه نشانه)، اصلاً درست نیست و نباید این شیوه را به کار بست. بنابراین از خیر ذکر مجدد آن در اینجا صرف نظر میکنیم. ناگفته نباید گذاشت، که مشکل نوشتن واژه های پایان یافته با {ه} غیرملفوظ، صرف در حالات یاد شده خلاصه نمی شود؛ بلکه موارد دیگری رانیز شامل میشود. از جمله: هنگام پیوند با پسوندها، باز هم عدم موجودیت نشانه وقاعده یی مشخص درین گونه موارد، تنوع چهره های نوشتاری به میان می آورد. به گونه ی مثال، در نمونه های:

خورده یی	خورده ئی	خورده ای
شهزاده یی	شهزاده ئی	شهزاده ای

کدام یک شان را میتوان درست گفت ؟ هیچ کدام ! پس در صورتی که نشانه ی مشخصی در میان نباشد، چه میتوان کرد ؟

□ تذکر

در چاپ اول کتاب « دستور سخن » آمده است، که برای بیان حرکت {ه} غیرملفوظ در حالات اضافی، وصفی و نسبتی به جای نشانه ی همزه ی عربی (ء) از نشانه ی کسره ی اضافه باید استفاده نمود. در اینجا نشانه یی هم به همین منظور ارائه شده بود، با دو انحنا دردو جهت مخالف و به کوچکی همزه ی عربی، که چنین شکلی داشت:

همچنان در کتاب یادشده، صورتهای درست و نادرست نوشتاری برخی از واژه ها چنین نگاشته شده است:

نادرست
شراره آتش
افسانه عشق
بوسه آبدار

درست
شراره آتش
افسانهٔ عشق
بوسهٔ آبدار

و نیز همانجا آمده بود: « هر چند این نشانه در مطابع کشور ما وجود ندارد، تا ازان در مقاصد طباعتی کار گرفته شود؛ ولی امیدواریم در آینده این نشانه پدید آمده و جای همزه ی عربی را اشغال نماید؛ اما این نشانه را در نوشته های قلمی باید جداً مدنظر داشت »

با آن که این شیوه و این نشانه مورد قبول قرار گرفت و تعداد زیادی از مردم با آن کنار آمده، سالهای سال در نوشتار قلمی خود آن را به کار برده اند و میبرند؛ اما امروز که سالیان درازی از چاپ نخستین « دستور سخن » میگذرد، هنوز دو مشکل عمده فرا راه رد یا قبول این نشانه قرار دارد:

● مشکل نخست آن که:

نشانه ی کسره ی اضافه (ؓ) جزء فهرست حروف الفبا نیست و کاربرد آن در نوشتار، مانند نشانه ی همزه { ء } مشکل قانونی دارد. فرض کنیم این نشانه مقبول دانشمندان افتاد و در فهرست الفبا جا گرفت، باز دیده شود که آیا این نشانه، موارد کاربرد دیگری غیر ازین نیز خواهد داشت ؟

● مشکل دوم کسره ی اضافه (ؓ) آن است که، میتوان آن را صرف در نوشته های قلمی به کار گرفت. حال اگر کسی بخواهد با ماشین تحریر بنویسد و یا نوشته یی را با برنامه های کمپیوتری تایپ کند، ممکن نخواهد بود آن را به روی صفحه بیاورد؛ زیرا چنین نشانه یی جزء انواع برنامه های نوشتاری

کمپیوتر نیست. اینجاست که باز برمیگردیم به همان جایگاه آغازین و همان مشکل قبلی، یعنی: «نارساییها و دشواریهای الفبا»

بناءً به کارگرفتن نشانه ی { ی } - درحالات وصفی، اضافی، نسبتی و... واژه های پایان یافته با { ه } غیرملفوظ و یا پیوند آنها با برخی از پسوندها - عجلتاً بهترخواهدبود، چون جز این چاره یی نیست. هرچند میدانم که این شیوه نیز - نظر به دلایلی که قبلاً درمورد آن صحبت کردیم - درست نیست؛ اما برای به کارگیری آن دو دلیل عمده وجود دارد: نخست آن که نشانه ی { ی } جزء حروف پذیرفته شده در فهرست الفباست. و دلیل دوم: سهولت به کارگیری آن درهمه شیوه های نوشتاریست. بدین معنی که، میشود آن را هم در دستنویسی به کارگرفت و هم درنوشتن با ماشین تحریر و کمپیوتر. با یاد دوباره ی نادرست بودن موقعیت به کارگیری آن، من خود نیز ناچار به پیروی ازهمین شیوه شده ام.

۸ - دشواریهای نوشتاری حروف

برعلاوه ی آنهایی که به شمارش گرفتیم، دشواریهای شکلی و ترکیبی بعضی از حروف به نارساییهای قبلی افزوده، به ویژه امر آموزش را با مشکلاتی مواجه ساخته است، که نمونه هایی ازان را چنین برمیشماریم:

۱ - درنوشتن برخی از واژه ها، ناچاریم ترکیب حروفی را به کارگیریم که هریک شان دارای چندین دندانه و چندین نقطه اند. پس از نوشتن واژه با حروفی ازین گونه، متوجه میشویم که توالی دندانه های متعدد و قرارگرفتن چندین نقطه در زیرو بالای آن، نیروی دید را وادار میکند که لحظاتی را صرف شمارش دندانه ها و نقطه ها کند. البته این مشکل درجریان آموزش نوآغازان بیشتربه وقوع میپیوندد و کارآزمودگان نیزگاهی ازان مصون نتوانند بود، که برای رفع آن، سالها تجربه و تمرین لازم است. به گونه ی نمونه واژه های «شیشه» با هفت دندانه

و هشت نقطه، « شپش » با هفت دندان و نه نقطه و « نشستن » با هشت دندان و هفت نقطه، سهولت خواندن و نوشتن را از میان برمیدارد.

۲ - حروف از سمت راست به چپ نوشته میشود؛ اما ارقام از سمت چپ به راست، که این خود از یکسو سبب میشود هنگام تایپ با ماشین تحریر، ایجاد مشکل کند و ازسوی دیگر برخی از نوآغازان مثلاً: (۵۷۳۲) را از راست به چپ خوانده و بگویند: دوهزار و سه صد و هفتاد و پنج.

۳ - همه میدانیم که در زبان ما واژه ها از ترکیب و به هم پیوستن حروف باید به میان آیند؛ زیرا مبنای نوشتاری این زبان براساس همان ترکیبی بودن بنا نهاده شده است و ازسوی دیگر بیشترین حروف آمده در فهرست الفبا ترکیب پذیراند. پس اگر بخواهیم مثلاً بنویسیم: « افغانستان »، باید همه حروف ترکیب پذیر را به صورت پیوسته بنویسیم، نه به صورت: « ا ف غ ا ن س ت ا ن ». اما در فهرست الفبا، حروف دیگری نیز داریم که ترکیب ناپذیراند؛ مانند: « ا، د، ز، ر، و ».

بنابراین درست نویسی با الفبایی که برخی از حروف آن ترکیب پذیر و بعضی ترکیب ناپذیر اند، مستلزم مدتها تجربه و تکرار و تمرین خواهد بود. به ویژه که هریک از حروف این الفبا، نظریه جایگاه خویش در یک واژه، شکل‌های گوناگونی را به خویش میگیرد.

۴ - تنوین نیز مشکل دیگریست که همسویی گفتار و نوشتار را در زبان ما، برهم زده است؛ زیرا کاربرد دو نوع نشانه ی نوشتاری برای یک نوع صدا، نه تنها نویسندگان و خوانندگان تازه کار را به تردد وامیدارد، که امر آموزش را نیز دچار هرج و مرج میسازد.

اصولاً واژه هایی؛ چون: اصطلاحاً، عجلتاً، ضرورتاً و... را که « اصطلاحن »، « عجلتن »، « ضرورتن » و... تلفظ میکنیم، باید پایان آنها را با {ن} بنویسیم، تا مطابقت گفتار و نوشتار در زبان حفظ شود؛ اما چه توان کرد، که این مشکل قرن‌هاست گریبان زبان نوشتاری را در کف دارد.

۹ - دشواریهای ساختاری واژه ها

در زبانهایی که از حروف لاتین به منظور نوشتن استفاده میشود، کافیت که چند حرف را پهلوی همدیگر قرار دهند، تا یک واژه تشکیل شود. ترکیب حروف کوچک و بزرگ نیز دران زبانها ایرادی ندارد؛ مثلاً: میشود واژه ی mountain را با سه شکل زیرین نوشت:

◆ MOUNTAIN (باحروف بزرگ)

◆ mountain (باحروف کوچک)

◆ Mountain (با ترکیب حروف کوچک و بزرگ)

اما در دستور نوشتاری ما، پیوند دادن حروف به یکدیگر امریست الزامی، و چیدن حروف در کنار هم - به منظور تشکیل یک واژه - گناهیست نابخشودنی. پس اگر بخواهیم واژه های «عشق» و «نفرت» را با قراردادن حروف در کنار هم و به شکل «ع ش ق» و «ن ف ر ت» بنویسیم، غلط محض خواهد بود و هیچ آدم عاقلی پیدا نخواهد شد که آن را به حیث یک واژه بپذیرد.

با توجه به گفته های بالا، باز میبینیم که الفبای ما برای ترکیب حروف قواعد خاص خود را دارد، که خالی از دشواری نیست؛ به شرح زیر:

۱ - بسیاری از حروف آمده در فهرست الفبا، دارای دو شکل کوچک و بزرگ هستند؛ مانند: «ق» و «ق»، که هنگام ترکیب، هریک از آنها باید به جایگاه از قبل تعیین شده ی خویش قرارگیرد.

۲ - تعدادی ازین حروف، نظربه موقعیت شان در آغاز، میان، پایان و به شکل مستقل دریک واژه، چهار شکل مختلف را به خود میگیرند؛ مانند: «ع»، «ع»، «ع»، «ع» و «ع». که نمی شود هیچ یک ازین چهره های چهارگانه را یکی به جای دیگری استفاده نمود.

۳ - الف با دو شکل نوشته میشود: «آ» و «ا».

۴ - همزه، سه شکل نوشتاری دارد: «ئ»، «ا» و «ء».

۵ - حروف « آ، ا، ر، ز، ژ، د، ذ، و » یک شکل دارند و با حرف بعدی پیوند ناپذیراند.

۶ - حروف پایانی بسیاری از واژه ها باید با شکل بزرگ آن نوشته شود؛ مانند: بلبل، گلشن، درخت و جنگل.

۷ - حروف پایانی بسیاری از واژه ها، با توجه به ترکیب ناپذیری حروف قبلی شان، باید به شکل مستقل نوشته شوند؛ مانند: مقبول، سختکوش، منجلا ب و نگهبان.

۸ - حروف ویژه ی عربی را نمی توان به جای حروف پارسی ویا برعکس کار گرفت، هرچند که صدا در تلفظ یکسان باشد؛ مثلاً: نمی توان « اصطلاح » را « استلاه » و « بهار » را « بحار » نوشت.

اینجاست که نتیجه میگیریم، نارساییهای الفبای ما از یکسو قاعده ی کلی ترکیب را برهم زده و سهولت در امرآموزش را از میان برمیدارد، و ازسوی دیگر امکان کوتاهنویسی های علمی را - که در امرآموزش سریع بسی مؤثر است و امروز درغرب به گونه ی وسیع ازان استفاده میشود - ازما میگیرد.

۱- دشواریهای کاربرد الفبا در کامپیوتر و اینترنت

همه میدانیم که نخستین گام برای ایجاد « داده های نوشتاری درکامپیوتر»، استفاده ازصفحه کلید است و سپس ذخیره یا انتقال آنها بنا برضرورت.

در زبانهایی که ازحروف لاتین استفاده میکنند، این روند به سادگی انجام میپذیرد؛ اما استفاده ازالفبای ما بدین منظور، مشکلاتی را فرا راه آن ایجاد میکند که سهولت آموزش، خواندن ونوشتن را به نابودی میکشاند.

هرچند این بحثی است جداگانه و دنباله دار، که نمی شود همه ی موضوعات آن را درین مقال به بحث گرفت؛ اما وقتی از دشواریهای الفبا سخن میگوییم، ناگزیریم گوشه هایی از دشواریها و محدودیتهای کاربرد الفبا درکامپیوتر و اینترنت

را (که بیشتر بخش تخنیکي آن را دربرمیگیرد) نیز به بحث گیریم. پس به منظور کوتاهی سخن، نمونه های مختصری از آن را چنین ذکر میکنیم:

۱ - عدم موجودیت نشانه های حروف الفبای پارسی دری بر روی بسیاری از صفحه کلیدها و دشواری دسترسی به صفحه کلید هایی با نشانه های حروف دری و یا دو زبانه در بیشتر نقاط جهان، که این خود سبب ایجاد دشواری در مسیر آموزش تایپ با حروف الفبای ما میشود.

۲ - تغییر موقعیت برخی از حروف بر روی صفحه کلید در کاربرد سیستمهای عامل مختلف (WINDOWS) ؛ مثلاً هنگام کار با سیستم عامل (98 - WINDOWS {فارسی شده}) جایگاه حرف { پ } در نخستین دکمه ی سمت چپ ردیف اول صفحه کلید قرار دارد؛ اما در (WINDOWS - XP) در نخستین دکمه ی سمت راست ردیف دوم.

۳ - عدم موجودیت امکانات تایپ مستقیم الفبای ما با برخی از سیستمهای عامل (WINDOWS) ؛ همچون: (3.1 - WINDOWS) ، (95 - WINDOWS) ، (98 - WINDOWS) و (2000 - WINDOWS) .

۴ - وقتی یک سند (File) با حروف دری در کمپیوتر ذخیره شود، در صورت تغییر سیستم، با کمپیوتری دیگر نمی شود آن را به سهولت باز کرد.

۵ - در بسیاری از برنامه های کمپیوتری، حروف پارسی دری را نمی شود مستقیماً به کار گرفت، که برای برآورده شدن این هدف، به نرم افزارهای جانبی نیاز میافتد.

۶ - در تبادله ی نامه های الکترونیکی، اگر سیستمهای فرستنده و گیرنده یکسان نباشد، همه ی حروف تغییر شکل مییابد و اشکال و حروف درهم و برهمی بر روی صفحه ظاهر میشوند، که در نتیجه خوانش نامه را ناممکن میسازد و... و... و... این بود نمونه هایی بسیار مختصر از دشواریهایی که در اثر ناسازگاری کمپیوتر عصر جدید با الفبای باستانی ما به میان آمده و ما را به دردسر انداخته اند.

در پایان باید گفت، که بر علاوه ی موارد یاد شده ی « نارساییها و دشواریهای الفبا »، موارد کوچک و بزرگ دیگری نیز وجود دارد، که کوچک ها را نادیده انگاشته، به امید دنبال نمودن بزرگان شان در بحثهای بعدی، سخن خویش را در همین جا به انجام میرسیم.

بازسازی الفبا

آنچه درمبحث « دشواریها و نارساییهای الفبا » خواندیم، ذکرش مارا وامیدارد که برای زدودن آن دشواریها و نارساییها اندیشه یی بناکنیم و گزیری دریابیم، تا آنچه از گنجینه ی گرانبهای زبان و ادب که به ما پیوسته، از گزند چپاول زمانه برکنار بماند.

گفتیم که علاوه بر نشانه های حرکت و سکون - که هم هستند و هم نیستند - ما در زبان نوشتاری خویش به چند نشانه ی مصوت دیگر نیز نیاز داریم. آنهایی که در مکالمه و گفتار وجود دارند؛ اما نشانه یی برای آنها نداریم، که متأسفانه این خود بزرگترین مشکل و عمده ترین مانع در امر یادگیری آسان است. و همین مشکل با دشواریهای دیگری که همانجا ازان نام بردیم، دست به دست هم داده و سبب شده است که در کشور ما بیشترین تعداد مردم از نعمت سواد محروم بمانند. پیش ازین که به ادامه ی بحث کنونی بپردازیم، ناگزیریم نیم نگاهی به کثرت تنوع مصوتهای بلند، ترکیبات آوایی، تنوع موارد کاربرد و ... شان بیفکنیم، تا از یکسو چهره های این گوناگونی را از نزدیک تماشا کنیم و از سوی دیگر در ارائه ی راههای میانبردی، که اگر نشود همه دشواریها را با آن کنار زد، کم از کم قسمتی ازان را بشود به دیار فراموشی فرستاد، مارا یاری رساند.

▪ انواع همزه و الف

همزه و الف در زبان دری، دارای (۱۲) نوع صدا، سه نشانه و بیشتر از سی نوع موقعیت میانوندی و پسوندی اند. به شرح زیر:

۱- انواع { الف و همزه } از نظر نوعیت صدا

صدای همزه و الف، بنابر موقعیت کاربرد آن، چه به صورت مجزا و چه در ترکیب با مصوتهای دیگر، و با نظر داشت تلفظ واژه های دخیل، دارای گونه هایی میشود، به شرح زیر:

۱- { aa } درواژه هایی؛ مانند: aabr، اشک aašk و انگور aangour^(۱)

(۱) از دیرباز رسم چنان بوده که برای نشان دادن صدای یک حرف - صرف نظر از نوعیت زبان و رسم الخط آن - از حروف فونتیک استفاده میکنند. مثلاً برای نشان دادن صدای حرف { ش }، نشانه ی (š) را به کار میگیرند و برای نشان دادن فته { _ } از نشانه ی (a) استمداد میجویند. پس اگر بخواهیم صداهای موجود در واژه ی « شب » را به روی صفحه ی کاغذ به نمایش بگذاریم، مینویسیم: šab. درین ردیف فونتیکی، نشانه ی { š } نماینده ی صدای { ش }، { a } نماینده ی صدای فته و { b } نماینده ی صدای { ب } است. همچنین در نمونه های زیر:

۱- جنگ = /j/a/n/g/ { a } نماینده ی صدای فته { _ } است.
 ۲- شکست = /š/e/k/a/s/t/ { e } نماینده ی صدای کسره { _ } است.
 ۳- صلح = /s/o/l/h/ { o } نماینده ی صدای ضمه { _ } است؛ اما در جدول فونتیک الفبا و همه کتابهایی که موضوعاتی را با کمک این نشانه ها به تشریح و توضیح گرفته اند، از نشانه ی فونتیک « همزه » خبری نیست و همه جا به تقلید از رسم الخط لاتین، صدای همزه را با نشانه های { a , e , o } به نمایش گرفته اند. به گونه ی مثال:

۱- ابر = /a/b/r/ - ۲- انسان = /e/n/s/à/n/ - ۳- استاد = /o/s/t/à/d/ -

درینجا دیده میشود که نشانه های { a , e , o } صدای { فته ، کسره و ضمه } و نشانه ی حرکت صدایی است، که باید قبل از آن وجود داشته باشد. پس در صورتی که نماینده ی هیچ صدایی پیش از آن نیامده باشد، این فته و کسره و ضمه، نشانه ی حرکت چه چیزی خواهد بود.

بناء با پیشنهاد نشانه ی { á } برای صدای همزه و به منظور تعدیل در جدول فونتیکی الفبا، میتوان گفت که صورت درست نوشتاری نمونه های بالا و امثال آن، با نشانه های فونتیک، باید چنین باشد:

۱- ابر = /aa/b/r/ - ۲- انسان = /ae/n/s/à/n/ - ۳- استاد = /áo/s/t/à/d/ -

۲ - {áe} درواژه هایی؛ مانند: اجازه áejàza ، انسان áensàn و احترام áehteràm .

۳ - {áo} درواژه هایی؛ مانند: استاد áostàd ، افتادن áoftàdan و اتو áotu .

۴ - {áà} (وقتی در آغاز واژه بیاید) درواژه هایی؛ مانند: آتش áàtas ، آمد áamad و آستین áàstein .

۵ - {à} (وقتی در میان یا پایان واژه بیاید) درواژه هایی؛ مانند: افسانه áafsàna ، شاهین sàhein و تنها tanhà .

۶ - {áaw} درواژه هایی؛ مانند: اورنگ áawrang ، اولاد áawlàd و اوج áawj .

۷ - {áou} درواژه هایی؛ مانند: او (ضمیر) áou ، اولی áoulà و اوغور áouyğour .

۸ - {áàw} درواژه هایی؛ مانند: آویختن áàweaxtan ، آواره áàwàra و آواز áàwàz .

۹ - {áay} درواژه هایی؛ مانند: ایوان áaywàn ، ای (حرف ندا) áay و اییک áaybak .

۱۰ - {áei} درواژه هایی؛ مانند: ایمان áeimàn ، ایران áeiràn و ایجاب áeijàb .

۱۱ - {áy} درواژه هایی؛ مانند: آینه áàyeina ، آیش áàyes و آیین áàyein .

۱۲ - {áea} درواژه هایی؛ مانند: ایشان áeašàn ، ایلک áealak و ائتلاف áeatelàf .

۲ - انواع { الف } از نظر موقعیت میانوندی و پسوندی

{ الف } در موقعیتهای میانوندی و پسوندی خویش، به جهت دگرگونیهایی که در ترکیب های مختلف به وجود می آورد، انواع زیادی دارد، که درینجا به منظور کوتاهی سخن، از چند نوع آن صرف نام میبریم.

(۱) میانوند الف: برخی از اقسامش اینهايند:

- میانوند دعا
- میانوند اشتمال و تمامی
- میانوند تکرار
- میانوند حال
- میانوند ردیف
- میانوند تلون
- میانوند عطف
- میانوند زاید و

(۲) پسوند الف: انواع زیرین، از جمله ی (۱۷) نوع آن است:

- پسوند ندا
- پسوند پاسخ
- پسوند اشباع
- پسوند کثرت و

■ انواع (و)

{ و } در زبان دری دارای (۱۴) نوع صدا، دو نوع تلفظ، یک موقعیت میانوندی و یک نشانه است. به شرح زیر:

۱ - انواع { و } از نظر نوعیت صدا

در زبان دری صدای { و } بنا بر موقعیت کاربرد آن، چه به صورت مجزا و چه در ترکیب با مصوته‌های دیگر، و با نظر داشت تلفظ واژه های دخیل، دارای گونه هایی میشود، به شرح زیر:

۱ - {wa} در واژه هایی؛ مانند: ورزش warześ ، واجب wajaḅ و ورق waraq

۲ - {wu} در واژه هایی؛ مانند: کاووس kàwus ، طاووس tàwus و سیاووش seyàwus .

۳ - {wei} در واژه هایی؛ مانند: کاویدن kàweidan ، قوی qawei و مولوی mawlawei .

۴ - {oà} در واژه هایی؛ مانند: خواهر xoàhar ، خواست xoàst و خوابیدن xoàbeidan .

۵ - {o} در واژه هایی؛ مانند: خوردن xordan ، خوش xoś و تو to .

۶ - {uá} در واژه هایی؛ مانند: سوء suá و هدوء hodúa .

۷ - {we} در واژه هایی؛ مانند: دوش daweś ، ورد (دعا) werd و وجدان wejdàn .

۸ - {wea} در واژه هایی؛ مانند: آویختن áwæxtan ، درویش darweaś و آویزه áwæaza

۹ - {aw} در واژه هایی؛ مانند: جو jaw ، شوهر šawhar و نو naw .

۱۰ - {àw} در واژه هایی؛ مانند: گاو gaw ، ناو nàw و پاو pàw .

۱۱ - {wà} در واژه هایی؛ مانند: وابسته wàbasta ، واضح wàzeh و وام wàm .

۱۲ - {eaw} در واژه هایی؛ مانند: دیو deaw ، گیو geaw و غریو ġereaw .

۱۳ - {u} در واژه هایی؛ مانند: قو qu ، ناموس nàmus و پویا puyà .

۱۴ - {uy} در واژه هایی؛ مانند: جویبار juybàr، بویناک buynàk و روی . ruy

۱۵ - {oá} در واژه هایی؛ مانند: مؤذن moáazzen، مؤدب moáaddab و مؤرخ moáarrex.

۲ - موقعیت میانوندی و نشانه ی {و}

{و} در زبان دری، صرف یک موقعیت میانوندی دارد، که به نام « میانوند - عطف » یاد میشود؛ مانند: گیرودار، تک وپوی، پیچ و تاب. همچنان در جدول الفبای ما برای این همه صداهایی که متعلق به {و} میشود، متأسفانه همین یک نشانه (و) وجود دارد، که کمبود گونه های دیگر آن، گستره ی خوانشی و املائی زبان ما را به ناهنجاری کشانیده است.

▪ انواع {ی}

{ی} در زبان دری دارای (۱۱) نوع صدا، دونوع تلفظ، (۲۴) موقعیت پسوندی، دو موقعیت میانوندی و یک نشانه است. به شرح زیر:

۱ - انواع {ی} از نظر نوعیت صدا

در زبان دری صدای {ی} بنابر موقعیت کاربرد آن، چه به صورت مجزا و چه در ترکیب با مصوتهای دیگر، و با نظر داشت تلفظ واژه های دخیل، دارای گونه هایی میشود، به شرح زیر:

۱ - {ya} در واژه هایی؛ مانند: یک yak، کنایه kenàya و یقتل yaftal.

۲ - {yu} در واژه هایی؛ مانند: یوسف yusof، دریوزه daryuza و یونان . yunàn

۳ - {yei} در واژه هایی؛ مانند: پاییدن pàyeidan، آینه àyeina، تغییر . tağyeir

۴ - {yay} در واژه هایی؛ مانند: ییلاق yaylàq و ییری yayri.

- ۵ - {yaá} در واژه هایی؛ مانند: yaás و یاأجوج yaájuj .
- ۶ - {yá} در واژه هایی؛ مانند: sayá .
- ۷ - {ei} در واژه هایی؛ مانند: شیر (همان مایع سپید رنگ و نوشیدنی معروف)
 seir و پیر peir و زندگی zendagei .
- ۸ - {ea} در واژه هایی؛ مانند: شیر (همان حیوان معروف که در جنگل زندگی میکند) sear ، دیر dear و زنبیل zambeal .
- ۹ - {ay} در واژه هایی؛ مانند: ویرانه wayrana ، می may و کیوان kaywàn
- ۱۰ - {à} در واژه هایی؛ مانند: چای cày ، سرای sarày و نای này .
- ۱۱ - {yà} در واژه هایی؛ مانند: یاقوت yàqut ، سیاست seyàsat و شدیار . codyàr

۲ - انواع {ی} از نظر موقعیت میانوندی و پسوندی

گفتیم که در زبان دری، {ی} بیست و چهار موقعیت پسوندی و دو موقعیت میانوندی دارد، که به منظور اختصار سخن، درینجا صرف از چند نوع آن نام میبریم و کلید شرح و بسط مفصل آن را در کف آینده میگذاریم.

۱ - یای میانوند: به دوبخش منقسم میگردد:

• یای واسطه

• یای جمع

۲ - یای پسوند: برخی از (۲۴) نوع آن، اینهايند:

• یای مصدری

• یای نسبتی

• یای لیاقت

• یای ضمیر متصل

• یای نکره

- یای استمرار
- یای تمنا
- یای شرط و جزا
- یای تعظیم
- یای وحدت
- یای حرفت
- یای زمان

با نظر داشت آنچه که خواندیم و خوانده بودیم، در ذهن ما این پرسش جان میگیرد، که: پس چگونه میشود با این همه انواع و اقسام، دشواریها، نارساییها، کاستیها و... الفبا کنار آمد؟ و آیا آنان که « لطف طبع و سخن گفتن دری دانند » و آنان که « قند پارسی به بنگاله » میفرستند، در اندیشه ی خویش گورستانی در سرزمین تاریخ سراغ ندارند که برهمه ی این ناهنجاریها نماز گزارند و نیاز گذارند؟ اینجاست که برای به دست آوردن پاسخ بدین پرسش، ما بر سر دو راهی قرار میگیریم: یا این که همین رسم الخط تاریخی را در بسته یی پیچیده در زباله دان تاریخ بیفکنیم و به جایش الفبای دیگری برگماریم، و یا این که تعدیلاتی را در همین الفبای کنونی وارد سازیم. گزینه ی نخست - که تعویض الفبا ی کنونی با الفبایی دیگر باشد - بنا بر دلایل زیرین ناممکن به نظر میرسد:

یک: اگر الفبای کنونی را با الفبای دیگری تعویض نماییم، همه ی پیوند های علمی، تحقیقی، فرهنگی، ادبی و... نسلهای گذشته و آینده کاملاً قطع میگردد؛ و آنچه از آثار گرانبهائی که با همین زبان شیوا و شیرین و با همین رسم الخط در درازنای قرون و سده ها به رشته ی نگارش درآمده اند، همه به دست بادهای یغماگر زمان به دیار فراموشی و نیستی سوق داده خواهد شد و پاره های برجا مانده، در دل صندوقها و گاوصندوقهای موزیمها خواهد خفت، که این خود جنایتی

است بزرگ دربرابر نسل‌های آینده و گنجینه‌ی بزرگی که آن را از پیشینیان خردمند خود به ارث برده ایم.

درجهان کنونی هیچ زبانی وجود ندارد که الفبای آن، همه نیازمندیهای صوتی آن زبان را دردل نشانه‌های خویش جا داده باشد. باز فرض کنیم که چنین رسم الخطی وجود داشته باشد، آن رسم الخط بنا به نیازهای همان زبان مربوط به خودش ساخته شده است و نیازهای صوتی زبان ما را هرگز برآورده نخواهد توانست.

باری من خود تجربه‌ی این بیهده را با استفاده از رسم الخطهای گوناگون زبانهای دیگر به کاربستم؛ اما نتیجه‌ی به دست آمده گواه براین نکته بود، که با تعویض الفبا نه تنها ناهنجاریهای کنونی کاهش نمی‌یابد؛ بلکه حجم آن بیشتر از پیش افزایش مییابد.

زمانی نیز از روی تفنن، خود دست به ایجاد الفبایی تازه زدم، که متشکل از ۴۲ حرف، شامل سه مصوت کوتاه، شش مصوت بلند و بقیه صامت‌ها بود. هرچند این الفبا میتواند تا حدی نیازهای آوایی زبان ما را برآورده سازد؛ اما چنانکه در بالا گذشت تعویض الفبای کنونی ما با الفبایی دیگر - چه نو ساخت و چه برگرفته از زبانی دیگر - گناه‌یست عظیم که هول و بال آن نسل اندر نسل ادامه خواهد یافت.

دو: جاگزینی الفبای دیگری به جای کنونی، نیازمند هزینه‌های کلان اقتصادی و نیروی بشری است، تا بشود میلیون‌ها انسان را با الفبای نو آشنا نموده آن را فراگیر ساخت. آیا بهتر نخواهد بود که این همه هزینه‌های اقتصادی و بشری را به جای صرف درین راه بیهوده، در زمینه‌های رشد اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی خویش به کارگیریم ؟

سه : علاوه بر آنچه گفتیم، اگر قرار باشد الفبای دیگری جانشین الفبای کنونی ما گردد، برای تعمیم و تکامل آن، نیاز به گذشت دهه ها و سده ها خواهد بود، تا حد اقل بتواند به پایه ی نفوذ الفبای کنونی ما برسد.

پس درینجا به نتیجه میرسیم: گزینه ی نخست - که همان تعویض الفبا باشد - هرگز کارایی ندارد و نمی توان بدان دل بست. بناءً تنها یک گزینه ی دیگر در برابر خود داریم، که تعدیل الفباست.

اگر بخواهیم الفبای کنونی خویش را به گونه یی بازسازی کنیم که همه دشواریها و نارساییهای موجود را برکنار سازد، باید نشانه های جدیدی، برای نشان دادن مصوتهای کوتاه و چندین نشانه ی دیگر برای مصوتهای بلند - چه به شکل بسیط و چه به شکل مرکب - و نشانه ی دیگری برای نمایش کسره ی اضافه، در ردیف همین الفبای موجود علاوه کنیم. همچنان لازم میافتد که نشانه های موجود صامتها، با حذف و پذیرش تعداد دیگری از نشانه ها، دستخوش تغییر و تبدیل گردد، که این کار باز همانند تعویض کامل رسم الخط است و دقیقاً همان معایبی را دارد، که چندی ازان به شمارش رفت.

بناءً با رویگردانی ازین شیوه، راه میانبردی را باید برگزید که اگر نشود همه کژخوانیها و کژنویسیها را گزیری بخشد، کم از کم بخش کلانی ازان را برکنار سازد. پس برای برآورده شدن این هدف، میشود نکته های زیرین را به کار بست:

۱. هرچند نشانه ی صوتی {â} را به شکل { آ } درگفتار و نوشتار خود به کار میبریم؛ اما هنوز آن را رسماً به حیث یک حرف مستقل نمی شناسیم. پس به منظور حل این مشکل و بنا به توصیه ی رساله ی « روش املا ی زبان دری، نشر کرده ی اتحادیه ی نویسندگان افغانستان»، که درتهیه و تدوین آن نخبه - ترین دانشمندان همین عرصه اشتراک داشته اند، باید نشانه ی { آ } را به حیث نخستین حرف در جدول الفبای خویش علاوه نموده و آن را بپذیریم.

۲. اگرچه همزه (به شکل عربی آن {ء}) در واژه های خاص زبان ما کاربرد ندارد؛ اما از آنجا که بسیاری از واژه های همزه دار عربی مورد داد و ستد کتبی و شفاهی زبان ما قرار میگیرد، بناءً بهتر است به منظور جواز بخشیدن به کاربرد آن و به هدف حل واژه های عربی در زبان خودما، آن را به رسمیت بشناسیم و برایش اجازه نامه ی اقامت دائم درسزمین رسم الخط باستانی خویش صادر نماییم، که جایگاهش همان میانه ی حرف {هـ} و حرف {ی} خواهد بود.

۳. و اما مهمترین و اساسی ترین نشانه یی که میتواند قسمت اعظم دشواریهای خوانشی، نوشتاری و ناهمگونیهای املائی ما را برکنار سازد، علاوه نمودن یک نشانه ی دیگر برای مصوت {yea} است؛ که نشانه ی آن میتواند همان شکل {ی} با اضافه ی دو نقطه ی روی هم در پایین آن باشد. این نشانه برعلاوه ی این که میتواند بسیاری از ناهمگونیها، اشتباهات و ناهنجاریهای املائی را برطرف کند، خوانش بسیاری از واژه ها را آسان میسازد. به ویژه نوآغازان مجبور نخواهند بود، چهره های نوشتاری و دستورهای گوناگون و ناهمگون را به حافظه بسپارند. در نتیجه جریان آموزش و فراگیری سواد سرعت قابل ملاحظه یی خواهد یافت. از جمله مواردی که این نشانه { ې } میتواند ما را یاری رساند، چند گونه ی مختصر آن چنین خواهد بود:

- به کارگرفتن این نشانه به منظور ایجاد سهولت درخوانش واژه هایی که با « یای نکره » پایان میپذیرند ؛ مانند: تنې چند ازیاران ... و پهلوانانې ازتبار رستم و

- این نشانه میتواند خوانش واژه هایی را که با یای وحدت پایان یافته اند، آسان سازد؛ همچون کتابې به من بخشید. و یا دزدې را بگرفتند.
- درخوانش برخی از نامها میتواند سادگی به بار آورد؛ مانند:

بېل ، سېب ، پنبېر

• در تفکیک بسیاری از واژه های همگون میتواند ایجاد سهولت نماید؛ چون:

شیر (حیوان) و شیر (نوشیدنی)

زیر (پایین) و زیر (آوازباریک)

سیر (پرواگنده) سیر (سبزی) و

• این نشانه میتواند از ناهمگونی شیوه ی نوشتن کسره ی اضافه جلوگیری نموده و نه تنها درهمین مورد، که در بسا موارد دیگر وحدت املائی ایجاد نماید؛ به ویژه که این نشانه نماینده ی دقیق و درست همان صدایی خواهد بود، که در مورد کسره ی اضافه به کار گرفته میشود؛ مانند: خانه ی خدا (xàna-yea-xodà) که پس از ایجاد وحدت املائی، دیگر کسی آن را به گونه های زیرین نخواهد نوشت:

خانه خدا خانه خدا خانه ای خدا

و یا آن چنان که برخی از غلط نویسان ازین هم فراتر میروند و مینویسند:

خانه یی خدا و خانی خدا

به جز از آنچه بر شمردیم، در موارد دیگری نیز میشود این نشانه را به کار بست، که از ذکر جداگانه ی هریک آن میپرهیزیم.

سخن کوتاه، که با همین تعدیل و بازسازی کوچک الفبا، بخش بزرگی از دشواریها، پراکندگیها و ناهمگونیهای عرصه ی خوانش، نوشتار و املائی زبان ما برطرف میگردد. بدین ترتیب الفبای تعدیل شده ی ما با داشتن (۳۵) حرف، چنین شکلی را دارا خواهد بود:

آ ا ب پ ت ث

ج چ ح خ د ذ ر ز ث

س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق

ک گ ل م ن و ه ء ی ی

اکنون که تراش پیکر الفبا را با تیشه ی اندیشه به سررسانیدیم، تأکید برین نکته لازمی خواهد بود که تعدیل و بازسازی الفبا نه پنداریست ناستوده و نه کاریست زشت. ای بسا زبانهایی که پیش از گماشتن این رسم الخط برای نبشتار خود، الفبای ویژه ی خود را داشتند؛ اما پس از کاربرد این الفبا، تعدیلاتی را بران روا داشته و درکاستن و افزودن حروف، بنا بر نیازهای زبان خویش، دست به خامه و نامه بردند. چنان که بزرگان ما نیز در آغاز، چهارحرف ویژه ی زبان ما - « پ ، چ ، ژ ، گ » - را بران افزوده اند.

دو دیگر آن که تعدیل و بازسازی و دخل و تصرف در الفبا کار یک شخص و یک گروه نیست؛ و هیچ آدم عاقلی هم درین گونه موارد، پذیرشگردستورهای فردی نخواهد و نباید بود. پس راه صواب آن است که جمعی از دانشمندان

گستره ی زبانشناسی و ادبشناسی گردهم آیند و بگومگوهای خویش را نه تنها بربنای بازسازی الفبا پی ریزند، که دهها مورد ناهمگونی و پراگندگی دیگر را بر پایه ی پژوهشهای علمی و اکادمیک زیر غور و بررسی قرار داده، راههای بیرون رفت ازین تنگنا ها را دردستورنامه هایی بنمایند.

بازهم گفتنی است، که به هم شدن چند دانشور ودانش پژوه و دانشمند ازیک گوشه ی دنیای کلان دری گویان و پارسی نگاران، کاری را نتواند به پیش برد؛ جز آن که دانشمندانی به نمایندگی از همین دهلیز فرهنگی - ادبی موجود (افغانستان ، ایران و تاجکستان) با همدیگر به گفتگو بنشینند و روش یگانه یی را در برابر آنچه گفتیم برگزیده و به ما بسپرنند. پس ازان سالهای بسیاری را باید به انتظارنشست، که این دستورها و رهنمودها از راه جاگزینی دربرنامه های آموزشی درسگاهها، رعایت دقیق آن درگستره ی روزنامه نگاری و بالاخر پخش و نشر پیگیرانه ی آن به وسیله ی رسانه های گروهی، جا افتد و فراگیرشود.

(۸ ، صص ۲۱ - ۷۳)

farkhary.com

مقدمات

تعریف دستور زبان

دستور زبان یکی از بخشهای مهم زبانشناسی تشریحی است. دانشمندان پیشین آن را علم درست گفتن و درست نوشتن خوانده اند. این تعریف بنا بر دلایل گوناگون - که اینجا مجال ذکر آن نیست - از موازین علمی به دور است. پس ما آن را چنین تعریف مینماییم: « دستور زبان شرح علمی و یا سر رشته ی ساختمان و معنای واژه ها و جمله های زبان است. » (۱۶)

تمیزه و ترکیب

در میان مجموعه یی از اشیاء هرشی را از دوجت میتوان بررسی کرد، یکی از جهت ویژگیهای خود شی، دیگر از جهت موقعیت آن در میان اشیای دیگر و یا وظیفه و نقشی که در میان اشیای دیگر دارد.

مثلاً یکی از افراد اجتماع را در نظر میگیریم: احمد مردی است با وزن ۶۰ کیلوگرام و قد ۱۶۰ سانتی متر، ابروان پرپشت و روی پهن دارد، به ورزش و مطالعه علاقه مند است و

اینها برخی از ویژگیهای احمد است. همین احمد شغلی دارد که در واقع وظیفه و نقش او را در جامعه مشخص میکند. او یک نجار است.

واژه هایی که زبان را تشکیل میدهند نیز چنین اند. یعنی میتوان آنها را یک بار از جهت ویژگیهای فردی بررسی کرد و بار دیگر از جهت نقشی که در جمله ایفا میکنند. مثلاً کلمه ی « کتاب » را در نظر میگیریم. از جهت فردی ویژگیهای آن چنین است:

- از چهار حرف {ک، ت، ا، ب} ساخته شده است؛
 - اسم چیزی است؛
 - جمع نیست، مفرد است؛ زیرا علامت جمع ندارد،
 - مرکب نیست، ساده است؛ زیرا از دو کلمه ساخته نشده است.
- وقتی این کلمه در جمله یی قرار میگیرد، نقشی پیدا میکند. توجه کنید:

0 کتاب بهترین مصاحب است.

0 احمد دیروز کتابی خرید.

0 کاغذ کتاب، سفید است.

0 به کتاب مراجعه کن تا پاسخ پرسشت را بیابی.

چنان که ملاحظه میکنید، « کتاب » در جمله ی نخستین نهاد، در جمله ی دوم مفعول، در جمله ی سوم مضاف الیه و در جمله ی چهارم متمم است.

« نهاد بودن » یا « نهادی » نقشی است که برخی از کلمه ها در جمله پیدا میکنند. همچنین است « مفعول بودن »، « مضاف الیه بودن » و « متمم بودن ». علاوه براین، کلمه ها نقشهای دیگری نیز در جمله ایفا میکنند؛ مانند: نقش مسندی، قیدی و ... که درمباحث آینده بدانها خواهیم پرداخت.

□ بررسی و شناخت کلمه ها را بی توجه به نقش آنها در جمله، تجزیه ی کلمات یا به اختصار « تجزیه » میگویند و بررسی شناخت وظیفه و نقش کلمه ها را در جمله، ترکیب کلمات یا به اختصار « ترکیب » مینامند. به این جمله دقت کنید: من داستانهای شاهنامه را خوانده ام.

تجزیه ی این جمله، یعنی بررسی و شناخت یک یک کلمه ها بی توجه به نقش آنها، به شرح زیر خواهد بود:

• من : ضمیرشخصی، اول شخص مفرد

• داستانها : اسم عام، جامد، ساده، جمع

• ی : حرف نشانه

- شاهنامه : اسم خاص، جامد، مرکب، مفرد
- را : حرف مفعولی
- خوانده ام: فعل ماضی نقلی، اول شخص مفرد، متعدی، معلوم
- ترکیب این جمله، یعنی شناختن نقش کلمه ها درجمله و بررسی رابطه ی آنها با همدیگر، به شرح زیر است:
- من : نهاد
- داستهانهها: مفعول
- ی : -----
- شاهنامه : مضاف الیه
- را : -----
- خوانده ام: فعل (۱، ص ص ۳-۵)

اجزای اساسی جمله : نهاد و گزاره یا مبتدا و خبر

- به این جمله ها نگاه کنید:
۱. ابن سینا / کتاب قانون را نوشت.
 ۲. واصف باختری / از شاعران بزرگ افغانستان است.
 ۳. فردا از خواب که برخاستم / به دیدن پدرکلانم خواهم رفت.
- درجمله های بالا « ابن سینا » ، « واصف باختری » و « فردا از خواب که برخاستم » مبتدا یا گزاره هستند؛ زیرا اینها قسمتی ازجمله اند که درباره خبر یا گزاره گفته شده اند؛ اما هنوز ما از خبراصلی و این که پس ازین چه اتفاقی خواهد افتاد؛ آگاهی نداریم و برای این که آگاهی ما کامل شود، نیاز به خبریا گزاره داریم تا منتظر نمایم و بدانیم که پس ازین چه خواهد شد. بناءً قسمت های دوم جمله های بالا: « کتاب قانون را نوشت »، « ازشاعران بزرگ افغانستان است » و « به دیدن پدرکلانم خواهم رفت » خبریا گزاره نام دارند. پس درتعریف آن میگوییم:

جمله ها از دو قسمت تشکیل میشوند که یکی را مبتدا یا نهاد و دیگری را خبر یا گزاره میگویند. مبتدا یا نهاد قسمتی است از جمله، که درباره ی آن خبر میدهیم و خبر یا گزاره قسمت دیگری از جمله است که درباره ی مبتدا گفته میشود. (۱۱ ، ص ۷۵)

● نهاد در لغت به معنای بنیاد و سرشت و گزاره اسم مصدر نامأنوس از فعل گزاردن (به معنای ادا کردن و به جا آوردن) است. اسم مصدر معمول این فعل، « گزارش » است که بنا بر آنچه گفتیم، با گزاره از لحاظ معنی تفاوتی ندارد. همچنین کلمه ی نهاد، معادل Subject انگلیسی است، که هم میتواند فاعل واقع شود و هم مسند الیه؛ مانند:

O محمود به سفر رفت.

O محمود شجاع است.

در هردو جمله ی بالا، کلمه ی « محمود » نهاد است؛ اما در جمله ی اول فاعل است؛ زیرا فعل رفتن را انجام داده و در جمله ی دوم مسند الیه است؛ زیرا صفت شجاعت را به او نسبت داده ایم. (۱۳ ، ص ۶۱)

مسند الیه

مسند الیه کلمه یی است که به آن صفت یا حالتی نسبت داده شود و در جمله یی می آید که فعل آن از افعال ربطی باشد. مسند الیه هم مانند فاعل در جواب سوال « چه کسی یا چه چیزی و چه کسانی یا چه چیزهایی » می آید. در جمله ی: « تعلیم و تعلم عبادت است » اگر بپرسیم چه چیزی عبادت است؟ جواب می شود: « تعلیم و تعلم » پس این دو کلمه مسند الیه است. توجه داشته باشید که ما ازین جهت آنها را مسند الیه نامیده ایم، که فعل جمله « است » میباشد که از افعال ربطی است.

در جمله ی: « فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر » میبینیم فعل درین جمله « گشت و شد » میباشد، که هردو از افعال ربطی هستند، پس باید مسند الیه

داشته باشیم نه فاعل. میپرسیم: چه چیزی فسانه گشت؟ جواب میشود: « حدیث اسکندر» پس حدیث مسند الیه است. در جمله ی « گشتیم سالها به بیابان و کوه و دشت » آیا گشتیم فعل ربطی است؟ جواب این است که نه فعل ربطی نیست؛ زیرا درین جمله « گشتیم » یعنی گردش کردیم. (۱۳ ، صص ۵۸ - ۵۹)

مسند

مسند صفت یا حالتی است که به مسند الیه نسبت داده میشود: مثلاً وقتی میگوییم: « تعلیم و تعلم »، شنونده برایش این سوال پیش می آید که تعلیم و تعلم چه؟ گوینده میخواهد چه اطلاعاتی در باره ی آنها بدهد؟ گوینده میگوید « تعلیم و تعلم عبادت است. » پس « عبادت بودن» اسناد و نسبتی است که به « تعلیم و تعلم» داده میشود. ازینرو « عبادت » را مسند و « است» را که بیانگر این رابطه است، فعل ربطی مینامند.

اگر بگوییم: « کتاب او»، شنونده منتظر خبری است که میخواهیم در باره ی کتاب بدهیم. وقتی گفتیم: « کتاب او گم شد.» دیگر شنونده سوالی ندارد و مفهوم جمله کامل شده است. درین جمله هم « گم» را مسند و « است» را رابطه میگوییم.

● نباید تصور کرد که همیشه اولین کلمه مسند الیه و دومین کلمه مسند است؛ بلکه باید مسند الیه را با سوال چه کسی یا چه چیزی شناخت و بعد دید کدام کلمه صفت یا حالتی است که به آن نسبت داده می شود.

● گاهی در جمله فاعل حذف میشود؛ مانند: علی به خانه آمد و برگشت. درین جمله علی پیش از کلمه ی « برگشت » به قرینه ی لفظی حذف شده است و اصل آن چنین بود: علی به خانه آمد و علی برگشت.

● اگر قبل از افعال ربطی، مصدر مرخم با اضافه ی های غیر ملفوظ باشد، دیگر افعالی ربطی نیستند؛ بلکه مجموعه ی آنها یک فعل است؛ مانند: رفته است،

گفته بودیم، برده باشید، خورده شد. (۱۳ ، صص ۵۹ - ۶۰)

فاعل

کلمه ی فاعل لفظ عربی و به معنای انجام دهنده ی فعل یا کننده ی کار است. که با توجه به این معنی، آن را چنین تعریف کرده اند: فاعل کسی یا چیزی است که کاری را انجام دهد؛ مانند: کریم به مکتب رفت. عمل « رفتن » را کریم انجام داده، پس « کریم » فاعل است.

با کمی دقت معلوم میشود که ما میتوانیم فاعل را با عبارات: چه کسی؟ چه کسانی؟ چه چیزی؟ چه چیزهایی؟ به همراه فعل جمله مورد سوال قرار دهیم. جواب هر که و یا هر چه باشد، فاعل است؛ مانند: کریم به مکتب رفت. میگوییم: چه کسی به مکتب رفت؟ کریم

• در جملاتی میتوانیم فاعل داشته باشیم که فعل آنها از افعال تام باشد نه از افعال ربطی. (۱۳ ، ص ۵۷)

مفعول

کلمه ی مفعول نیز لفظ عربیست و کسی یا چیزی را میگویند که کاری بر روی آن انجام شده باشد؛ مانند: حامد قلم راشکست. دیده میشود که عمل « شکستن » بر روی قلم انجام یافته، پس « قلم » مفعول است. مفعول دونوع است: مفعول با واسطه یا غیر صریح و مفعول بیواسطه یا صریح.

مفعول با واسطه

مفعول با واسطه یا متمم فعل، یک یا چند کلمه است که بعد از حرف اضافه می آید؛ تا معنای فعل را تمام کند، یا توضیحی را به مفهوم آن بیفزاید. به عبارت دیگر متمم، اسم یا جانشین اسمی است که فعل به وسیله ی یکی از حروف اضافه بر آن واقع میشود مانند: احمد به مکتب رفت. کلمه ی « مکتب » متمم است.

• گاهی متمم یا مفعول با واسطه، مانند قید، زمان یا مکان یا مقدار یا چگونگی یا وسیله و آلت اجرای فعل را بیان میکند و میتوان آن را از جمله حذف

کرد مانند: محمود از دفتر برگشت. کلمه ی دفتر مفعول با واسطه است؛ زیرا بعد از حرف اضافه آمده. (و متمم مکانی است)

• اگر « با » به معنای « به وسیله » باشد حرف اضافه است؛ و لی اگر به معنا ی « و » باشد حرف ربط میباشد؛ مانند:

O من با موتر به مزارشریف رفتم.. (من به وسیله ی موتر...)

O من با برادرم به هرات رفتیم. (من و برادرم ...)

• کلمه ی « تا » اگر به معنای انتهای زمان یا مکان یا به معنای « به » باشد، حرف اضافه و در غیر این صورت حرف ربط است؛ مانند:

O من تا کابل رفتم. او تا ساعت ۸ کار میکند. (به معنای انتها)

O روز تا روز قدرش افزوده شد. (روز به روز...) به معنای « به »

• گاهی کلمه یی بعد از حرف اضافه می آید و متمم صفت بیانی است؛ مانند: کاسه ی پر از آب. کلمه « پر » صفت است. حرف اضافه ی { از } کلمه ی « آب » را به « پر » وابسته نموده. ازین جهت کلمه ی « آب » متمم صفت « پر » میباشد. یا : او تندتر از من میدوید. کلمه ی « من » متمم است برای صفت « تند تر ».

(۱۳ ، ص ۶۸)

مفعول بیواسطه

مفعول بیواسطه در جملاتی می آید که فعل آنها از افعال متعدی باشد و در جواب سوال: چه کسی را، چه چیزی را، چه کسانی را، یا چه چیزهایی را ؟ به اضافه ی فعل واقع میشود؛ مانند:

O معلم او را تحسین کرد.

چه کسی را تحسین کرد ؟: « او را ». پس « او » مفعول بیواسطه است.

O فریدون از کتابفروشی کتاب خرید.

چه چیزهایی را خرید ؟: « کتاب را ». پس « کتاب » مفعول بیواسطه است.

- مفعول بی واسطه را ازین جهت مفعول بی واسطه میگویند که فعل بدون واسطه ی حرف اضافه برآن واقع میشود. (۱۳، ص ۷۱)

اقسام {را}

۱. کلمه ی {را} غالباً بعد از مفعول بیواسطه می آید؛ مانند:

کوهکن از رنج هجران حبیب تیشه را برسر زد از جور رقیب
عاشق ما پرده یی نو میزند تیشه را بر فرق خسرو میزند

« احمد نوری »

کلمه ی « تیشه » در هردو بیت مفعول بیواسطه است و پس از آن {را} آمده است. درین مورد {را} را نشانه ی مفعول بیواسطه گویند.

گاهی بنا به ضرورت شعری، {را} پس از مفعول حذف میشود؛ مانند:

به جان دوست که غم پرده ی شما ندرد

گر اعتماد به الطاف کار ساز کنیـد

« حافظ »

یعنی پرده ی شما را

۲. گاهی {را} در معنای {به} به کار میرود؛ مانند:

○ اگر او را مجال میدادند = اگر به او مجال میدادند

۳. گاهی {را} در معنای {در} به کار میرود؛ مانند:

○ تمام شب را بیدار ماند = در تمام شب بیدار ماند

۴. گاهی {را} با فعل ربطی « استن » به جای فعل « داشتن » به کار میرود. درین

مورد، معنای « برای » هم میدهد؛ مانند:

○ هر غمی را پایانی است = هر غمی پایانی دارد

○ هر غمی را پایانی است = برای هر غمی پایانی است

۵. گاهی {را} در معنای {از} به کار میرود؛ مانند:

○ اسکندر رومی را پرسیدند = از اسکندر رومی پرسیدند

ع. گاهی {را} در معنای {بر} به کار می‌رود؛ مانند:

0 جای زخم را باید مرهم گذاشت = بر جای زخم باید مرهم گذاشت

(۱۳، ص ۷۳)

بن مضارع (یا ریشه ی فعل)

ریشه ی فعل همان فعل امر دوم شخص مفرد، بدون {ب} است، مانند: برو، بکوش، بخوان. اگر حرف {ب} را از اول آنها حذف کنیم، ریشه ی فعل به دست می آید که به آن بن مضارع هم می‌گویند. بنابراین «کوش، رو، خوان» ریشه ی فعل یا بن مضارع هستند. (۱۳، ص ۳۷)

مصدر مرفع (بن ماضی)

مصدر مرفع با حذف {ن} از آخر مصدر به دست می آید. کلماتی نظیر: دیدن، کوشیدن، دانستن و گفتن مصدر هستند. اگر {ن} را از آخر آنها برداریم، کلمات دید، کوشید، دانست و گفت به دست می آید که به آنها مصدر مرفع یا بن ماضی می‌گویند.

مصدر مرفع زمان ندارد و از لحاظ معنی مانند مصدر است؛ مانند:

گفت عالم به گوش جان بشنو ورنه به گفتنش کردار

«گفت» درین بیت به معنای «گفتن» به کار رفته و مثل این است که بگوییم:

«گفتن عالم به گوش جان بشنو» (۱۳، ص ۳۸)

تفخیف

گاهی یک یا چند حرف از کلمات را حذف می‌کنند، که این عمل را تخفیف و آن کلمه را مخفف گویند. به گونه ی زیر:

• از آنکه = زانکه، ازانک؛ مانند:

از زن غر دختر مستوره کی آید پدید

از زن غر، غر بروید زانکه استادش غراست

« حاجی اسماعیل سیاه »

• بود = بُد، و همواره = هماره؛ مانند:
نبید روشن و آواز خوب و روی لطیف کجا گران بُد، زی من هماره ارزان بود
«رودکی»

• که از = کز؛ مانند:
چنان دید کز کاخ شاهنشهان سه جنگی پدیدآمدی ناگهان
«فردوسی»

• و از = وز؛ مانند:
ابر پیری گشت بر بام و درت کافور بار
وز دل سنگ تو صائب آه سردی برنخاست
«صائب»

• که آن = کان؛ مانند:
پیش که گریبان درم ای وای چه سازم کان تنگ قبا از برم آغوش گشا رفت
«بیدل»

• که این = کاین، کین؛ مانند:
واعضان کاین جلوه بر محراب و منبر میکنند

چون به خلوت میروند صد کار دیگر میکنند
«حافظ»

در همه ی این موارد، یک یا دو حرف از حروف اصلی حذف شده است. ناگفته
نباید گذاشت که معمولاً تخفیف بنا به ضرورت شعری اتفاق میافتد و درنثر اندک
جامه ی عمل میپوشد.

مترادف ، متضاد ، متشابه

۱. هرگاه دو کلمه در ظاهر مختلف؛ ولی از لحاظ معنی یکی باشند، آن دو را
مترادف گویند؛ مانند: عطا و بخشش، عظمت و بزرگی.

معمولاً یکی ازین دو کلمه از زبان دیگریست، و در واقع برای توضیح آن، کلمه ی دوم آورده میشود؛ مانند: ممدوح و پسندیده، مذموم و نکوهیده، که کلمات « ممدوح » و « مذموم » عربی اند .

۲. دو کلمه را وقتی متضاد میگویند، که از نظر معنایی، مخالف و معارض یکدیگر باشند؛ مانند: جنگ و صلح، عشق و نفرت، دوست و دشمن، شب و روز.

۳. دو کلمه را وقتی متشابه گویند، که در تلفظ با هم یکی؛ ولی از جهت معنی و کتابت باهم اختلاف داشته باشند؛ مانند: خوار و خار، خواست و خاست.

کلمه

کوچکترین واحد با معنای زبان را به نام کلمه یاد میکنند.... به تعریفی دیگر: کلمه لفظی است که دارای معنی باشد؛ مانند: درخت، کتاب، آهو و غیره. (۱۸)

تقسیم بندی کلمه

در مورد تقسیم بندی کلمه، دانشمندان نظریات مختلفی ارائه داشته اند.

الف : میرزا حبیب اصفهانی ... کلمه را به ده نوع تقسیم نموده است.

۱ - اسم ۲ - صفت ۳ - ضمیر ۴ - کنایات ۵ - فعل ۶ - فرع فعل (صفت مشبهه، اسم فعل ومفعول، صیغه ی مبالغه و اسم آلت) ۷ - متعلقات فعل (توكید، نعت، حال، تمیز، ظرف زمان، ظرف مكان وقیود) ۸ - حروف ۹ - ادوات (از، تا، اندر، اگر) ۱۰ - اصوات.

ب : عبدالعظیم خان قریب، به نه نوع :

۱ - اسم ۲ - صفت ۳ - کنایه (ضمیر، اسم اشاره، موصول، مبهمات، ادوات استفهام) ۴ - عدد ۵ - فعل ۶ - قید ۷ - حرف اضافه ۸ - حرف ربط ۹ - اصوات.

ج : استاد جلال الدین همایی، به شش نوع :

۱ - اسم (ضمیر، اسم اشاره، موصول، مبهمات، ادوات استفهام) ۲ - صفت ۳ - حروف (حروف ربط، حروف اضافه) ۴ - صوت ۵ - فعل ۶ - اسم فعل.

د : دكتور خيامپور، به شش نوع :

۱ - اسم (ضمير، اسم اشاره، مبهمات) ۲ - فعل ۳ - صفت (صفت مبهم، عدد، ادوات استفهام) ۴ - قيد ۵ - شبه جمله ۶ - حرف (حرف اضافه، حرف رابطه، حروف ربط، حروف ندا، حرف مفعولی) .

هـ : مرحوم عبدالرحيم همايونفرخ، نيز به شش نوع :

۱ - اسم ۲ - صفت ۳ - ضمير ۴ - فعل ۵ - ظرف و قيد ۶ - حروف (حروف ربط و عطف و موصول و جر و اضافه و اصوات) . (۶، صص ۱۹ - ۲۳)
و اما نگارنده با پذيرش همه ي اينها، جهت ايجاد سهولت در امر آموزش، انواع کلمه را در يازده بخش زير عناوين آتی آورده است:
۱ - اسم ۲ - صفت ۳ - فعل ۴ - قيد ۵ - شبه جمله، اصوات، ادات ۶ - حروف
۷ - کنایات ۸ - مصدر ۹ - اضافه ۱۰ - عدد ۱۱ - وندها.

اسم

اسم چیست

اسم کلمه‌ی است که برای نام نهادن بر روی موجودات به کار می‌رود؛ مانند: احمد، غچی، مرمر و گندم، که «احمد» برای انسان، «غچی» برای حیوان، «مرمر» برای جماد و «گندم» برای گیاه استعمال شده است. و یا در بیت زیرین:

طبع ظالم را قوی سرمایه سازد دستگاه

سختی افزونتر کند الماس گشتن سنگ را

«بیدل»

همچنان اسم، نام کار یا یکی از پدیده‌های طبیعی یا مفهومیهای مجرد؛ مانند: بوسیدن، باران و خوبی است.

انواع اسم

در زبان دری، اسم انواعی دارد به شرح زیر:

اسم عام

آن است که دربرگیرنده‌ی افراد همجنس خود باشد؛ مانند: برادر، خواهر، دوست. که درهریک ازین مثالها فرد یا موجود مخصوصی مورد نظرما نیست.

■ اسم عام ممکن است در لفظ مفرد (بدون نشانه‌های جمع: {ان} و {ها}) ؛ ولی در معنی جمع باشد، که درین صورت آن را اسم جمع مینامند؛ مانند: دسته، گروه، رمه، گله. و یا درایات زیر:

لشکرموشها زراه کویر لشکرگره از کهستانا

دربیان فارس هردوسپاه رزم دادند چون دلیران

«مولانا عبید زاکانی»

▪ اگر درباره ی اسم عامی درجمله یی، حکم کلی شده باشد، آن را « اسم - جنس» مینامند؛ مثلاً درجمله ی « انسان باید فداکار باشد»، « انسان» اسم عامی است که درباره ی آن حکم کلی؛ یعنی: « فداکار بودن» شده است. به عبارت دیگر میتوان گفت که معنای جمله چنین است: هراسانی باید فداکار باشد. بنابراین کلمه ی «انسان» علاوه برین که اسم عام است، اسم جنس نیز است. (۷، ص ۱۷۸)

شیوه ی شناخت اسم عام

اگر بتوانیم اسمی را جمع بندیم، یا به آخر آن یای نکره یا یای وحدت علاوه کنیم، آن اسم، اسم عام و در غیر این صورت اسم خاص است؛ مانند:

○ پسر: پسران آمدند، پسری آمد.

○ شهر: شهرها را آباد کردند، شهری را آباد کردند.

▪ اسم خاص را نباید جمع بست؛ ولی در قرن اخیر به تقلید از زبانهای اروپایی، آن را جمع بسته اند و مثلاً: سعدیها، حافظها، مولویها و... میگویند. این گونه اسم برای بیان شباهت است و آن را « اسم نوع» مینامند. (۱۳، ص ۲۴)

اسم خاص

اسم خاص، به اسمی گفته میشود، که بر موجود معلوم و مخصوصی دلالت کند؛ مانند: ابن سینا، کابل، مهتاب و یا درین بیت:

تشنه لب باید گذشت از وصل معشوقان هند

هیچ ننگی در برهمن زادگان چون بوس نیست

« بیدل»

اسم مفرد

اسم وقتی مفرد است، که صرف بر یک موجود دلالت کند؛ مانند: گل، کتاب، درخت، خانه و یا درین بیت:

شیوه ی عاشق چه داند زاهد خلوت نشین

جلوه ی طاووس کی آید ز مرغ خانگی « جامی»

اسم جمع

اسم وقتی جمع است، که بر بیش از یکی دلالت کند، و علامات آن در زبان دری {ان} و {ها} است که در پایان اسم علاوه میشود؛ مانند :

مرد + ان = مردان دریا + ها = دریا ها

و یا در بیت‌های زیرین:

شهریاران بود و خاک مهربانان این دیار

مهربانی کی سرآمد شهریاران را چه شد

« حافظ »

باعث خاموشی ما را چه می‌پرسی مپرس

سالها شد کز فراق یار زنگ ما کر است

« بیدل »

■ عده‌یی از استادان، درین مورد قایل به تفصیل شده و نوشته‌اند که جانداران را با {ان} و جماد و اسمای معنی را با {ها} جمع می‌بندند؛ مانند :

مرد + ان = مردان سنگ + ها = سنگها

دزد + ان = دزدان گل + ها = گلها

اما به نظر میرسد، ملزم نمودن افراد به رعایت ننمودن این قاعده مفید فایده‌یی نیست؛ چه خیلی از موارد را باید مستثنی کنیم، و چون این موارد این استثنا آن قدر زیاد است که از اصل هم تجاوز میکند؛ لذا ازان باید صرف نظر کرد؛ زیرا اصولاً تکلف در زبان را نباید پذیرفت، و آنچه که برای تلفظ آسانتر باشد و ذوق سلیم آن را بپذیرد باید استعمال شود؛ مثلاً طبق قاعده‌ی فوق، باید کلمات زیر را حتماً با {ها} جمع ببندیم :

سخن + ها = سخنها گناه + ها = گناهها

درحالی که اگر این کلمات را با {ان} و به صورت « سخنان » و « گناهان » جمع بندیم، به فصاحت بیشتر نزدیک خواهد بود. و یا طبق قاعده ی یادشده، کلمات زیر را باید حتماً با {ان} جمع بندیم:

کبک + ان = کبکان دست + ان = دستان

حال آن که جمع بستن آنها با نشانه ی {ها} به مراتب زیباتر و بهتر خواهد بود. حاصل کلام آن که نشانه های جمع در زبان دری {ان} و {ها} است و به حسب مورد، هرکدام ازین دو نشانه که افزودن آن به آخرکلمه ی مفرد خوشایندتر و از لحاظ تلفظ آسانتر باشد، استعمال خواهد شد. ^(۱)

اسم بسیط یا ساده

اسمی است که اجزای متشکله ی آن از یک کلمه باشد. به بیان دیگر، از یک کلمه درست شده باشد و دارای جزء دیگری نباشد؛ مانند: خانه، گل، نوا. و یا درین بیت:

علاج زخم دل از گریه کی ممکن بود بیدل

به شبنم بخیه نتوان کرد چاک دامن گل را
« بیدل »

فرق میان اسم مفرد و اسم بسیط

اسم مفرد اسمی است که از لحاظ معنی یکی باشد، یعنی بردو - و بیشتر ازان - دلالت نکند؛ مانند: گل و گلبو، که هردوی این کلمات مفرد اند؛ اما گل بسیط است و گلبو مرکب. حال آن که اسم مرکب به اسمی گفته میشود که ساختمان کلمه دو جزء باشد، یعنی از حیث شکل ظاهری مرکب است؛ مانند: صاحب دل و گلرنگ:

صاحب + دل = صاحب دل گل + رنگ = گلرنگ

^(۱) قواعد جمع اسم را در پایان همین فصل مطالعه کنید.

نتیجه آن که مفرد آن است که بریکی دلالت کند، خواه بسیط باشد؛ مانند: گل یا مرکب؛ مانند: گلرنگ؛ ولی بسیط آن است که کلمه بدون جزء باشد، خواه مفرد باشد؛ مانند: گوسفند و یا جمع؛ مانند: گله و رمه.

■ قاعده

کلماتی که مرکب هستند - از لحاظ املائی دری - اگر حرف آخر جزء اول آنها از حروف پیوند پذیر باشد، باید متصل نوشته شود، وگرنه غلط خواهد بود؛ مانند: صاحب نظر، جوانمرد، خوشگو؛ اما در مواردی که اتصال ممکن نباشد، مانعی ندارد که کلمات راجدا نویسند؛ مانند: رادمرد، شاد دل و خیره سر، چون جزاین چاره یی نیست.

اسم مرکب

اسمی است که اجزای متشکله ی آن بیش از یک کلمه باشد، یعنی کلمه دارای جزء دیگری نیز باشد؛ مانند: گلرنگ، صاحب نظر، خوشنوا، سرایدار، کاروانسرا، کتابخانه، دواخانه و کارخانه. (۱۸) ویا درین بیت:

گلبن عیش میدمد ساقی گلعدار کو باد بهار میوزد باده ی خوشگوار کو

« حافظ »

انواع کلمات مرکب

کلمات مرکب اقسامی دارد به شرح زیر:

۱. از دو اسم؛ مانند: سرپرده و کتابخانه؛
۲. از صفت و اسم؛ مانند: خیره سر و بلندقد؛
۳. از اسم و صفت؛ مانند: دلتنگ و دلسرد؛
۴. از اسم فاعل و اسمی دیگر؛ مانند: درنده خوی و گیرنده دل؛
۵. از اسم مفعول و اسمی دیگر؛ مانند: شکسته دل و خمیده قد؛
۶. از اسم و اسم مفعول؛ مانند: دل شکسته و دامن کشیده؛
۷. از قید و اسم؛ مانند: همیشه بهار و دوشنبه بازار؛

۸. از حرف و اسم؛ مانند: بخرد و بدست؛
 ۹. از دو فعل با فاصله شدن یک {الف} یا {واو}؛ مانند: زد و خورد، برد و باخت و کشاکش؛
 ۱۰. از مصدر مرخم و فعل؛ مانند: گفت و گو، جست و جو، رفت و رو و شست و شو؛
 ۱۱. از دو قید؛ مانند: چون و چرا، پوک و مگر؛
 ۱۲. از دو صفت؛ مانند: نیک و بد، سرد و گرم؛
 ۱۳. از عدد و اسم؛ مانند: چهارپا، چهارسو، چهارباغ و چهلستون؛
 ۱۴. از دو مصدر مرخم، با فاصله شدن یک {واو}؛ مانند: بردو باخت، رفت و آمد، تاخت و تاز و پیچ و تاب؛
 ۱۵. از مصدر مرخم و اسم مصدر؛ مانند: خورد و خواب، شکست و ریخت؛
 ۱۶. از اسم و پسوند؛ مانند: باغبان و دهکده؛
 ۱۷. از پیشوند و فعل؛ مانند: بازدید و درآمد؛
 ۱۸. از مضاف و مضاف الیه؛ مانند: تخم مرغ، تخت خواب و جام جم؛
 ۱۹. از مشبه به و مشبه؛ مانند: ماهرو، گلرخ و سرو قد؛
 ۲۰. گاهی در ترکیب، دو یا سه نام را به یکدیگر درهم آمیزند؛ مانند: شترگر به، شترگاو پلنگ، موشخرما و فیلمرغ.
 ۲۱. گاهی با حذف کسره ی اضافه، اسم مرکب حاصل آید؛ مانند: گلنار، سرمایه و پدرزن، که در اصل: «گل انار»، «سرمایه» و «پدرزن» بوده است.
 ۲۲. گاهی مضاف الیه پیش از مضاف درآید؛ مانند: گلاب و کارخانه؛ یعنی آب گل و خانه ی کار. همچنان سپهسالار، بتخانه و گلبرگ.
 ۲۳. گاهی {الف} در میان دو کلمه درآید؛ مانند: شباروز، که در اصل شب و روز بوده است. ازین قبیل است: سراسر، تکاپوی، گوناگون، دمام، سراپا و کمابیش.
 ۲۴. گاهی دو کلمه به وسیله ی {ب}، {ز} یا {تا} به هم پیوندد؛ مانند:
- ب : سربسر و گوش بگوش؛

- ز : پی زیبی و دست زدست؛
 - تا : سرتاسر، گوش تاگوش و پشت تا پشت؛
۲۵. گاهی {و} در میان دو کلمه درآید؛ مانند: زدوبند، جست و جو، دادوستد، کاروبار، شست و شو، رنج و گنج، هست و نیست.
۲۶. گاهی دو کلمه ی مکرر باهم ترکیب شوند؛ مانند: پاره پاره، لخت لخت، قطره قطره، دانه دانه، نرمک نرمک، کشان کشان و پارچه پارچه.
۲۷. گاهی دو صوت با یکدیگر ترکیب شده تشکیل یک کلمه دهند؛ مانند: همهمه، به به، قهقهه، چهچه، هلهله و غلغله.

■ تذکر

در تداول عوام، گاهی اسمهایی با هموزنهای خود - که غالباً معنی ندارند - ترکیب میشوند. این نوع اسمها را «اسمهای مهممل» یا در اصطلاح ادب «کلمات اتباع» میگویند؛ مانند: چرت و پرت، چرند و پرند، هاج و واج.

غالباً حرف اول اسم دوم را تبدیل به {م} کرده، آن را از کلمات اتباع سازند؛ مانند: زمین ممین، پول مول، بچه مچه، کارمار، باغ ماغ و کج مج.

گاهی این ترکیب در ادب نیز به کار میرود؛ مانند:

تا به اکنون چیزو میزی داشتیم زانکه در عشرت نباشد زو گریز

(۱۲، صص ۲۱-۲۳) «انوری»

اسم ذات

اسم ذات اسمی است، که به تنهایی موجود و قایم به وجود خود باشد. بیان ساده تر این که برای موجود بودن آن نیاز به موجود دیگری نباشد؛ مانند: درخت، کوه و آسمان، که وجود هریک ازینها با بودن خودش محقق است. و یا درین بیت:

تاب خورشیدِ جمالش چو نداری بیدل

در خیال خطِ او سایه ی دیواری هست

«بیدل»

اسم معنی

اسمی است که به تنهایی درخارج موجود نباشد؛ یعنی وجود آن بستگی به وجود موجود دیگری داشته باشد؛ مانند: امید، علاقه، دانش، عقل، خرد، و یا درین بیت:

خُم چو نگون گشت یکی قطره ریخت هوش ز مدهوش محبت گریخت

« سعدی »

اسم جامد

اسم را وقتی جامد گویند، که از مصدری گرفته نشده باشد؛ یعنی دارای ریشه نباشد؛ مانند: گل، آهو، درخت و یا درین بیت:

خروشی برکشیدی تند تند که موی مردمان کردی چو سوزن

« منوچهری »

اسم مشتق

آن است که از مصدری جدا شده باشد؛ مانند: خوانده و خواننده، که از مصدر « خواندن » جدا شده اند. و یا درین بیت:

مردم هم فکر قیامت دارد آرمیدن چقدر دشوار است

« بیدل »

اسم نکره

نکره یا غیرشناسا اسمی است که درنزد شنونده مجهول و نامعلوم باشد. علامت تنکیر در زبان دری « یای مجهول » است، که به آخراسم معرفه علاوه میشود؛ مانند: کتابی را خریدم. که معلوم نیست منظور از کتاب، چه کتابی است. و یا درین بیت:

هر دلی کزغم نگردد آب پیکان است و بس

هرسری کز شور سودا نشه نپذیرد کدوست

« بیدل »

این {ی} را درزبان دری، یای وحدت نیزگویند، چون بریک موجود دلالت دارد؛ مانند: مردی، کتابی. یعنی: یک مرد و یک کتاب. همچنان درین بیت:

خرم آن لحظه که مشتاق به یاری نرسد

آرزومند نگاری به نگاری نرسد

«امیر خسرو»

■ نکته

- اگر اسمی به های غیرملفوظ ختم شده باشد، به جای یای وحدت بر روی {ه} همزه یی میگذارند و آن را کسر تلفظ مینمایند؛ مانند: تخته، خانه، خواننده، گوینده؛ ولی بهتر آن است که یای وحدت را به صورت «یی» پس از های غیرملفوظ درآورند؛ مانند: تخته یی، پاره یی، گوشه یی، گوینده یی.
- یایی که میان یای وحدت و های غیرملفوظ قرار گرفته، یایی است که جهت رفع ثقلت به کار رفته، چنانچه هنگام جمع بستن کلمات مختوم به {الف} و {واو}، یایی میان علامت جمع و کلمه، علاوه میشود.
- هنگامی که به آخر کلمات مختوم به {الف} یای وحدت علاوه نماییم، آن را بدین شکل مینویسیم: گدایی، نوایی، آشنایی.
- هنگامی که به آخر کلمات مختوم به {واو} یای وحدت علاوه نماییم، آن را باید بدین شکل نوشت: سبویی، جنگجویی، ماهرویی.
- هنگامی که به آخر کلمات مختوم به {ی} یای وحدت علاوه نماییم، آن را نیز بدین شکل مینویسیم: کابلی یی، حاجی یی.

اسم معرفه

معرفه (شناسا) به اسمی گفته میشود، که نزد شنونده معلوم باشد؛ مانند: کتاب را خریدم. معلوم است که قبلاً راجع به کتاب صحبت شده است. و یا درین بیت:

کشته ی آن چشم مخمورم که مد سرمه اش

تا سرکوی تغافل میکشد دنباله را

«بیدل»

انواع معرفه

۱. اسمای خاص؛ مانند: ابوعلی بن سینای بلخی، طبیبی حاذق بود. کابل شهرکلان است. ویا درین بیت:

بیدل عروج جاه خطرگاه لغزش است فهمیده بایدت به لب بام پا گذاشت
«بیدل»

۲. ضمیر؛ مانند: او با من سخن گفت. ویا درین بیت:
شبی به روی عرقناک او نظر کردم گذشت عمر و شنا میکنم درآب حیا
«بیدل»

۳. اسمای مضاف؛ مانند: زنگ مکتب، باغ قاضی، کاوه ی آهنگر. و یا درین بیت:

قلم درپنجه ی من نخل سرما خورده را ماند
دوات از خشک مغزیها دهان مرده را ماند
«رهی معیری»

۴. اسم اشاره؛ مانند: این مرد ازان کسانی است، که برشمردم. آن کوه خیلی بلند است. و یا درین بیت:

جبین و عارضش از دور دیدم درعرق گفتم
که این ماهست و آن خورشید تابانست و آن انجم
«بیدل»

■ هرگاه «این» و «آن» با اسم ذکرشوند، ازعلامات معرفه شمرده میشوند؛ مانند: همین پسر بود که شاگرد اول شد. همان مرد است که خانه ی مارا رنگ کرد. چنین کتابی هرگز خوانده اید؟ چنان استادی کم نظیراست؛ اما اگر با اسم ذکر نشوند، معرفه به شمار نمی آیند.

۵. موصول؛ که دارای دو نشانه است: «که» برای انسان و غیرانسان، و «چه» برای غیرانسان. غالباً پیش ازموصول، کلمات آتی واقع میشود:

□ این و آن؛ مانند: این که گفتی، سخنی درست است. آنچه شنفتی دروغ است. و یا درین بیت:

این گنبد گردان به رخ شاه تو نازد با آن همه خورشید و مه وثابت و سیار
«ادیب الممالک فراهانی»

□ هر؛ مانند: هر که پند پدر نشنود، پشیمان گردد. و یا درین بیت:

هر که نامخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار
«سعدی»

□ ضمائر شخصی: «من» و «ما»؛ مانند: من که ترا میشناسم. ما که با هم برادریم. و یا درین بیت:

درچه بلا فتاده است خلق ز کف چه داده است

هر که لبی گشاده است آه من است و وای ما
«بیدل»

ع. اگر اسمی در جمله یک بار ذکر شده باشد و برای بار دوم خود آن اسم با معنای آن تکرار شود (اگرچه در مرتبه ی اول نکره باشد) معرفه میشود؛ مانند: من موتری خریدم و موتر روز اول خراب شد. پادشاهی به کشتن اسیری اشارت کرد، بیچاره دران حالت ملک را دشنام دادن گرفت در مثال اول، خود کلمه ی «موتر» برای بار دوم تکرار شده است و ازین جهت برای بار دوم معرفه است. و در مثال دوم، دو کلمه ی «بیچاره» و «ملک» به جا و به معنای همان پادشاه و اسیر به کار رفته اند، و ازین جهت معرفه به حساب می آیند.

■ تبصره

۱. پیش از «چه» موصول، یای نکره در نیاید.
۲. گاهی علامت معرفه، «را» ی مفعولی است، که بلافاصله پس از اسم دراید؛ مانند: قلم را بیاور. بچه را صدا بزن.
۳. هرگاه «را» ی مفعولی را حذف کنند، اسم نکره شود؛ مانند: قلم بیاور، اسپ زین کن، موتر سوار شو، کارکن.

نکره سافتن معرفه

اگر بخواهیم اسم معرفه یی را نکره سازیم، به آخر آن یای نکره، یا به آغاز آن «یک» یا «یکی» علاوه میکنیم؛ مانند: مردی دربیابان دیدم. یک شاگرد بیشتر در صنف نبود. یکی بود و یکی نبود. (۱۲، ص ۲۳۲-۲۳۵) و یا درین بیتها:

برفلک بر دومرد پیشه وراند آن یکی درزی آن دگر جوله

«ابوسعید ابوالخیر»

درسرم نیست به جز دیدن تو سودایی

در دلم نیست به جز پیش تومردن هوسی

«عراقی»

■ گاهی قبل از اسم نکره، «آن» - که از علامات معرفه است - نیز می آید؛ مانند:

خوش آن شبی که درایی به صد کرشمه و ناز

کنی تو ناز به شوخی و من کشم به نیاز

«حافظ»

اسم مصغر

آن است که بر توهین و تحقیر، یا خُردی و کوچکی دلالت کند، و دارای دو نشانه است:

۱. {ک}، که مخصوص جانداران است؛ مانند: مردک، پسرک، خواهرک. و یا درین بیت:

هیچ خیر از مردک ز رکش مجو لن تنالوا البر حتی تنفقوا

«اقبال لاهوری»

۲. {چه}، که مخصوص اشیای بیجان است؛ مانند: دفترچه، باغچه، جویچه. و یا درین بیت:

درخم کوچه ی تاریک، کنار دیوار حلقه زد گرد تنم ساق دودستان بلور

«فرخاری»

■ تبصره

گفتیم اسم مصغر گاهی بر معنای خُردی و کوچکی دلالت میکند، که مثال آن کوچه، باغچه و جویچه؛ به معنای: کوی کوچک، باغ کوچک و جوی کوچک است. زمانی نیز دال بر توهین و تحقیر است، مثال بارز این مورد: مردک، زنک و پسرک است، که معمولاً برای توهین و تخفیف شخصیت به کار میرود. در تداول عوام گاهی {ک} تصغیر را به صورت {که} هم استعمال میکنند؛ مانند: مردکه، زنکه و

اسم آلت

اسمی است که برای نامیدن اسباب و ابزار کار دلالت کند، و آن یا بسیط است یا مرکب:

۱ - اسم آلت بسیط: آن است که از یک کلمه تشکیل شده باشد؛ مانند: اره، رنده، چکش، بیل، انبور، برمه. و یا درین بیت:

صد سال رفت تا به قد خم رسیده ایم بیدل چه خوشه ها که نشد نذر داس ما
«بیدل»

۲ - اسم آلت مرکب: آن است که از دو کلمه تشکیل شده باشد؛ مانند: خاک انداز، ناخنگیر، آب ترازو، پیچکش. و یا درین بیت:

حذر ز زمزمه ی عندلیب ما بیدل که اخگر است به منقار ما چو آتشگیر

«بیدل»

اسم زمان

اسمی است که گاه و زمان را نشان بدهد؛ مانند: صبحگاه (وقت صبح)، شباهنگام (زمان شب)، شامگاه (زمان غروب). و یا درین بیت:

محنت پیریست بیدل حاصل عیش شباب

هر که شب می خورد خواهد صبحدم مخمور شد

«بیدل»

اسم مکان

آن است که بر جای و مکان دلالت نماید؛ مانند: ایستگاه (محل ایستادن)، لشکرگاه (جا و محل سپاه)، نمکدان (جای نمک)، فروشگاه (مکان فروش). و یا درین بیت:

درین ستمکده بال هوس مزن بیدل

نگاه دار سرخویش چون مگس به دو دست
«بیدل»

▪ پسوند {-گاه} هم در آخر اسم زمان دیده میشود و هم در آخر اسم مکان؛ لذا نمی توان آن را به یکی ازین دو منحصر ساخت.

اسم مفعول

آن است که بر کسی یا چیزی که کار بر روی آن واقع شده دلالت کند؛ مانند: رفته و مرده. علامتش همان های غیر ملفوظ است، که به آخر مصدر مرخم (مصدری که نون آخر آن حذف شده است) اضافه میشود؛ مانند: همان رفته: (رفت + ه = رفته) و مرده (مرد + ه = مرده). و یا درین بیت:

نه پیوندی به دیروزی نه امیدی به فردایی

دل بیحاصل من شهر توفان برده را ماند

«رهی معیری»

فرق اسم مفعول و صفت مفعولی

فرق شان درین است که صفت مفعولی بعد از اسم می آید؛ مانند: مرد شوریده را دیدم، که «شوریده» صفت مفعولی برای «مرد» است؛ ولی اگر گفته شود: شوریده یی را دیدم، قبل از «شوریده» اسمی نیست که «شوریده» صفت آن باشد. بنا برین خودش به جای اسم نشسته و در حکم اسم است؛ لذا همان اسم مفعول نامیده میشود.

گاهی در آخر اسم مفعول یا صفت مفعولی، لفظ «شده» را نیز علاوه میکنند؛ مانند: دیده شده، شکسته شده و بسته شده.

حالات اسم

در زبان دری، معمولاً اسم حالات ذیل را داراست:

- فاعلیت: یعنی اسم، فاعل واقع میشود؛ مانند: احمد به بازار رفت. پدرم به خارج سفر کرد. البته منظور از فاعل، کلمه‌ی است که برکننده‌ی کار دلالت کند. در جمله‌های بالا، «احمد» و «پدر» که فاعل هستند، مسند الیه نیز نامیده میشوند. و یا درین بیت:

صبحدم مرغ چمن با گل نواخته گفت

نازکم کن که درین باغ بسی چون تو شگفت

«حافظ»

- مفعولیت: یعنی اسم مفعول واقع شود. و مفعول آن است که فعل بران واقع شود. به قول قدما مفعول متمم معنای جمله است؛ مانند: پرویز قلم را برداشت. که «پرویز» فاعل و «قلم» مفعول است. و یا درین بیت:
- دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

«حافظ»

انواع مفعول

مفعول دوتنوع است:

۱. مفعول بیواسطه (صریح): آن است که بدون واسطه شدن حرفی از حروف اضافه، معنای فعل را تمام کند؛ مانند: احمد شیشه را شکست. مریم بهرام را دید. معمولاً مفعول صریح در جواب «که را» و «چه را» گفته میشود؛ مانند: احمد چه را شکست؟ «شیشه را». مریم که را دید؟ «بهرام را».
 ۲. مفعول با واسطه (غیرصریح): آن است که با واسطه شدن یکی از حروف اضافه، معنای فعل را تمام کند؛ مانند: از خانه به مکتب رفتم. که «خانه» و «مکتب» مفعول غیرصریح، و «از» و «به» از جمله‌ی حروف اضافه اند.
- ندا: یعنی حالتی که اسم منادی واقع شود؛ مانند: شهریارا، دلا و بزرگوارا. و یا درین بیت:

دلبرا ترکا پریرویا نگارا مهوشا حق تعالی مرترا برما ببخشاید همی

«ادیب الممالک فراهانی»

- اضافه: یعنی اسم مضاف الیه واقع شود. و مضاف کلمه یی است که به اسم نسبت داده شود. به بیان دیگر مضاف الیه متمم معنای اسم است؛ مانند: نسیم بهار، کتاب من. که «نسیم» و «کتاب» مضاف، و «بهار» و «من» مضاف الیه اند. ویا درین بیت:

چون چراغ گل که از باد سحر گیرد فروغ

زخم ما چشم از دم شمشیر روشن میکند

«بیدل»

- مسند الیه: یعنی درجمله حالت اسناد داده میشود. (۶، ص ۴۴)؛ مانند: خانه تاریک است. که «تاریکی» به «خانه» اسناد داده شده است. ویا درین بیت:
- ما را ز فکر معنی باریک چاره نیست درصیدگاه ما همه نخچیر لاغراست
- «بیدل»

قواعدی چند (راجع به جمع اسم)

برای جمع بستن اسم در زبان دری، معمولاً سه شیوه ی زیرین را به کارمیگیرند:

یک : یکی از دو نشانه ی پسوندی {-ها} و {-ان} را در پایان واژه میافزایند، که این نشانه ها خاص زبان دریست.

دو : یکی از سه نشانه ی پسوندی {-ات، -ون، -ین} را در پایان واژه های عربی میافزایند، که این نشانه ها خاص واژه های عربیست.

سه : نوع دیگری از صیغه های جمع عربی متداول در زبان دری، آن است که شکل کلمه تغییرمیکند و حرفهایی در آغاز و میان کلمه افزوده یا ازان کاسته میشود. این نوع جمع را در زبان عربی به نام «مُکسَر»، یعنی شکسته، یاد میکنند. در زیرمیزدازیم به شرح و تفصیل ونمونه نگاری هریک ازین نشانه ها:

الف : پسوند جمع {-ها}

- پسوند جمع {-ها} با واژه ها پیوسته نوشته میشود؛ مانند:
آدمها، آسیابیها، افغانها، الماریها، چوکیها، ایرانیها، باغها، پایها، جایها، جنگلها، جویها، دستها، دلها، رویها، عربها، قلمها، کتابها، کوهها و
- در صورتی که حرف ماقبل {-ها} از جمله ی حروف پیوند پذیر نباشد، طبیعی است که دران صورت جدا نوشته میشود؛ مانند: گداه، دریاها، گنبدها، سبدها، کاغذها، دخترها، پسرها، مرزها، نمازها، گلوها، سبوها و

در پیوند با مروف صدادار، الف مقصوره و «های غیرملفوظ»

- واژه هایی که با {الف} پایان یافته باشند، در پیوند با پسوند جمع {-ها} به همان شکل نخستین خویش باقی مانده و به صورت گسسته نوشته میشوند؛ زیرا الف پایانی پیوند نا پذیر است؛ مانند:

دریا	0 دریاها
گدا	0 گداه
نوا	0 نواها

- واژه هایی که با {واو} پایان یافته باشند، در پیوند با پسوند جمع {-ها} نیز به همان شکل نخستین خویش باقی مانده و به صورت گسسته نوشته میشوند؛ چون واو از جمله ی حروف پیوند نا پذیر است؛ مانند:

گلو	0 گلوها
سبو	0 سبوها
لبلیو	0 لبلبوها

- واژه هایی که با {ی} پایان یافته باشند، در پیوند با پسوند جمع {-ها} باز هم به همان شکل نخستین خویش باقی میمانند؛ اما به صورت پیوسته نوشته میشوند؛ زیرا {ی} از جمله ی حروف پیوند پذیر است؛ مانند:

0 پستی پستیها

0 بلندی بلندیها

0 خوشی خوشیها

- واژه هایی که با {الف مقصوره} پایان یافته باشند، در پیوند با پسوند جمع {-ها}، {الف مقصوره ی پایان واژه} به {الف ممدوده} مبدل گردیده و به صورت گسسته نوشته میشوند؛ مانند:

0 معنی معناها

0 لیلی لیلاها

0 شوری شورها

- واژه هایی که با « های غیرملفوظ» پایان یافته باشند، در صورتی که پیش از {ه} پایان کلمه، حرفی مفتوح قرار داشته باشد، {ه} پایان واژه حذف نمی شود؛ اما پسوند جمع {-ها} جدا نوشته میشود؛ مانند:

0 خنده خنده ها

0 گریه گریه ها

0 افسانه افسانه ها

- واژه های پایان یافته با « های ملفوظ»، در صورتی که پیش از {ه} پایان کلمه، واوساکن قرار داشته باشد، و از اثر فشار صدای {واو}، صدای {ه} به صورت نیمه ملفوظ درآمده باشد، پسوند جمع {-ها} با آن پیوسته نوشته میشود؛ مانند:

0 کوه کوهها

0 گروه گروهها

0 اندوه اندوهها

0 شکوه شکوهها

ب : پسوند جمع { - ان }

- پسوند جمع { - ان } با واژه ها پیوسته نوشته میشود؛ مانند:
- زنان، جوانان، مستان، سخنان، بزرگان، درختان، صوفیان، پهلوانان، کوچیان، والیان، فیلسوفان، دهقانان، چشمان، راهبان و
- در صورتی که حرف ماقبل { - ان } از جمله ی حروف پیوند پذیر نباشد، طبیعیست که دران صورت جدا نوشته میشود؛ مانند:
- دختران، افسران، دزدان، وزیران، دانشمندان، پیامبران، مردان، موبدان، مبارزان، مستمندان، شاعران، دربانان و

در پیوند با مروف صدادار، الف مقصوره و « های غیرملفوظ »

- واژه هایی که با { الف } پایان یافته باشند، هنگام جمع بستن با { - ان }، باید درمیان نشانه ی جمع وواژه، یک { ی = (میانوند جمع) } علاوه شده و سپس پسوند جمع { - ان } پیوسته با آن نوشته شود؛ مانند:

$$0 \quad \text{دانا} + \text{ی} + \text{ان} = \text{دانایان}$$

$$0 \quad \text{آشنا} + \text{ی} + \text{ان} = \text{آشنایان}$$

$$0 \quad \text{گدا} + \text{ی} + \text{ان} = \text{گدایان}$$

- واژه های پایان یافته با { واو }، در صورتی که پیش از { واو } یکی از حروف « ب ، پ ، ج ، ر ، س ، گ ، م » مضموم قرار گرفته باشد، هنگام جمع بستن با { - ان }، باید درمیان نشانه ی جمع و واژه، یک { ی = (میانوند جمع) } علاوه شده و سپس پسوند جمع { - ان } پیوسته با آن نوشته شود؛ مانند: خوشبویان، رهپویان، جنگجویان، مهرویان، ترسویان، پیشگویان و مشکمویان.

- واژه های پایان یافته با { واو } در صورتی که پیش از { واو } یکی از حروف « ت ، د ، ز ، ن ، ه » مضموم، « د ، ر » مفتوح و یا « الف ، ی » ساکن قرار گرفته باشد، هنگام جمع بستن با { - ان }، میان نشانه ی جمع وواژه چیزی علاوه

نشده و صرف پسوند جمع {-ان} در پایان واژه میپیوندد؛ مانند: پرستوان، هندوان، بازوان، بانوان، آهوان، پایدوان، رهروان، گاو و دیوان.

• در زبان دری معمولاً واژه های پایان یافته با {الف مقصوره} را با پسوند جمع {-ان} جمع نمی بندند.

• واژه هایی که با {ی} پایان یافته باشند، هنگام جمع بستن با {-ان}، در میان نشانه ی جمع و واژه چیزی علاوه نمی شود؛ اما پسوند جمع {-ان} باید پیوسته با آن نوشته شود؛ مانند:

کابلی	0
کابلان	
حاجی	0
حاجیان	
مفتی	0
مفتیان	
والی	0
والیان	

• واژه هایی که با « های غیرملفوظ » پایان یافته باشند، در صورت جمع بستن با {-ان}، های آخر کلمه به {گ} تبدیل گردیده و پسوند جمع {-ان} پیوسته با آن نوشته میشود؛ مانند:

خسته	0	ه + گ + ان =	خستگان
تشنه	0	ه + گ + ان =	تشنگان
گوینده	0	ه + گ + ان =	گویندگان
دوشیزه	0	ه + گ + ان =	دوشیزگان

توضیح

در مورد این که کلمات مختوم به های غیرملفوظ هنگام جمع بستن با {-ان} و یا پیوستن پسوند اسم معنی {-ی}، های غیر ملفوظ آخر کلمه نوشته شود یا نشود، دانشمندان زبان دارای دونظر متفاوت اند:

یک : عده یی از دانشمندان را عقیده بران است که هنگام جمع بستن کلمات مختوم به های غیرملفوظ ویا پیوستن پسوند اسم معنی {- ی} با آن، های غیرملفوظ به {گ} تبدیل میشود؛ مانند:

0 تشنه - ه + گ + ان (پسوند جمع) = تشنگان

0 تشنه - ه + گ + ی (پسوند اسم معنی) = تشنگی

دو : برخی دیگر از دانشمندان عقیده دارند که هنگام جمع بستن کلمات مختوم به های غیرملفوظ با {- ان} ویا پیوستن پسوند اسم معنی {- ی} به پایان آن، {ه} به جای خود باقی مانده و قبل از پیوستن پسوند به آن، یک {گ} علاوه باید کرد؛ مانند:

0 خسته + گ + ان (علامت جمع) = خسته گان

0 خسته + گ + ی (پسوند اسم معنی) = خسته گی

درین جا نظریه ی دانشمندان گروه دوم بیشتر صائب به نظر میرسد؛ زیرا هرکجایی درمتون نظم وثرکهن وکنونی ما نظربیفکنیم، دیده میشودکه « های غیرملفوظ » پایان واژه ها درپیوند با همه ی پسوند ها به جای خویش باقی میماند، نه تبدیل میشود و نه حذف؛ مانند :

0 دیوانه + وار (پسوند تشبیهی) = دیوانه وار

0 سبزه + زار (پسوند کثرت و وفور) = سبزه زار

0 خیمه + گاه (پسوند مکان) = خیمه گاه

0 هژده + م (پسوند عددی) = هژدهم

0 شعبده + باز (پسوند فاعلی) = شعبده باز

0 سرمایه + دار (پسوند وصفی) = سرمایه دار

0 بچه + گ + ک (پسوند تصغیر) = بچه گک

اما با وصف همه ی موارد یاد شده، این دومورد را استثناء باید پذیرفت که: « های غیرملفوظ » واژه ها را درپیوند با پسوند جمع {- ان} و پسوند اسم

معنی {-ی}، به {گ} تبدیل کنیم و یا به تعبیر دیگر: «های غیرملفوظ» واژه ها را در پیوند با پسوند جمع {-ان} حذف نموده به جای آن یک {گ} بنشانیم. و آن به سه دلیل:

■ نخست این که همه ی این گونه واژه ها در بیشترین متنهای نثری و شعری زبان ما، چه در گذشته های دور و چه در زمانه ی ما، به همین شکل آمده است «یعنی با تبدیل {ه} به {گ}»: همچون: دیوانگان، فرزندگان، تشنگان، رفتگان، خوابیدگان، خستگان فرشتگان و خستگی، دیوانگی، تشنگی و ... که دستکاری بدون ضرورت آن نه شاید و نه باید؛ زیرا این کار پیوند املایی ما و نسلهای پس از ما را با گذشتگان مان از هم میگسلاند.

■ دودیدگر آن که اگر «های غیرملفوظ» را به حال خودش رها کرده و بر سر نشانه ی جمع {-ان} یک {گ} علاوه کنیم، بیم آن میرود که کاتبان نا آگاه نسلهای پس از ما، {گ} و {-ان} را با هم یکجا نموده و «گان» را به حیث نشانه ی جمع بشناسند و یا «گی» را پسوند اسم معنی بپندارند و مثلاً واژه ها را بدین گونه جمع بسته و یا به اسم معنی تبدیل کنند:

0 گوزن + گان = گوزنگان

0 حيله گر + گان = حيله گرگان

0 دانشمند + گان = دانشمندگان

0 دزد + گی = دزدگی

0 مرد + گی = مردگی

همچنان که برخی از مردم زمانه ی ما میپندارند که «جات» پسوند جمع است و برخی از واژه های دری را با آن جمع میکنند.

■ سه دیگر آن که این گونه واژه ها را در همه جوامع همزمان ما، چه در کشورهای همسایه ی ما چون ایران و تاجکستان و چه در دیگر گوشه های این کره ی خاکی، با حذف {ه} نوشته اند، مینویسند و خواهند نوشت. بناءً به منظور

وحدت املائی زبان، بهتر است ما نیز هنگام جمع بستن واژه های پایان یافته با های غیرملفوظ، جایگاه « های غیرملفوظ » را سخاوتمندانه به {گ} ببخشیم؛ تا این فتنه بخوابد و نزاع هزارساله پایان یابد.

پ : پسوندهای جمع عربی: { - ات }، { - ون } و { - ین }:

• اگر قرار باشد که واژه های عربی را با نشانه های جمع عربی، جمع ببندیم، پس بهتر است همه پسوندهای جمع عربی، همیشه با واژه های قبلی شان پیوسته نوشته شوند؛ مانند:

- 0 ات : محتویات، انتخابات، اطلاعات، مرکبات، اصطلاحات؛
 - 0 ون : روحانیون، انقلابیون، افراطیون، سیاسیون، حواریون؛
 - 0 ین : معلمین، مراجعین، مخالفین، موافقین، منافقین؛
- اما اگر حروف پیشین آنها از جمله ی حروف پیوند ناپذیر باشد، بدیهیست که دران صورت باید اینها را گسسته نوشت؛ مانند:
- 0 ات : مجلدات، مشاجرات، امتیازات، مذاکرات، ابتکارات
 - 0 ون : در زبان دری معمولاً واژه های پایان یافته با حروف پیوند ناپذیر را با این نشانه جمع نمی بندند.
 - 0 ین : معاندین، مبارزین، مجاهدین، مشاورین، متמר دین

▪ تذکر

همه واژه های عربی که با نشانه های عربی { - ات }، { - ون } و { - ین } جمع میشوند، جمع بستن آنها با نشانه های جمع زبان دری { - ها } و { - ان } هم ممکن است، هم جواز دارد و هم مرجح دانسته میشود؛ مانند:

نشانه	واژه ی عربی	جمع عربی	جمع دری
ات	صدمة	صدمات	صدمه ها
	نغمة	نعمات	نغمه ها
	مناسبة	مناسبات	مناسبتها
ون	روحانی	روحانیون	روحانیها - روحانیان
	انقلابی	انقلابیون	انقلابیها - انقلابیان
	افراطی	افراطیون	افراطیها - افراطیان
ین	مخالف	مخالفین	مخالفها - مخالفان
	مشاور	مشاورین	مشاورها - مشاوران
	موافق	موافقین	موافقها - موافقان

پس بهتر است برای جمع نمودن این گونه واژه ها، نشانه های جمع دری را به کارگیریم.

ت : جمعهای مکسر عربی

چنان که میدانیم، نوع دیگری از صیغه های جمع عربی، که در زبان دری متداول است، آن است که شکل کلمه تغییر میکند و حرفهایی در آغاز و میان کلمه افزوده یا ازان کاسته میشود. این نوع جمع که در زبان عربی «مُکسر» یعنی شکسته خوانده میشود، صورتهایی دارد به شرح زیر:

- | | | |
|-----------------|--------------|--------------|
| ۱. امر / امور | علم / علوم | شیخ / شیوخ |
| ۲. فاضل / فضلاء | عاقل / عقلاء | جاهل / جهلاء |
| ۳. ندیم / ندماء | حکیم / حکماء | فقیه / فقهاء |
| ۴. عمل / اعمال | قول / اقوال | اثر / آثار |

۵. جسم / اجسام	قطب / اقطاب	ضد / اضداد
۶. کاسب / کسبه	خادم / خدمه	قاتل / قتله
۷. ناظر / نظار	تاجر / تجار	عامل / عمال
۸. صاحب / اصحاب	شریف / اشراف	ناصر / انصار
۹. علت / علل	همت / همم	حرفه / حرف
۱۰. قله / قلل	سنت / سنن	صورت / صور
۱۱. مدرسه / مدارس	مطبعه / مطابع	مرتبه / مراتب
۱۲. مجلس / مجالس	مطلب / مطالب	منبر / منابر
۱۳. اکبر / اکابر	اعظم / اعظام	افضل / افاضل
۱۴. کبیر / کبار	صغیر / صغار	کریم / کرام
۱۵. دفعه / دفعات	صدمه / صدمات	نغمه / نغمات
۱۶. قاضی / قضات	داعی / دعای	والی / ولات
۱۷. قوی / اقویاء	غنی / اغنیاء	شقی / اشقیاء
۱۸. قافله / قوافل	فائده / فوائد	دائرہ / دوائر
۱۹. جاسوس / جواسیس	قاموس / قوامیس	ناموس / نوامیس

■ توضیح

- فضلاء (جمع فاضل) در زبان عربیست، و همزه یی در آخر دارد، که در زبان دری معمولاً حذف میشود، همچنین است عقلا، جهلا، ندما، حکما، فقها و علما.
- اغنیاء (جمع غنی) نیز در زبان عربی همزه یی در پایان دارد، که در زبان دری نوشته نمی شود. به همین گونه: اقویاء ، اشقیاء ، اذکیاء ، انبیاء ، اولیاء و ... در زبان دری با حذف همزه نوشته میشوند.
- همچنان قضاة (جمع قاضی) در زبان عربی به همین شکل (یعنی با آوردن ة) {مربوطه در پایان واژه} نوشته میشود؛ اما در زبان دری با حرف {ت} کشیده نوشته میشود. واژه های: دعای، ولات و... نیز شامل همین حکم میشوند.

جمع بستن صیغه های جمع مکسر عربی با نشانه های دری :

از جمله ی صیغه های جمع مکسر عربی، میتوان برخی از انواع آن را با نشانه های دری جمع بست؛ اما برای جمع بستن برخی دیگرشان نشانه های دری کارایی ندارند. آن تعداد از صیغه های جمع مکسر عربی را که جمع بستن شان با پسوندهای جمع دری هم جواز دارد وهم مرجح دانسته میشود، در زیر می آوریم:

- واژه های عربی که صیغه ی جمع مکسر آنها بوزن «فُعُول» ، «فِعْل» ، «فُعْل» ، «مَفَاعِل» ، «فَعَلات» و «فَوَاعِل» می آیند، میتوان آنها را با پسوند جمع دری {-ها} جمع بست؛ مانند:

صیغه ی جمع عربی	اصل واژه	جمع عربی	با نشانه ی دری
فُعُول	قصر	قصور	قصرها
	بذر	بذور	بذرها
	شیخ	شیوخ	شیخها
فِعْل	علة	علل	علتها
	حكمة	حكم	حکمتها
	فرقة	فرق	فرقه ها
فُعْل	قلة	قلل	قله ها
مَفَاعِل	مسجد	مساجد	مسجدها
	منبر	منابر	منبرها
	مکتب	مکاتب	مکتبها
فَعَلات	نغمة	نغمات	نغمه ها
	حشرة	حشرات	حشره ها
	صدمة	صدمات	صدمه ها

قافله ها	قوافل	قافلة	فَوَاعِل
دایره ها	دوائر	دائرة	
صاعقه ها	صواعق	صاعقة	

- آن عده واژه های عربی که صیغه ی جمع مکسر آنها بر وزن « فَعْلَةٌ »، « فُعَّالٌ » و « فُعْلَاءٌ » می آید، میتوان آن واژه ها را با پسوند جمع دری {-ان} جمع بست؛ مانند:

صیغه ی جمع عربی	اصل واژه	جمع عربی	با نشانه ی دری
فَعْلَةٌ	خادم	خدمة	خادمان
	کاسب	کسبة	کاسبان
	قاتل	قتلة	قاتلان
فُعَّالٌ	تاجر	تجار	تاجران
	قاضی	قضاة	قاضیان
	والی	ولاة	والیان
فُعْلَاءٌ	شاعر	شعراء	شاعران
	ندیم	ندماء	ندیمان
	غریب	غرباء	غریبان

- صیغه های جمع مکسر عربی را که برون « أفعال » یا « أفعلاء » می آیند، نباید با نشانه های دری جمع بست؛ زیرا از یک جهت فصاحت و زیبایی گفتاری واژه ها از میان میرود و از جهت دیگر معانی برخی از واژه ها دچار دیگرگونی میشوند؛ مانند: واژه ی عربی « ناصر »، که اگر این واژه را با صیغه ی جمع مکسر

عربی جمع بندیم، میشود: «انصار»؛ اما اگر با نشانه های دری جمع بندیم، «ناصران» و «ناصرها» میشود. در صورت جمع دری آن معلوم نیست که منظور ما، همان کمک رسانان یا امداد رسانان است یا چندین شخص دیگر که نامهای همه ی شان «ناصر» است. بنابراین بهتر است این گونه واژه ها را به حال خودشان گذاشته و با همان صیغه ی جمع مکسر عربی جمع بندیم؛ مانند:

صیغه ی جمع عربی	اصل واژه	جمع عربی	با نشانه ی دری
افعال	شجر	اشجار	—
	سر	اسرار	—
	شریر	اشرار	—
افعال	غنی	اغنیاء	بدون همزه {ء}
	ولی	اولیاء	بدون همزه {ء}
	نبی	انبیاء	بدون همزه {ء}

جمعهای غلط

- برخی از مردم واژه های دری را با نشانه ی نا مأنوس {- جات} جمع میکنند؛ مانند: کارخانجات، میوه جات، سبزیجات، غله جات، ترشیجات، مصالحه جات (مساله جات)، نوشتجات (نوشته جات).
- این بیماری نوشتاری نه تنها در میان کمسودان، که حتی در جراید، روزنامه ها، کتابهای درسی، سرلوحه های سازمانها و دفاتر دولتی نیز به چشم میخورد؛ مانند:

0 کارخانجات جنگلک

0 شعبه حواله جات

- 0 فواید سبزیجات
- 0 فروش ترشیجات
- 0 صدورمیوه جات
- 0 تورید پرزه جات

و اما ریشه ی این غلط نویسی در کجاست ؟

• همه میدانیم که عربها واژه های بیشماری را از زبان ما وام گرفته و درطول زمانه ها آن واژه ها را، چه به شکل معرب و چه به شکل دخیل، در زبان و ادبیات خویش به کار بسته اند. ازان جمله واژه هایی که در زبان ما با « های غیرملفوظ » پایان یافته، همه جا « های غیرملفوظ » را به {ج} مبدل کرده اند؛ تا با معیارهای هجایی، صوتی و دستوری زبان عربی مطابقت کند؛ مانند:

اصل واژه	واژه ی معرب
بنفشه	بنفسج
پالوده	فالودج
هلیله	إهلیلج
راهنامه	راهنامج
بره	بذج
پیروزه	فیروزج

سپس این واژه ها را با نشانه ی جمع مؤنث سالم {ات} جمع بسته اند، که هریک به ترتیب: بنفسجات، فالودجات، إهلیلجات، راهنامجات، فیروزجات، بذجات، و ... شده است.

پس ازین مرحله کاتبان نا آگاه ما، نشانه ی جمع مؤنث سالم عربی {ات} را همراه با همان {ج} یکجا قیچی زده و به حیث نشانه ی جمع، درپایان واژه های دری پیوند زده اند، که واژه های: کارخانه، سبزی، ترشی، شیرینی و ... هریک به

ترتیب: سبزیجات، ترشیجات، شیرینیجات و... شده اند. درحالی که « جات » در دستور هردو زبان دری و عربی، هیچ گاه نشانه ی پذیرفته شده ی جمع نبوده و نیست.

بناء از جمع بستن واژه های یادشده، به گونه یی که ذکر آن رفت، باید جداً پرهیز نموده و همیشه این گونه واژه ها را با نشانه ی جمع دری {ها} جمع بست؛ همچون: کارخانه ها، سبزیها، ترشیها، میوه ها و....

• گروه دیگری از مردم واژه های دری را با نشانه ی جمع مؤنث سالم عربی { ات } جمع میندند؛ مانند:

0 گمرک گمرکات

0 باغ باغات

0 آزمایش آزمایشات

0 جنگل جنگلات

0 پیشنهاد پیشنهادات

0 نفر نفرات

این شیوه نیز خلاف دستور است و نباید واژه های دری را با نشانه ی عربی جمع بست. ازین رو باید به جای آن از نشانه ی جمع دری { ها } استفاده کرد و نوشت: گمرکها، باغها، آزمایشها، جنگلها و

• برخی از مردم واژه های جمع را باردیگر جمع میندند؛ مانند:

0 مواد - موادات مشکلات - مشکلاتها

0 اولاد - اولادها آثار - آثارها

0 مدارس - مدارسها دفاتر - دفاترها

این شیوه نیز از بی اطلاعی کاتبان سرچشمه گرفته و ذوق سلیم آن را نمی پذیرد؛ زیرا «ماده» را اگر جمع بندیم «مواد» میشود و «مشکل» هم «مشکلات»، پس درین صورت چه نیازی میافتد که واژه ی جمع را یک باردیگر جمع بندیم.

در زبان عربی قاعده یی وجود دارد که آن را « جمع الجمع » گویند، طبق آن قاعده واژه های جمع عربی رامیتوان باردیگر جمع بست؛ مانند:

مفرد	جمع	جمع الجمع
قول	اقوال	اقاویل
شمس	شموس	اشماس

ولی رعایت این دستور در زبان ما تقلیدیست نابجا که باید جداً ازان اجتناب ورزید. (۸، ص ص ۲۲۱ - ۲۳۸)

قواعد تشخیص کلمات عربی

۱. اولین راه تشخیص کلمات عربی از دری، حروف مخصوص زبان عربی است و حروف مخصوص زبان عربی عبارتند از:

« ء - ث - ح - ذ - ص - ض - ط - ظ - ع - ق * »

یعنی اگر یکی ازین حروف در کلمه یی وجود داشته باشد، آن کلمه جامد (و بیشتر مواقع) عربی است؛ مانند: سوء ، ارث، حمد، لذت، صفا، ضرب، طرد، ظلم، علم، قتل.

● همزه و حرف ذال را بعضی جزء حروف مخصوص زبان عربی نمی دانند، و آنها را میان دری و عربی مشترک میشمارند؛ اما همزه در زبان دری تنها در اول کلمه وجود دارد و آن را هم به صورت الف مینویسند؛ مانند: آسپ، ایستادن، اُفتادن. که یا مفتوح است، یا مکسور ویا مضموم. و همزه در وسط و آخر کلمات دری نمی آید.

● حرف {ذ} نیز اگرچه در زبان فارسی در چند کلمه؛ از قبیل: آذر، آذین، آذربون، آذرخش، پذیرفتن، گذر، گذار، گذاشتن وجود دارد؛ اما نباید این {ذ} و تلفظ آن را با ذال عربی اشتباه کرد و کلماتی که در زبان فارسی در آنها حرف ذال

* در مورد حرف { ق } به توضیحات صفحه ی (34) مراجعه کنید.

وجو دارد، یا اصولاً جامد است و یا اگر مشتق باشد، یکی از حروف مخصوص زبان دری؛ مانند: « پ و گ » درانها وجود دارد.

۲. دومین راه تشخیص کلمات عربی تشدید است، یعنی اگر یکی از حروف کلمه یی مشدد باشد، آن کلمه را عربی محسوب میداریم. بنا برین کلمات: مَنّت، تشدّد، مترسّل و تولّی عربی اند.

• در زبان دری تشدید بسیار کم است و حرفی که در زبان دری تشدید پذیر اند، به شرح زیر است:

۰ پ ؛ مانند: لپّه، تپّه

۰ چ ؛ مانند: بچّه، کچّه

۰ ر ؛ مانند: ارّه، خرّم

۳. سومین راه تشخیص کلمات عربی، جمع مکسّر آن کلمات است، یعنی اگر از دو راه فوق نتوانیم تشخیص دهیم که کلمه یی دری یا عربیست، در صورتی که بتوانیم برای آن جمع مکسّری پیدا کنیم، آن کلمه را عربی میدانیم؛ مانند:

۰ جسم - اجسام

۰ فکر - افکار

۰ سهم - سهام

۰ رجل - رجال

(۷، صص ۱۸۳ - ۱۸۸)

صفت

صفت چیست

صفت کلمه‌ی است، که چگونگی ذاتی یا معنوی اسم را بیان میکند. اسم را موصوف هم میگویند؛ مانند: مرد خوب، که «مرد» اسم است و «خوب» صفت آن. «مرد» را «موصوف» هم میگویند. ویا درین بیت:

نمی شود سخن پست فطرتان مشهور بلند نیست صدا کاسه ی سفالین را
که «سفالین» صفت است و «کاسه» موصوف. «غنی کشمیری»
ممکن است موصوفی دارای چند صفت باشد؛ مانند: زن خوب، زیبا روی،
فرمانبردار، پارسا و نیکو سیرت.

انواع صفت

صفت از نظر مقایسه، انواعی دارد به شرح زیر:

صفت مطلق

صفتی است که دران مقایسه‌ی بی به عمل نیامده باشد و نشانه‌ی ظاهری آن این است که در آخر آن لفظ «تر» یا «ترین» وجود نداشته باشد؛ مانند: خوب، بزرگ، کوچک، بسیار. ویا درین بیت:

میتوان کردن بدی را هم به حرف نیک نیک
از اثر خالی مدان خاصیت افواه را
«بیدل»

صفت متساوی

این صفت هم مانند صفت مطلق است، جز این که به وسیله‌ی نشانه‌ی درمیان دوموصوف، آن صفت تساوی و برابری آن صفت را درانها برساند. و این

نشانه ها عبارت اند از: به اندازه یی، به قدر، به شکل، چون، مانند، مثل، چندان، همچند، چو، همان قدر، همان اندازه، همان طور، همان گونه، به همان اندازه، به همان گونه ... و امثال اینها؛ مانند: مثنوی به اندازه ی غزل دلپذیر است. مسعود مانند بهزاد خوب است. و یا درین بیت:

میکند اسباب راحت پایه ی غفلت قوی

بربساط سایه همچون کوه سنگین است خواب

« بیدل »

● باید توجه داشت که وقتی همان اندازه، همان قدر، همان طور، همان گونه و امثال اینها درجمله بیاید، درحقیقت این تساوی صفت به وسیله ی دو جمله بیان شده است، نه به وسیله ی یک جمله؛ مانند: فاطمه همان قدرخوب است که خالده = فاطمه همان قدرخوب است که خالده خوب است

صفت فاعلی

کلمه یی است که برحالت و چگونگی فاعل - یا انجام دهنده ی یک کار - دلالت میکند؛ مانند: گوینده، دوان و آفریدگار. و یا درین بیت:

قلزم دل را کناری در نظر پیدا نبود گرد حیرت جلوه گرشد ساحلی آراستند

« بیدل »

صفت مشبه

صفت فاعلی یی را که با {الف} ساخته میشود، « صفت مشبه » گویند، و فرق آن با صفت فاعلی - که با نشانه های دیگر ساخته میشود - این است، که برصفتی به طور دایم دلالت میکند؛ مانند: دانا و بینا، که بر وجود صفتی در شخص اشاره دارد، و آن هم به طور استمرار، اعم ازین که شخص درحال دیدن باشد و یا فرضاً خوابیده باشد، به هرحالت این صفت دروی موجود است؛ اما گوینده یا بیننده، صفاتی اند که به طور حدوث وموقت به موصوف مربوط میشود؛ چه گوینده، یعنی کسی که درحال سخن زدن است و بیننده، کسی که درحال

دیدن است، و مسلماً انسان همیشه حرف نمی زند و یا در حال دیدن نیست. همچنان درین بیت:

نیست با گفتار لب، کیفیت گفتار چشم

خوشترست از لعل گویا، چشم گویایی مرا

« صائب »

نشانه های صفت فاعلی

۱. {نده}، که به آخر فعل امر درآید؛ مانند: بافنده، تابنده، یابنده و پرستنده.
 - غالباً این گونه صفات - که با {نده} ختم میشوند - در عمل و صفت غیر ثابت استعمال میشوند؛ مانند: بافنده (کسی که عمل بافتن را انجام میدهد، و آن هم نه همیشه و در همه حالات).
۲. {ان}، که به آخر فعل امر درآید؛ مانند: خواهان، پیرسان، دوان و جوشان. این گونه صفات - که با {ان} ختم میشوند - بیشتر معنای حال را میدهند؛ مانند: دوان و جویان، یعنی در حال دویدن و جستن.
۳. {الف}، که به آخر فعل امر درآید، و این همان صفت مشبیه است؛ مانند: گویا، بینا، دانا، جویا، خوانا و شکیبا.
 - چنان که گفتیم، این گونه صفات که با {الف} ختم میشوند، حالت ثابت را میرسانند؛ مانند: دانا و بینا، که دانایی و بینایی صفت ثابت است.
۴. {گار}، که بیشتر در آخر فعل امر و ماضی درآید؛ مانند: آموزگار، آفریدگار، کردگار و پروردگار.
۵. {کار}، که بیشتر به آخر اسم معنی پیوندد؛ مانند: ستمکار و فراموشکار، گناهکار.
۶. {گر}، که به آخر اسم معنی پیوندد؛ مانند: دادگر، ستمگر و رامشگر. در غیر اسم معنی، شغل را میرساند؛ مانند: آهنگر، مسگر و....

- واژه هایی که با {گار}، {کار} و {گر} ختم میشوند، مبالغه در کار را می‌رسانند و عمل و شغل از آنها فهمیده میشود؛ مانند:
آموزگار: کسی است که شغلش آموختن است.
فراموشکار: کسی است که پیوسته فراموش میکند.
ستمگر: کسی است که ستم بسیار از وی سرزند.
- ۷. {ار}، که در پایان فعل ماضی درآید؛ مانند: خریدار، خواستار و برخوردار.
- اگر به پایان فعل ماضی، پسوند {-ار} علاوه کنیم، دو حالت اتفاق می‌افتد:
اول آن که صفتی به وجود می‌آید. دوم آن که اسمی ایجاد میگردد.
اگر صفت به وجود آید، یا انجام دهنده ی کار است. درین صورت آن را « صفت فاعلی » مینامیم؛ مانند همان خریدار، یعنی انجام دهنده ی عمل خریدن. و یا آن که کار بر او واقع شده است. درحقیقت و از لحاظ معنی، مفعول است نه فاعل، درین صورت باید آن را « صفت مفعولی » بدانیم.
اگر اسمی ایجاد گردد، آن را « اسم مصدر » میگویند؛ مانند: دیدار، گفتار و رفتار.
- ۸. {باز}، که مانند {گر} به آخر اسم معنی پیوندد؛ مانند: حقه باز و نیرنگباز. و درغیر اسم معنی، شغل را می‌رساند؛ مانند: ریسمانباز، سرباز، چترباز.
- ۹. {بان}، که ازین نیز معنای شغل فهمیده میشود؛ مانند: باغبان، آسیابان، کشتیبان، مرزبان و....
- ۱۰. {بر}، که به آخر اسم پیوندد؛ مانند: رهبر، پیامبر، رنجبر، باربر، نامبر، نامه بر و....
- ۱۱. {گیر}، این نشانه نیز به آخر اسم میپیوندد؛ مانند: راهگیر، دستگیر، دزدگیر، مارگیر، بهانه گیر و....

صفت مفعولی

صفتی است، که برچگونگی مفعول - یعنی موجودی که کار بر روی آن واقع شده - دلالت میکند. به عبارت دیگر: صفت مفعولی صفتی است که موصوف آن مفعول فعل باشد. این صفت با حذف «ن» مصدری و علاوه نمودن {های غیرملفوظ} ساخته میشود؛ مانند: دست - شکسته، در بسته، که «شکسته» و «بسته» صفات مفعولی اند. و یا درین بیت:

خود ستوده ست هر که اهل بود خود ستایی نشان چهل بود
«عراقی»

ترکیبات صفت مفعولی

۱. درین نوع صفت، گاهی {ها}ی اسم مفعول را از آخر کلمه حذف میکنند؛ مانند: خاک آلود، نعمت پرورد، دست پرورد؛ که دراصل: خاک آلوده، نعمت پرورده و دست پرورده بوده است. دست آموز، نیم - سوزناشناس دراصل: دست آموخته، نیم سوخته و نا شناخته بوده است.

۲. در جمع با {ان}، های اسم مفعول به {گ} بدل میشود؛ مانند:

دست پرورده	دست پروردگان
خاک آلوده	خاک آلودگان

۳. گاهی {ار} - که نشانه ی صفت فاعلی است - معنای مفعولیت میدهد؛ مانند: گرفتار و مردار، که به معنای «گرفته شده» و «مرده شده» است.

۴. صفت مضاف واقع شود؛ مانند: پرورده ی نعمت و آلوده ی منت.

۵. صفت مقدم شود، و نشانه ی اضافه حذف شود؛ مانند: آلوده نظر.

۶. صفت را در آخر آورند؛ مانند: شراب آلوده و خواب آلوده.

صفت تفضیلی

صفتی است که برتری یک موصوف را بر موصوفی دیگر میرساند، و علامت آن {تر} است، که به پایان صفت مطلق میافزایند؛ مانند: بهرام داناتر از پرویز است. گل سرخ از گل زرد زیباتر است. ویا درین بیت:

به لعل او خط از ما بیشتر دلبستگی دارد

طمع افزونتر از دزد است اینجا پاسبانها را
«بیدل»

- در زبان دری، هفت کلمه ی: به، مه، که، بیش، کم، فزون و زیاده با این که لفظ {تر} در پایان آنها نیست، صفت تفضیلی به شمار میروند و معانی آنها، به ترتیب، عبارت است از: خوبتر، بزرگتر، کوچکتر، زیادتر، کمتر، بیشتر و زیادتر؛ اما همان گونه که میدانید، اغلب پس از اینها پسوند {تر} افزوده میشود؛ تا معنای صفت تفضیلی بدهند.

صفت عالی

که برتری یک موصوف را بر تمام موصوفها میرساند، و علامت آن «ترین» است، که به آخر کلمه علاوه میکنند؛ مانند: بهرام داناترین شاگردان است. گل سرخ زیباترین گلهاست. ویا درین بیت:

من از خوابان بسی غمهای مشکل دیده ام لیکن

غم هجران بود مشکلتَرین جمله مشکلهای
«هاللی چغتایی»

- اگر بعد از صفت عالی، جمع یا اسم جمع بیاید، آن صفت عالی را با کسره باید تلفظ کرد؛ مانند: بزرگترین شهرها، بهترین مردم.

صفت نسبی

آن است که برای نسبت دادن کسی یا چیزی به جایی، شخصی یا چیزی استعمال شود؛ مانند: مردکندهاری (اهل کندهار)، توت خنجانی (توتی که از خنجان است)، نمکین، سبزینه. و یا درین بیت:

نشاط طبع در ترک تکلف بیش مییابد

به خاک از فرش زرین طفل رنگینتر کند بازی

«بیدل»

علامات صفت نسبی

۱. {ی}، که به آخر اسم افزایند؛ مانند: تخاری، کابلی، خانگی و نمکی.
- یای نسبتی همواره به مفرد میپیوندد؛ مانند: کاویانی و پهلوانی.
۲. {ین}، که به آخر اسم افزایند؛ مانند:
- سفال - سفالین گندم - گندمین زر - زرین
۳. {ینه}، که به آخر اسم دراید؛ مانند:
- زر - زرینه پشم - پشمینه دیر - دیرینه
۴. {گان}، که به آخر اسم دراید؛ مانند: بازارگان و گروگان.
۵. {ها}ی غیرملفوظ، که به آخر اسم وعدد دراید؛ مانند: دهه، سده، هزاره، دوروزه و یک ساله.
- این {ه} غالباً در ترکیبات عددی استعمال میشود. گاهی نیز به تنهایی در غیر این مورد استعمال شده است؛ مانند: نبرده.
۶. {انه}، که به آخر اسم دراید؛ مانند:
- شجاع - شجاعانه مرد - مردانه زن - زنانه
- هنگامی که در اسمای پایان یافته با های غیرملفوظ، لفظ {انه} یا {ی} علاوه نماییم، های غیرملفوظ به {گ} تغییر شکل میدهد؛ مانند:
- بچه - بچگانه خانه - خانگی

■ نکته

گاهی دیده شده است که برخی از نویسندگان، به پایان کلمه ی «نو» - که به عنوان صفت استعمال میشود - علامت صفت نسبی «ین» را میافزایند، درحالی که این درست نیست؛ زیرا گفتیم «ین» فقط در آخر اسم درمیاید؛ یعنی برای این که اسم را تبدیل به صفت نمایند، به آخر آن «ین» میافزایند. در غیر این لزومی ندارد که علامت صفت نسبی را به آخر اسم درارند. بناءً واژه ی «نو» که صفت موصوف خود است؛ مانند: کتاب نو، سال نو، عصرنو و ... دیگر چه لزومی دارد که به آخر آن «ین» علاوه کنیم وبگوییم: کتاب نوین، سال نوین، عصرنوین و

انواع صفت از نظر ساختار

صفت از نظر ساختار به چهار دسته تقسیم میشود؛ بدین شرح:

صفت جامد

صفتی است که دران ریشه ی فعل (فعل امر بدون {ب}) و مصدر مرخم وجود نداشته باشد؛ مانند: کوچک، بزرگ، خوب. ویا درین بیت:

درچمن هم ازگزند چشم بد ایمن مباش

پرده زنبوریست آنجا دیده ی بادام را
«بیدل»

صفت مشتق

صفتی است که یکی از اجزای آن ریشه ی فعل یا مصدر مرخم باشد؛ مانند: پرستنده (که دران «پرست» وجود دارد، که ریشه ی فعل است و با اضافه کردن {ب} به اول آن، فعل حاصل میشود) و خریدار (که دران «خرید» وجود دارد، که مصدر مرخم است) ویا درین بیت:

ماه تابان است و همچون روی تو تابنده نیست

ابر باران است و همچون چشم من بارنده نیست

«امیر خسرو»

صفت ساده

صفتی است که فقط یک جزء داشته باشد؛ مانند: راست، دروغ، خوب، بد، کوچک، بزرگ. ویا درین بیت:

به خون می غلطم از اندیشه ی ناز سیه مستی

که چشم شوخ او در جام می حل کرد افیون را

«بیدل»

صفت مرکب

• صفتی است که بیش از یک جزء داشته باشد؛ مانند: سنگدل، تندرست، فرومایه، زبان دراز. ویا درین بیت:

عرق آلوده جمالی ز نظر میگذرد کز حیا چون عرقم آب ز سر میگذرد

(۱۳، ص ۲۰۵؛ ۷، ص ۲۸۰) «بیدل»

اقسام صفت مرکب

صفت مرکب دارای اقسامی است، به شرح زیر:

۱. ساخته شده از دو اسم؛ مانند: سنگدل، گلرخ، آهوچشم، ابرو کمان.
۲. ساخته شده از یک اسم و یک حرف اضافه ویک اسم دیگر؛ مانند: پا درهوا، دست اندرکار، حلقه درگوش، نیزه به دست، آب زیرکاه.
۳. ساخته شده از دو اسم یکسان؛ مانند: رنگ رنگ، شاخه شاخه، ریشه ریشه، پیچ پیچ.
۴. ساخته شده از یک اسم ویک میانوند (یا حرف اضافه) یا یک اسم همانند اولی؛ مانند: خماخم، رنگارنگ، تن به تن، دربه در، خم اندرخم.
۵. ساخته شده از یک اسم ویک میانوند ویک اسم دیگر؛ مانند: سرازیر، سرایشیب.
۶. ساخته شده از یک اسم ویک قید؛ مانند: سربالا، سرپایین.

۷. ساخته شده از یک اسم و یک میانوند (یا حرف اضافه) و یک اسم دیگر و یک صفت؛ مانند: سراپا دروغ، سربه فلک کشیده.
 ۸. ساخته شده از یک اسم و یک میانوند و دو اسم دیگر؛ مانند: سراپا گناه.
 ۹. ساخته شده از یک اسم و یک حرف ربط و یک اسم؛ مانند: گرگ و میش.
 ۱۰. ساخته شده از یک اسم و یک صفت؛ مانند: کارآگاه، دلتنگ، تندرست، سربلند.
 ۱۱. ساخته شده از یک صفت و یک اسم؛ مانند: خوشحال، ترشرو، کم هوش، سیه روی، صاحبدل، بد رفتار، چیره دست.
 ۱۲. ساخته شده از یک صفت و دو اسم با حرف ربط؛ مانند: خوش آب و رنگ، بد آب و هوا، خوش رنگ و بو.
 ۱۳. ساخته شده از دو صفت؛ مانند: نرم نرم، خوش خوش، شکسته بسته، سیاه سفید.
 ۱۴. ساخته شده از دو صفت با حرف ربط؛ مانند: چاق و چله، زرد وزار، کر و کور، سرخ و سفید.
 ۱۵. ساخته شده از قید و اسم؛ مانند: پرکار، بالادست، زبردست.
 ۱۶. ساخته شده از قید و صفت؛ مانند: دیرآشنا.
 ۱۷. ساخته شده از قید و حرف اضافه و اسم؛ مانند: پر از باد، پر از کین.
 ۱۸. ساخته شده از قید و دو اسم معطوف؛ مانند: پر آب و تاب، پر زر و زیور.
 ۱۹. ساخته شده از عدد اصلی و اسم؛ مانند: یکدل، دو رو، هزار دوست.
 ۲۰. ساخته شده از ضمیر و یک اسم؛ مانند: خودرأی، خودکامه، خودسر.
- علاوه بر آنچه برشمردیم، انواع زیاد دیگری نیز صفت مرکب را شامل میشود، که از شمارش انواع دیگر آن صرف نظر میکنیم. (۷، ص ص ۲۸۰ - ۲۸۲)

انواع صفت از نظر معنی

صفت از نظر معنی شش نوع است، که در زیر میپردازیم به توضیح آن.

صفت توصیفی

صفتی است که حالت یا چگونگی، یا یکی از خصوصیات اسم؛ مانند: شکل، رنگ، مزه، اندازه، وضعیت و یا امثال اینها را بیان کند؛ مانند: سیب ترش خریدم، که صفت «ترش» بیان کننده ی مزه است. و یا درین بیت:

وضع خמוש ما ز سخن دلنشینتر است با تیراحتیاج ندارد کمان ما

«بیدل»

که صفت «خמוש» بیان کننده ی حالت است.

• معمولاً از پیوستن پسوند های زیر با برخی از کلمات دیگر، صفت توصیفی حاصل میشود.

۱. آگین؛ مانند: خشم آگین، زهر آگین، شرم آگین؛
۲. الف؛ مانند: بینا، دانا، گویا، گیرا، شنوا؛
۳. انه؛ مانند: شجاعانه، ناشیانه، مستانه، شاعرانه، مردانه، دزدانه؛
۴. اک؛ مانند: پوشاک، خوراک، سوزاک؛
۵. باره؛ مانند: زنباره، غلامباره، شکمباره ؛
۶. پاره؛ مانند: ماهپاره، خمپاره، شکرپاره، کاغذپاره، نورپاره ؛
۷. تر؛ مانند: بهتر، کوچکتر، گرانتر، رساتر، لاغرتر، خُردتر؛
۸. ترین؛ مانند: نازکترین، لایقترین، بیشترین، سردترین، برترین؛
۹. دار؛ مانند: کتابدار، تفنگدار، سرایدار، سردار، سرمایه دار، کاردار؛
۱۰. سیر؛ مانند: گرمسیر، مشکسیر، سردسیر؛
۱۱. گان؛ مانند: خدایگان، شایگان، گروگان، بازرگان، ناوگان؛
۱۲. مند؛ مانند: هدفمند، هوشمند، سالمند، کارمند، هنرمند، خردمند؛
۱۳. ناک؛ مانند: خشمناک، بیمناک، تابناک، خطرناک، دردناک؛

۱۴. ور؛ مانند: نامور، دانشور، گنجور، مزدور، پیشه ور، هنرور؛
 ۱۵. ین؛ مانند: نمکین، سفالین، آهنین، نورین، بلورین، مرمیرین؛
 ۱۶. ینه؛ مانند: پشمینه، گنجینه، سفالینه، سبزینه، پارینه، دیرینه؛
 ۱۷. ی؛ مانند: آسمانی، دینی، زابلی، کندهاری، کاغذی، خانگی؛ (۸، ص ۱۸۶)

صفت اشاری

هرگاه کلمات این، آن، همین و همان پیش از اسم بیایند، صفت اشاری اند (۱۳، ص ۲۰۸). و آن عبارت از صفتی است که با آن به موصوف اشاره میشود؛ مانند: آن درخت شکست. صفت «آن» بیان کننده ی درخت دوری است. ویا درین بیت:

نیست یک صاحبنفس کز وی دلی روشن شود

این زمان تأثیر اگر دارد دم آهنگراست

«بیدل»

صفت «این» بیانگر اشاره است، و آن هم اشاره به زمانی که دم آهنگر تأثیر دارد. (۵، ص ۱۷۹؛ ۱۳، ص ۲۰۸)

صفت پرسشی

هرگاه کلمه های کدام، چه، چند، چندمین، چگونه، چه نوع، چه طور و امثال اینها قبل از اسمی به کار روند و پرسشی را مطرح کنند، صفت پرسشی نامیده میشوند (۱۳، ص ۲۰۸). و آن صفتی است که با آن از نوع یا چگونگی یا شماره ی موصوف پرسش میشود؛ مانند: کدام کتاب را خریدی؟ که «کدام» پرسش است، از نوع کتاب. و یا چند قلم داری؟ که صفت «چند» پرسش است، از شماره ی قلم. ویا درین بیت:

تا به کی درتند باد دشت رنگین خیال

چون کبوتر پر زخم درحسرت کاشانه یی

که صفت «کی» پرسش است، از زمان پر زدن. «فرخاری»

صفت مبهم

اگر کلمات هر، همه، هیچ، چند و امثال اینها قبل از اسم بیایند، صفت مبهم نامیده میشوند (۱۳، ص ۲۰۸). و آن صفتی است که نوع یا چگونگی یا شماره ی موصوف را با ایهام و به طور نا معین بیان میکند؛ مانند: چند کتاب خریدم. که صفت «چند» بیان کننده ی شماره ی مبهم و نا معین «کتاب» است. ویا درین بیت:

بلند و پست خار راه عجز ما نمی گردد

به پهلوی قطع سازد سایه چندین کوه و صحرا را
«بیدل»

که صفت «چندین» بیان کننده ی تعداد نا معینی از کوه و صحراست.

■ کلمه ی «اند» صفت مبهم است و از سه تا نه را میرساند؛ مانند: بیست و اند سال، چهل و اند روز. و یا درین بیت:

چو نومید شد او ز چرخ بلند بشد سالیانش به هفتاد و اند

«فردوسی»

صفت تعجبی

هرگاه کلمات چه، عجب، چگونه، چقدر، چطور و امثال اینها پیش از اسم بیایند و مفهوم شدت و کثرت و تحسین یا تعجب را به آن بیفزایند، صفت تعجبی نامیده میشوند؛ مانند: چه مردم شجاعی، چقدر زن باتقوایی (۱۳، ص ۲۰۹). ویا درین بیت:

به دست و تیغ کسی خون من حنا بسته است

به خیرتم که عجب تهمت بجا بسته است

● صفتهای تعجبی، اسم را نکره میسازند. «بیدل»

● معمولاً اگر فعل جمله، فعل ربطی باشد، درین گونه موارد آن را حذف میکنند؛ مانند: چه شب باصفایی! به جای «چه شب باصفایی است یا چه شب باصفایی

بود.» (۷، ص ۲۹۶)

صفت عددی

صفتی است که شماره، مقدار و یا ترتیب اسم را بیان کند؛ مانند: خانه ی او در طبقه ی دوم است. صفت «دوم» بیان کننده ی ترتیب «طبقه» است. و یا درین بیت:

زلزل او به خیالم خیال بوسه گذشت هزار لب به عرق دادم از جواب حیا
«بیدل»

صفت عددی دارای اقسامی است به شرح زیر:

صفت عددی اصلی

این صفات به دو دسته ی ساده و مرکب تقسیم میشوند.

۱. ساده؛ مانند: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، بیست، سی، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد، نود، صد، هزار، میلیون، میلیارد.
۲. صفات اصلی مرکب، با ترکیب صفات اصلی ساده ساخته میشوند؛ مانند: چهارده، بیست و پنج، صد و یک، چهارصد، هفتصد.
- موصوف در صفات عددی اصلی مفرد است؛ مانند: پنج روز، شش کتاب، هشت سال؛ اما در زمان قدیم گاهی موصوف به صورت جمع به کار میرفته است؛ مانند: چهار ارکان، هفت برادران، چهل دختران. و یا درین بیت:
شمسه ی نه مسند هفت اختران ختم رسل خاتم پیغمبران

«نظامی»

صفت عددی ترتیبی

صفتی است که مرتبه یا ترتیب موصوف را بیان کند؛ مانند: صف چهارم، نفر پنجم، درس هشتم. و یا درین بیت:
چنان به لذت نفسی که گرشود ممکن

به حرص حس ششم در فزایی اندر پنج

«امیرخسرو»

برای ساختن صفات ترتیبی، به آخر صفات اصلی حرف {م} میافزایند؛ مانند:

چهار + م = چهارم شش + م = ششم

• اگر بخواهند صفت ترتیبی را پیش از موصوفش بیاورند، به آخر آن «ین» علاوه میکنند؛ مانند: چهارمین سال، به جای چهارم. درین مورد، چهارمین را «صفت مقلوب» گویند.

• صفت ترتیبی مختوم به «ین» را هم قبل و هم بعد از موصوفش میتوان آورد؛ مانند: روزنخستین / نخستین روز، درس پنجمین / پنجمین درس.

• در بعضی موارد میتوان بدون علاوه کردن «ین» صفت ترتیبی را قبل از موصوفش ذکر کرد؛ مانند: اول روز، سوم شخص، اول نمره.

صفت کسری

صفت کسری برای بیان کردن قسمتی از کل موصوف خود به کار میرود؛ مانند: پنج یک خانه، یک پنجم خانه، پنج درصد خانه.

• کلمات نیم و نیمه از زبان دری و نصف، نصفه، ثلث و ربع از زبان عربی نیز به جای صفت کسری به کار میروند.

• گاهی ترکیب «صد درصد» به صورت قید به کار میرود؛ مانند: این حرف صد درصد درست است.

صفت توزیعی

صفت توزیعی راهنگامی به کار میبریم که بخواهیم چیزی یا افرادی را به طور مساوی تقسیم کنیم؛ مانند:

0 شاگردان چهار - چهار وارد میدان شدند.

0 شاگردان چهار به چهار وارد میدان شدند.

0 شاگردان چهار نفر - چهار نفر وارد میدان شدند.

0 آن سیبها را نصف - نصف کردند. (۱۳، صص ۲۱۱ - ۲۱۴)

ترکیب صفت

۱. درصفت‌های مختوم با {ان}، هرگاه صفت مکرر شود، غالباً علامت صفت اول را حذف میکنند؛ مانند: لرزلرزان، خند خندان، جنب جنبان و پرس پرسان؛ که دراصل: لرزان لرزان، خندان خندان، جنبان جنبان و پرسان پرسان بوده است.
۲. گاهی صفت، مرکب از دو اسم است و تشبیه را میرساند؛ مانند: گلرنگ و مشکموی.
۳. گاهی صفت از دو اسم ترکیب شود؛ مانند: هنرپیشه و جفا پیشه.
۴. گاهی صفت از اسم و صفت ترکیب شود؛ مانند: تنگدل و دل آزرده.
۵. گاهی صفت از دو اسم، با اضافه ی بعضی از حروف ترکیب شود؛ مانند: نیزه به دست و تفنگ به دست.
۶. از ترکیب اسم با پسوندهای زیر، صفات فاعلی حاصل آید:
 - {بان}؛ مانند: دربان و مرزبان؛
 - {بر}؛ مانند: مزد بر و رنجبر؛
 - {ور}؛ مانند: مزدور و رنجور؛
 - {گر}؛ مانند: آهنگر و مسگر؛
 - {گیر}؛ مانند: راهگیر و دزدگیر؛
 - {باز}؛ مانند: ریسمانباز و چترباز.
۷. گاهی صفت ترکیبی، از اسم مفعول و اسم دیگری حاصل آید؛ مانند: آسوده خیال و افسرده دل.
۸. گاهی از قید و یک صفت فاعلی و حذف نشانه ی « نده » حاصل آید؛ مانند: گردن فراز، دیرجوش، کامجوی و پیشگوی، که دراصل: گردن فرازنده، دیرجوشنده، کامجوینده و پیش گوینده بوده اند.
۹. گاهی از دو اسم پیهم پدید آید؛ مانند: گرہ گرہ، مشت مشت و لخت لخت.

۱۰. گاهی از اسمی با اسم مفعول ساخته میشود؛ مانند: حافظ - دلسوخته و راز سربسته.

۱۱. گاهی از دو صفت مکرر حاصل آید؛ مانند: نرم نرم و پاره پاره.

طرز استعمال صفت

اصولاً باید صفت، پس از موصوف نوشته شود؛ اما گاهی در عمل، خلاف این قاعده رفتار میشود، یعنی صفت قبل از موصوف نوشته میشود. درین صورت آن را «صفت مقدم» گویند؛ مانند: نیکمرد، شجاع زن، عزیز بیننده، زرد آلو، شوخ چشم و سیه مژگان، که در اصل (به ترتیب) : مرد نیک، زن شجاع، بیننده ی عزیز، آلوی زرد، چشم شوخ و مژگان سیه بوده اند. و یا درین بیت:

به کنج ابروی دلدار خال فتنه کمین

سیاه پوش سیه خانه ایست گوشه نشین
«بیدل»

- باید توجه داشت که این نوع استعمال صفت بیشتر در شعرو برحسب ضرورت شعری انجام مییابد.

قواعد نوشتار صفت

▪ صفت پیش از موصوف

۱. میان موصوف و صفت، کسره یی وجود ندارد؛ مانند: نیکمرد، خوشبوی، نیلگون پرده.
۲. هرگاه موصوفی دارای چند صفت باشد، میتوان آن را به یکی از سه طریقه ی زیر نوشت:

(۱) صفات را پس از موصوف به شکل اضافه آورند؛ مانند:

خداوند بخشنده ی دستگیر کریم خطا بخش و پوزش پذیر

« سعدی »

(۲) صفات را به هم عطف نمایند؛ مانند:

یکی پهلوانیست گُرد و دَلیر به تن ژنده پیل و به دل نره شیر

« فردوسی »

(۳) بعضی صفات را پیش از موصوف و برخی را پس از آن آورند؛ مانند:

فرزند تو این تیره تن خامش خاکبست پاکیزه خرد نیست نه این جوهر گویا

« ناصر خسرو »

۳. هرگاه صفت و موصوف متعدد باشد، میتوان به یکی از دو طریق زیر، آن را به کار گرفت:

(۱) آن که هر صفتی با موصوف خود ذکر شود؛ مانند:

به جان و سرشاه سوگند خورد به روز سپید و شب لاجورد

« فردوسی »

(۲) موصوفها مقدم آیند و صفات پس از آنها ذکر شوند؛ مانند: خانه و باغ

خوب و زیبا برای پرورش تن ضروریست، که «خانه» و «باغ» موصوف، و «خوب» و «زیبا» صفتهای آنان است؛ هر دو صفت ممکن است به هر دو موصوف راجع شود، و یا آن که هر صفتی به یکی از موصوفها تعلق گیرد؛ مانند:

دریای سخنها سخن خوب خداست پرگوهر و پرلؤلؤ و ارزنده و زیبا

« ناصر خسرو »

« ارزنده » و « زیبا » میتواند صفت برای هریک از «گوهر» و «لؤلؤ» باشد، و یا «ارزنده» صفت «گوهر» و «زیبا» صفت «لؤلؤ» باشد.

۴. ممکن است یک صفت دارای دو موصوف باشد؛ مانند:

گاوان و خران باربردار به زادمیان مردم آزار «سعدی»

که «باربردار» صفت «گاوان» و «خر» است.

۵. هرگاه بخواهند موصوف را اضافه کنند، صفت را می آورند و پس از آن عمل

اضافه را انجام میدهند؛ مانند: کوشش چند ساله ی او، تیغ تیزدهر؛ ولی در بعضی مواقع اضافه را بر وصف مقدم داشته اند؛ مانند:

پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند

« سعدی »

که « ناقص عقل » صفت « پسران » است، و پس از اضافه آمده است.

۶. هرگاه مقصود، تعداد شمردن اوصاف باشد، آنها را به هم عطف نمی کنند؛ مانند: « دستورگفت: شنیدم که وقتی، مردی بود جوانمرد پیشه، مهمان پذیر، عنانگیر، کیسه پرداز، غریب نواز ... »

۷. هرگاه صفات منادی باشند، غالباً آنها را به هم عطف نمی کنند؛ مانند:

دریغا گوا شیردل رستما فروزنده ی تخمه ی نیرما

گوا شیرگیرا، یلا، مهترا دلاور جهانگیر کند آورا

« فردوسی »

۸. از جمله ی ضمائر، ضمیر {من} موصوف و مضاف واقع میشود؛ مانند:

هردمش با من دلسوخته لطفی دگراست

این گدا بین که چه شایسته ی انعام افتاد

« حافظ »

▪ صفت پس از موصوف

۱. صفت و موصوف به شکل اضافه استعمال میشود، و برحرف آخر موصوف

کسره ی اضافه افزایند؛ مانند: زبان سرخ، سرسبز میدهد برباد، ویا درین ایبات:

پیری ز پر افشانی فرصت خبرم کرد شد موی سپید آب به غربال نمودن

« بیدل »



تا شود روشن سواد کلبه ی تاریک من

میگذارد چشم روزن عینک از گلجامها

« بیدل »

• در ادبیات معاصر دری، بیشتر صفت توصیفی پس از اسم می آید؛ مانند: مرد زورمند، پسر مهربان، گدای کور و...؛ اما در ادبیات قدیم دری - به ویژه در شعر -

صفت توصیفی، درموارد زیاد مقدم بر موصوف قرار می‌گرفته، و درین حال کسره ی اضافه وجود نداشته؛ مانند: فردوسی بزرگمردی بود و نیکو سخنی گفتی.

• همچنان باید به خاطر داشت، که صفت عددی نیز در ادبیات امروزی در ی پس از اسم قرار می‌گیرد؛ مانند: دکان ما در کوچه ی هفتم است. و یا: ترانه ی دوم راجع به مادر بود.

• در نظم و نثر کهن دری، گاهی صفت ترتیبی را پیش از اسم مینوشته اند؛ مانند: سوم روز آهنگ پیکار بود.

• چنان که پیش ازین نیز تذکر دادیم، صفت ترتیبی که با پسوند «ین» به کار می‌رود، گاهی پیش از اسم و گاهی پس از آن قرار می‌گیرد؛ مانند:

دفتر چهارمین چهارمین دفتر
کتاب هشتمین هشتمین کتاب (۵)

مطابقت صفت و موصوف

در زبان دری صفت با موصوف، از لحاظ جمع بستن و افراد مطابقت نمی کند؛ مانند: زن زیبا - زنان زیبا / مرد دانشمند - مردان دانشمند. و نمی توانیم مثلاً بگوییم و یا بنویسیم: زنان زیبا یان و مردان دانشمندان.

نکته ی دیگر این که در زبان دری، صفت برای موصوف مذکر و مؤنث به طور یکسان به کار می‌رود؛ مانند: مرد دانا، زن دانا، پسر هوشیار، دختر هوشیار.

صفت و موصوف عربی در زبان دری

در زبان عربی، صفت و موصوف همیشه در تذکیر و تأنیث و افراد و جمع مطابقت میکنند. یعنی اگر موصوف مذکر باشد، صفت نیز باید به شکل مذکر نوشته و خوانده شود و اگر موصوف مؤنث باشد، صفت نیز مؤنث می آید. همچنان اگر موصوف جمع باشد، صفت نیز با صیغه ی جمع نوشته و خوانده میشود و اگر موصوف مفرد باشد، باز هم صفت را باید مفرد نوشت و خواند؛ مانند:

- 0 معلمة جميلة (مفرد مونث)
 - 0 معلمات جميلات (جمع مونث)
 - 0 شاعر بغدادی (مفرد مذکر)
 - 0 شعراء بغدادیون (جمع مذکر)
- اما اگر موصوف جمع و بیجان باشد، دران صورت صرف نظر از مذکر یا مونث بودن شان، صفت آنها همیشه به شکل مفرد مونث نوشته و خوانده میشود؛ مانند:
- 0 حکایات عجیبة (که حکایات جمع مونث است و صفت آن مفرد مونث)
 - 0 مکاتب كبيرة (که مکاتب جمع مذکر است و صفت آن مفرد مونث)

در زبان دری

- قواعدی را که در بالا ذکر کردیم، ویژه ی زبان عربیست. در واژه ها و ترکیبات مستعمل در زبان دری نمی توان عین همین قواعد را تطبیق کرد؛ زیرا:
- در زبان سهل و سلیس دری دسته بندی واژه ها به شکل مذکر و مونث وجود ندارد. بناءً با همه ی واژه ها و ترکیبات گوناگون دستوری به صورت یکسان معامله صورت میگیرد.
 - صفت و موصوف در زبان دری مطابقت نمی کنند؛ یعنی صرف نظر از مفرد یا جمع بودن موصوف، صفت همیشه به شکل مفرد می آید؛ مانند: دختران زیبا، مردان تنومند، داستانهای دنباله دار. که نمی توانیم بگوییم و یا بنویسیم: دختران زیباییان، مردان تنومندان و داستانهای دنباله داران.
- بنابراین واژه های عربی الاصل و مستعمل در زبان دری، اگر در جمله های زبان ما به حیث موصوف قرار میگیرند، صرف نظر از خصوصیات دیگرشان، صفتهای شان باید همیشه به صورت مفرد بیاید. و اگر صفت نیز واژه ی عربی باشد، نشانه ی تأیید عربی را باید از پایان آنها حذف نمود؛ مانند:

درست

اماکن مقدس

مناصب عالی

جراثیم مضر

عواید حاصل

مجالس علمی

احزاب مؤتلف

اوضاع جاری

شواهد موجود

صدمات وارد

محکمه ی عالی

منطقه ی ممنوع

مکتب ابتدایی

شعبه ی اجرایی

نادرست

اماکن مقدسه

مناصب عالیہ

جراثیم مضرہ

عوائد حاصلہ

مجالس علمیه

احزاب مؤتلفہ

اوضاع جاریہ

شواهد موجودہ

صدمات واردہ

محکمه ی عالیہ

منطقه ی ممنوعہ

مکتب ابتدائیه

شعبه ی اجرائیه

- همچنان اگر موصوف و منسوب واژه های عربی نباشند، نوشتن نشانه ی تأیید عربی در پایان صفت و منسوب الیه آنان به هیچ وجه جایز نیست؛ مانند:

درست

مکروبهای مفید

لیسه ی حبیبی

لیسه ی امانی

نادرست

مکروبهای مفیده

لیسه ی حبیبیه

لیسه ی امانیه

(۸، صص ۱۱۵ - ۱۱۸)

پیوستن یای نکره به صفت وموصوف

یای نکره مخصوص موصوف است و از قدیم نیز چنین بوده است؛ مانند: « درویشی مجرد به گوشه یی نشسته بود. (گلستان) »؛ ولی در نوشته های امروزی اغلب پسوند صفت قرار میگیرد؛ مانند: زن جوانی را دیدم. ازین دوشیوه، آنجا که {ی} به موصوف میپیوندد، درست است؛ زیرا اگریای نکره را به صفت پیوند دهیم، اغلب دچار اشتباه میشویم؛ مانند: دختر بزرگی را دیدم. درین مثال معلوم نیست، که دختری مسن را دیده ایم، یا دختر مرد بزرگی را. نتیجه آن که برای دوری از اشتباه، بهتر است یای نکره را به آخر موصوف علاوه نماییم. (۶، ص ۴۴)

شناخت صفت

راهی که برای تشخیص صفت وجود دارد، این است که قبل ازان اسمی قرار دهیم و پس ازان کلمه ی « است » را. یعنی درحقیقت آن را مسند قرار دهیم، درین صورت اگر جمله ی درستی به وجود آید، آن کلمه راصفت یا حداقل اسمی دارای حالت وصفی میدانیم؛ مثلاً کلمه ی « خوب » مسلماً صفت است؛ زیرا اگر قبل ازان کلمه ی « احمد » و پس ازان کلمه ی « است » را قرار دهیم، جمله ی درست؛ یعنی « احمد خوب است » به وجود می آید. اما این کار را درباره ی کلمه یی، مانند « پسر » نیز میتوانیم انجام دهیم؛ یعنی قبل ازان کلمه ی « بچه » و پس ازان کلمه ی « است » را قرار دهیم و جمله یی درست؛ یعنی « پسر بچه است » به وجود می آید؛ ولی کلمه ی پسر صفت نیست؛ بلکه اسمی است با معنای وصفی. بعضی علامت صفت را چنین میپندارند که بتوان پس ازان کلمه ی « تر » افزود؛ ولی این کار را فقط در مورد صفاتی میتوان انجام داد که قابل تفضیل باشند؛ مثلاً: مرده تر و آموزگارتر و امثال آن نمی توان گفت.

راه دیگری که برای تشخیص صفت وجود دارد، این است که نتوانیم آن را درجمله جمع ببندیم ویا اگر چنین کردیم، جمله تغییرمعنی بدهد؛ مانند: هوای سرد برای تو ضرر دارد. فکرعالی باعث ترقی او شده است. باغ بزرگ او را دیده ام. که نمی توان گفت: هوای سردها و فکرعالیان و باغ بزرگها یا بزرگان. بعضی از اوقات آن قدر صفت و اسم به هم نزدیک اند که ازین راهها نیز نمی توان آنها را ازهم تفکیک نمود؛ مانند: فکرجوان دنیای ما را احاطه کرده است، که «جوان» درین جمله هم ممکن است صفت حساب شود وهم صفت به جای اسم و جمع بستن آن نیز به جمله لطمه یی نمی زند؛ چون جمله درحالت ابهام است. (۷، صص ۲۶۰ - ۲۶۱)

فعل

فعل چیست

فعل یا کنش، در لغت به معنای کارکردن است و در اصطلاح بر انجام کاری در یکی از سه زمان (گذشته، حال و آینده) دلالت میکند؛ مانند: اناهیتا سفر کرد، پرویز سفر میکند، مژگان به سفر خواهد رفت.

هر فعل دارای سه شخص است: ۱- متکلم؛ ۲- مخاطب؛ ۳- غایب؛ که یا مفرد اند و یا جمع؛ مانند:

مفرد متکلم	رفتم	جمع متکلم	رفتیم
مفرد مخاطب	رفتی	جمع مخاطب	رفتید
مفرد غایب	رفت	جمع غایب	رفتند

انواع فعل

در زبان دری، فعل انواعی دارد به شرح زیر:

فعل معلوم

فعلی را گویند که فاعل آن معلوم باشد، مانند:

بهرام کتاب را آورد، که «بهرام» فاعل، «کتاب» مفعول است. و یا درین بیت:

لبت درخنده گوهر ریزد از آغوش برگ گل

رخت گاه عرق از آفتاب اختر برون آرد

«بیدل»

فعل مجهول

فعلی است که فاعل آن مجهول و نا معلوم باشد؛ مانند: کتاب آورده شد، که معلوم نیست، کتاب توسط چه کسی آورده شده است. و یا درین بیت:

آب خورشید و مه اکنون برده شد کو بفروخت
درخم زلف از برای عاشقان قندیل را

فعل لازمی

آن است که به مفعول احتیاج ندارد؛ مانند: پروین آمد، باران بارید. که «پروین و باران» فاعل هستند و «آمد و بارید» فعل. و یا درین بیت:

عمر رفت و دامن نومیدی از دستم نرفت
ناز بسیار است برمن بخت واژون مرا

فعل متعدی

به فعلی گفته میشود که علاوه بر فاعل، به مفعول نیز احتیاج دارد؛ مانند: پروین کتاب را آورد، که «پروین» فاعل، «کتاب» مفعول بیواسطه و «آورد» فعل متعدی است. و یا درین بیت:

بیدل این دنیا نه امروز امتحانگاه است و بس
تا جهان باقیست زن می آزماید مرد را

طریقه ی تبدیل فعل لازمی به فعل متعدی

اگر به آخر صیغه ی امر فعل لازمی، لفظ { اند } یا { انید } و سپس یکی از ضمائر فاعلی را علاوه کنیم، فعل متعدی به وجود می آید؛ مانند:

$$O \quad \text{خند} + \text{اند} + م = \text{خنداندم}$$

$$O \quad \text{خند} + \text{انید} + م = \text{خندانیدم}$$

- باید یاد آورد که این قاعده کلیت ندارد؛ یعنی نمی توانیم همه افعال لازمی را با تطبیق این قاعده متعدی بسازیم؛ بلکه بیشتر متعلق به سماع از اهل زبان است.

- برخی از افعال متعدی نیز به طریق فوق دوباره متعدی میشوند؛ ولی درین صورت علاوه بر مفعول بیواسطه به متمم یا مفعول با واسطه نیز نیاز دارند؛ مانند: نجیبه غذا را به احمد خوراند.

0 نجیبه = فاعل

0 غذا را = مفعول بیواسطه

0 احمد = متمم یا مفعول با واسطه

0 خوراند = فعل

- بعضی از افعال؛ مانند: شکستن و سوختن، هم به صورت لازم به کار میروند و هم به صورت متعدی؛ مانند:

0 شیشه شکست = فعل لازمی

0 احمد شیشه را شکست = فعل متعدی (۱۳، ص ۱۴۶)

افعال معین

افعال معین یا کمکی، آنهایی هستند که هم خود شان به تنهایی صرف شوند و هم به کمک آنها سایر افعال صرف میشود. مصادر آنها عبارت است از: خواستن، شدن، توانستن، بایستن و شایستن، که افعال: خواسته بودم، شده بود، توانسته بود، باید بروم، شاید بیاید و امثال اینها، ازان ساخته میشود. و یا درین بیت:

از درد نارسایی پرواز ما می‌پرس

چون نی گره شده است به صد جا فغان ما

«بیدل»

فعل تام

آن است که همه زمانهای آن صرف شود؛ مانند:

فعل	نوع	فعل	نوع
دید	ماضی مطلق	دیده ام	ماضی نقلی
دیده بودم	ماضی بعید	دیده شد	ماضی مجهول
میدیدم	ماضی استمراری	ببین	فعل امر
میبینم	مضارع	خواهم دید	مستقبل

فعل ناقص

فعلی است که فقط معدودی از زمانهای آن صرف گردد و آن هم نه تمام صیغه ها؛ بلکه یکی؛ مانند:

از مصدر «بایستن» فقط «باید و میبایست» صرف میشود، و از مصدر «شایستن» نیز «شاید» و «بشاییم؛ یعنی: شایسته باشیم. که البته اکنون مورد استعمال ندارد» صرف شده است. و یا درین بیت:

خاطر از هرگونه مطلب جمع باید داشتن

نیست فارغ فضل حق از شغل سامان شما

«بیدل»

فعل با قاعده

فعل با قاعده یا قیاسی آن است، که هنگام تصریف تغییراتی دران رو نما میگردد؛ اما این تغییرات مطابق بر قاعده و دستور است؛ مانند:

- سوختن ← میسوزم و بسوز
- افروختن ← میافروزم و افروز
- انداختن ← میاندازم و انداز

و یا درین بیت:

بسیار زخم هست که خاک است مرهمش

نتوان به رشته دوخت دهان دریده را

«صائب»

فعل بیقاعده

فعل بیقاعده یا سماعی، فعلی است که برخلاف فعل با قاعده، تغییرات آن مطابق بر قاعده و دستور حاصل نمی شود؛ مانند:

• گسستن ← می‌گسلم، بگسل

• نشستن ← مینشینم، بنشین

• گفتن ← می‌گویم، بگو

• خفتن ← می‌خوابم، بخواب

ملاحظه میشود، که درسه فعل «سوختن، افروختن و انداختن» - که به «ختن» ختم میشوند - تغییرات طبق قاعده یی بوده و {خ} تبدیل به {ز} میشود؛ ولی درافعال «گسستن» و «نشستن» - که هردو به «ستن» ختم میشوند - تغییرات طبق قاعده و دستور نیست. زمانی {ل} بگسل و زمانی {ن} بنشین به نظر می آید. و یا درین بیت:

به سوزنی که دهانها بدوخت در رمضان بیا بدوز دهانم که سیرم از گفتار

«مولانا»

فعل امر

امر در لغت معانی مختلف دارد، از جمله «طلب و خواستن» است و در اصطلاح، فعل امر فعلی است که طلب کاری را میرساند؛ یعنی هرگاه از کسی انجام عملی را بخواهیم، فعلی که استعمال میکنیم فعل امر است؛ مانند: برو، بزن، بنشین، بخور. و یا درین بیت:

دست از دنیا بدار و دامن آهی بگیر تا بدانی همچو بیدل قدر دار و گیر را
«بیدل»

در زبان دری، صیغه هایی که برای فعل امر در نظر میگیرند، معمولاً سه است: بزن، بزنی، بزنند؛ یعنی: آنچه در محاورات استعمال میشود، همین سه صیغه است؛ اما اصولاً صیغه های امر شش است:

بزن بزنم بزند بزنیم بزنی بزنند

● گاهی حرف {ب} را از آغاز فعل امر حذف میکنند؛ مانند: بین و شنو، که در اصل بین و بشنو بوده اند. ویا درین بیت:

هرکه فریاد رس روز مصیبت خواهد گو درایام سلامت به جوانمردی کوش
« سعدی »

● گاهی به جای {ب}، لفظ {می} بر سر فعل امر قرار میگیرد؛ مانند: میرو، میدان، میخواه. ویا درین بیت:

چند روزی به صبوری میکوش باده ی تلخ صبوری مینوش

« جامی »

فعل نهی

نهی در لغت به معنای بازداشتن کسی از کاری است، و در اصطلاح دستور زبان، فعل نهی به فعلی گفته میشود که به موجب آن کسی را از کاری منع کنیم؛ مانند: مزن، مخور، مرو، بخوان و....

برای ساختن فعل نهی، کافست که {ب} فعل امر را به {م} تبدیل کنیم. البته امروز به جای {م} به غلط {ن} میگذارند که خلاف دستور است؛ مانند: زن، نخور، نرو، نخوان و...؛ زیرا {ن} علامت نفی است نه علامت نهی؛ مانند: نمیزنم، نمیرود، نمیخورد و...، که فعل درین مثالها نفی است. ویا دردو بیت زیر که مثال اولی فعل نهی است و مثال دومی نفی:

مزن بر سری تا توان دست زور که روزی بیایش در افتی چو مور

« سعدی »

* * *

به درویشی غنیمت دار عیش بی کلاهی را

که غیر از درد دوش و گردن از افسر نمی خیزد

« بیدل »

فعل ربطی

در زبان دری، فعلهایی که از مصادر « استن، بودن، شدن، گشتن و گردیدن » ساخته میشوند، افعال ربطی نامیده میشوند. این افعال را ازین جهت ربطی

میگویند که مسند و مسند الیه را به یکدیگر ربط میدهند؛ مثلاً در جمله ی: « احمد شجاع است.» احمد: مسند الیه، شجاع: مسند و است: فعل ربطی میباشد؛ زیرا صفت شجاعت را به علی مربوط ساخته است. ویا درین بیت:

از اشک توان محرم رسوایی ما شد شبیم همه جا آینه دار است سحر را
« بیدل »

برای روشن شدن مطلب، فعل «است» را از جمله ی « احمد شجاع است.» حذف کنید، دیده میشود آنچه که باقی مانده، مفهومی را به ذهن القا نمی کند:
« احمد شجاع »

در جمله ی « هوا گرم شد.» گرم شدن به هوا نسبت داده شده و فعل « شد» این نسبت و رابطه یی را که برقرار شده، بیان میکند. فعلهای گشتن و گردیدن هم وقتی فعل ربطی باشند، با « شدن» دارای یک معنی اند.
هوا گرم شد. هوا گرم گشت. هوا گرم گردید.

● فعل « هست » (از مصدر {هستن}) چون همیشه به معنای « وجود داشتن » به کار برده میشود و معنای تأکید را میرساند؛ از جمله ی افعال ربطی به شمار نمی آید؛ مانند: محمود درخانه هست.

● اگر « گشتن و گردیدن » به معنای گردش کردن، چرخیدن و دور زدن به کار روند، دیگر فعل ربطی نیستند؛ مانند: همه جارا گشتیم، او را نیافتیم.

● اگر « شدن » به معنای رفتن باشد، دیگر فعل ربطی نیست؛ مانند:

شد غلامی که آب جوی آرد آب جوی آمد و غلام ببرد

(۱۳ ، صص ۵۷ - ۵۸) « سعدی »

فرق بین « است » و « هست »

پیش از همه باید گفت که «هست» خود یک فعل مستقل است، از مصدر «هستن»، به معنای « وجود داشتن » و بنابرین، به تنهایی قابل استفاده است؛ ولی «است» فقط یک رابطه است در جملات اسنادی و اسناد دادن چیزی به چیزی

دیگر را نشان می‌دهد؛ مثلاً ما می‌گوییم «خدا هست.»؛ یعنی «خدا وجود دارد.» و این جمله کامل است. فعل و فاعل خود را دارد؛ اما اگر بگوییم «خدا است.» عبارت ناقص به نظر می‌آید و این پرسش را به میان میکشد که، خدا چه چیزی است؟ یاد رکیز است؟ اینجا مثلاً باید گفت «خدا کریم است.» یا «خدا با ما است.» از سوی دیگر، «هست» بر وجود چیزی دلالت میکند و «است» بر چگونگی آن. وقتی می‌گوییم «آب هست.» یعنی اینجا آب وجود دارد؛ اما وقتی می‌گوییم «آب سرد است.» دیگر بحث از وجود آب نیست، از چگونگی آن است؛ اما این قضیه گاهی کمی پیچیده میشود، وقتی که از عبارت، هم وجود چیزی را بتوان استنباط کرد و هم چگونگی آن را. به راستی کدام یک از این دو عبارت درست است؟ «آب در کوزه هست.» یا «آب در کوزه است.» به واقع هر دو عبارت درست است؛ ولی هریک در جای خود و معنای خود. در جمله ی «آب در کوزه هست.» هدف این است که وجود آب را روشن کنیم. گویا کسی صرف بودن یا نبودن آن را از ما پرسیده است و ما به این پرسش پاسخ می‌دهیم که «در کوزه، آب هست؟» یعنی «آب وجود دارد؟»؛ اما وقتی می‌گوییم «آب در کوزه است.» به واقع موقعیت آب را روشن میکنیم و به این پرسش پاسخ می‌دهیم که «آب در کجاست؟» گویا پرسشگر خود میداند که آبی در کار هست. میخواهد بداند آن آب در کجاست. پس وجود و عدم در کار نیست؛ بلکه چگونگی یا موقعیت مهم است. اینجا است که «است» به کار می‌آید. (۹)

فعل ماضی

فعلی را ماضی می‌گویند، که برانجام عملی یا وقوع حالتی در زمان گذشته دلالت کند؛ مانند: رفت، گفت، خورد. و یا درین بیت:

آن مطلب نایاب که هرگز نتوان یافت

دامان گلی بود که دوش از کف من رفت

«بیدل»

انواع فعل ماضی

فعل ماضی پنج نوع است، به شرح زیر:

ماضی مطلق

ماضی مطلق یا ساده که بر انجام کاری در زمان گذشته ی نا معین و نامحدود دلالت میکند؛ مانند: خوردم و گفتم، که معلوم نیست عمل خوردن و گفتن در زمان گذشته ی دور اتفاق افتاده یا در گذشته ی نزدیک. ویا درین بیت:

مطلعی سر زد ز فکرم در کمینگاه خیال بیخبر رفتم ز خود پنداشتم دلبهر رسید

« بیدل »

شش صیغه ی فعل ماضی مطلق، به شرح زیر است:

از مصدر « خوردن »			
مفرد متکلم	خوردم	جمع متکلم	خوردیم
مفرد مخاطب	خوردی	جمع مخاطب	خوردید
مفرد غایب	خورد	جمع غایب	خوردند

ماضی نقلی یا قریب

چنانچه از نامش پیداست، انجام عملی را که در گذشته ی نزدیک انجام شده بیان میدارد؛ مانند: خورده ام ، خوانده ام، دیده ای. ویا درین بیت:

دزدیده ای دل من و از دیده گشته دور

در زیر پرده، پرده ی مردم دریده ای

« قانی »

- برای ساختن ماضی قریب، باید به آخر اسم مفعول مصدر مورد نظر، یکی از ضمایر « ام، ای، است، ایم، اید، اند » را علاوه کنیم؛ بدین ترتیب:

از مصدر « گفتن »			
گفته ایم	جمع متکلم	گفته ام	مفرد متکلم
گفته اید	جمع مخاطب	گفته ای	مفرد مخاطب
گفته اند	جمع غایب	گفته است	مفرد غایب

ماضی بعید

فعلی است که انجام عملی را در گذشته ی دور بیان میدارد؛ مانند: خورده بودم، گفته بودی، شنیده بودند. ویا درین بیت:

رفته بودم که دران چاه زنخدان افتم چشم کوته نظر و طالع وارون نگذاشت
« صائب »

- برای ساختن ماضی بعید، اسم مفعول مصدر مورد نظر را نوشته، به آخر آن ماضی مطلق مصدر « بودن » را علاوه میکنیم؛ به ترتیب زیر:

از مصدر « رفتن »			
رفته بودیم	جمع متکلم	رفته بودم	مفرد متکلم
رفته بودید	جمع مخاطب	رفته بودی	مفرد مخاطب
رفته بودند	جمع غایب	رفته بود	مفرد غایب

ماضی استمراری

که بر انجام عملی در زمان گذشته به طریق استمرار؛ یعنی دوام وهمیشگی دلالت میکند؛ مانند: میخوردم، میگفتم، میخواستم. ویا درین بیت:

آن رفت که میرفتم درصومعه هرباری جز بر درِ میخانه این بار نخواهم شد
« عراقی »

- معمولاً ماضی استمراری وقتی به کار گرفته میشود که عمل خوردن، گفتن و... یک بار یا دو بار نبوده؛ بلکه چندین بار و به کرات انجام پذیرفته باشد.
- برای ساختن ماضی استمراری، کافیسست که به آغاز ماضی مطلق مصدر مورد نظر، لفظ {می} یا {همی} علاوه کنیم؛ به گونه ی زیر:

از مصدر « دیدن »			
مفرد متکلم	میدیدم	جمع متکلم	میدیدیم
مفرد مخاطب	میدیدی	جمع مخاطب	میدیدید
مفرد غایب	میدید	جمع غایب	میدیدند

- در روزگار ما لفظ {همی} مورد استعمال ندارد؛ اما در قدیم - به ویژه در اشعار- کاربرد زیادی داشته است؛ مانند این دوبیتی:

یکی برزیگری نالان درین دشت به خون دیدگان آلاله میکشت
همی کشت و همی گفت ای دریغا باید کشت و هشت و رفت ازین دشت

« بابا طاهر عریان »

- گاهی به آخر فعل ماضی مطلق، حرف {ی} درآورند، که درین صورت آن را ماضی استمراری ناقص گویند؛ مانند: بودی، شدی، گفتی. و یا درین بیت:

کافر مگر باتو می کردم به یک مسجد نماز
 آنچه امروز از تو فهمیدم اگر فهمیدمی

« صائب »

ماضی التزامی

این فعل برای بیان عملی به کار میرود که دران معنای لزوم یا شک و تردید و یا تمنی و آرزو باشد (و این معانی را از قیود قبل ازان در میابیم)؛ مانند: او باید رفته باشد (در معنای لزوم). او شاید رفته باشد (در معنای شک و تردید). او

کاش رفته باشد (درمعنای تمنی و آرزو) . اگر او رفته باشد (درمعنی شرط که یکی از انواع شک و تردید است) . ویا درین بیت:

آگهی آینه دار احتیاط افتاده است

چشم اگر گردیده باشی اندکی بیدار باش

« بیدل »

طرز ساختن این فعل چنان است که پس از صیغه ماضی مطلق مصدر مورد نظر، یک {هـ} غیرملفوظ میافزاییم و بعد از آن افعال ربطی « باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند » را علاوه میکنیم. بدین ترتیب فعل ماضی التزامی ساخته میشود؛ مانند:

از مصدر « آمدن »			
مفرد متکلم	آمده باشم	جمع متکلم	آمده باشیم
مفرد مخاطب	آمده باشی	جمع مخاطب	آمده باشید
مفرد غایب	آمده باشد	جمع غایب	آمده باشند

- قبل از فعل ماضی التزامی، کلماتی که دلالت بر لزوم (مثل باید) یا شک و تردید و شرط (مانند شاید و اگر) یا تمنی و آرزو (مثل کاش) کند، می آید.
- برای منفی کردن این فعل، قبل از آن {ن} نفی علاوه میکنیم؛ مانند: نرفته باشد؛ اما اگر درمعنای لزوم به کار رود، ممکن است {ن} نفی را برسر « باید » آورد؛ یعنی به جای « باید نرفته باشد»، « نباید رفته باشد » میتوان استعمال کرد.

فعل مضارع یا حال

فعل مضارع آن است که برانجام کاری در زمان حال یا آینده ی نزدیک دلالت کند؛ مانند: میخورم، مینویسم، میخوانم؛ که ممکن است عمل خوردن، نوشتن و یا خواندن در همان زمان گفتن انجام گیرد یا در زمان آینده، که البته با زمان حال فاصله ی زیاد ندارد. همچنان درین بیت:

عالمی در جستجوی راحت از خود رفته است

میروم من هم بینم تا کجا زنجیر پاست

« بیدل »

انواع مضارع

در زبان دری، فعل مضارع دو نوع است:

۱. مضارع التزامی

که وقوع عملی را با شک و تردید بیان میکند، و معمولاً پیش از آن الفاظ « شاید » و « ممکن است » قرار میگیرد؛ مانند: شاید بخورم، ممکن است بخوانند. و یا درین بیت:

درسینه دارم کوه غم داند اگر یار این قدر

شاید که نپسندد دلش بر جان من بار این قدر

« امیر خسرو »

۲. مضارع اخباری

که انجام کاری را در زمان آینده - به طریق اخبار یا خبر دادن - بیان میدارد. به عبارت دیگر، از کاری که در آینده به طور قطعی و حتمی انجام میپذیرد، خبر میدهد؛ مانند: میروم، میگویم، میخواهید، می آیند. و یا درین بیت:

راز عشق از دل تراوش میکند بی اختیار

این شراب برق جولان میگدازد شیشه را

« صائب »

فعل مستقبل یا آینده

آن است که بر انجام عملی در آینده ی دور دلالت کند؛ مانند: خواهم خورد، خواهی رفت، خواهد دید. و یا درین بیت:

میکشم عمریست بیدل خجلت نشو و نما

در عرق مانند شمع آخر نهان خواهم شدن

« بیدل »

- برای ساختن فعل مستقبل، باید فعل مضارع از مصدر «خواستن» را با حذف {می} بنویسیم، و شخص سوم ماضی مطلق مصدر مورد نظر را پس از آن قرار دهیم؛ به ترتیب زیر:

از مصدر «شکستن»			
مفرد متکلم	خواهم شکست	جمع متکلم	خواهیم شکست
مفرد مخاطب	خواهی شکست	جمع مخاطب	خواهید شکست
مفرد غایب	خواهد شکست	جمع غایب	خواهند شکست

وجوه افعال

وجه یعنی شکل و صورت، و وجوه یعنی صور و اشکال. در اصطلاح دستوری حالات و اشکال مختلف فعلها را «وجوه افعال» نامند. این حالات شش گونه است.

۱. وجه شرطی

و آن شکلی از فعل است که انجام عمل را به صورت مشروط بیان دارد؛ مانند:
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

«حافظ»

درینجا بخشیدن سمرقند و بخارا، مشروط به این است که محبوب دل شاعر را به دست آورد.

قسمت اول (مصرع اول) را شرط، و قسمت دوم (مصرع دوم) راجزای شرط نامند.

۲. وجه مصدری

آن است که فعل به صورت مصدر بیان گردد؛ مانند:

شمع را باید ازین خانه به در بردن و کشتن

تاکه همسایه نداند که تو در خانه ی مایی

«سعدی»

که «به در بردن و کشتن» وجه مصدری است.

۳. وجه وصفی

و آن بدین معنی است که فعل به صورت اسم مفعول بیان گردد؛ مانند:
بهرام به خانه آمده، فرخنده به سینما رفت. ویا درین بیت:

فرصتِ کارِ نفسِ مغتنم غفلت است آمده در یاد نیست رفته زدل می‌رود
«بیدل»

• در موردی که وجه وصفی استعمال میشود، دیگر استعمال حرف {واو} به هیچ وجه جایز نیست؛ مانند: بهرام به خانه آمده و فرخنده به سینما رفت، که این جمله کاملاً غلط است. باید جمله را با حذف {واو} گفت و نوشت.

۴. وجه اخباری

و آن شکلی از فعل است که انجام عمل حتمی را بیان میدارد؛ مانند: پرویز می‌آید. بهرام کتاب خواند. که «می‌آید» و «خواند» وجه اخباریست. ویا درین بیت:
هوش میباید قوی با چشم بینا کار نیست

جز به پا ممکن نباشد پیش پا دیدن در آب

«بیدل»

۵. وجه التزامی

که وقوع عملی را با شک و تردید بیان میکند، و معمولاً با کلماتی از قبیل «شاید» و «ممکن است» همراه است؛ مانند: شاید پرویز بیاید، ممکن است آمده باشد. که «بیاید» و «آمده باشد» را وجه التزامی مینامند. ویا درین بیت:
قیمت وصلش ندارد دستگاه کاینات

نقد ما هیچ است شاید هم به ما سودا کند

«بیدل»

۶. وجه امری

و آن، صورتی از فعل است که امر، انجام عملی را به مأمور دستور میدهد، و گاهی نیز برای بیان تقاضا به کار میرود؛ مانند:

هوس کلاه شاهی زسرت برار بیدل

به چه نازد استخوانی که برو هما نشسته

«بیدل»

که درین بیت به «برآوردن» امر شده است؛ اما کلمه ی «بازاً» دربیت زیر، در بیان تقاضاست.

بازاً که درفراق تو چشم امیدوار چون گوش روزه دار به الله اکبراست
 «سعدی»
 کلمه ی «بازاً» دربیت بالا، فعل امر است؛ منتهی آمدن را از محبوب تقاضا میکند، نه امر. به هرحال، اعم ازین که در بیان دستور یا تقاضا و حتی التماس به کار رود، فعل را امر گویند.

مطابقت فعل با فاعل

در زبان دری، هرگاه فاعل جاندار باشد، از حیث جمع یا مفرد بودن، با فعل مطابقت میکند؛ یعنی اگر فاعل مفرد باشد، فعل هم مفرد، و اگر فاعل جمع باشد، فعل هم به صورت جمع می آید؛ مانند:

مفرد	پروین سرود خواند	پرنده پرید
جمع	پروین و پریچهر سرود خواندند	پرندگان پریدند

اما اگر فاعل جاندار نباشد یا از اسمای جمع باشد، مطابقت وعدم مطابقت هر دو جایز است؛ مانند:

مفرد	رَمه رفت	برگها ریخت
جمع	رَمه رفتند	برگها ریختند

- چنان که ملاحظه میشود، ذوق سلیم «برگها ریخت» و «رَمه رفت» را بهتر از «برگها ریختند» و «رَمه رفتند» میداند. (۱۸)

قید

قید چیست

قید کلمه یا گروه کلمه ها یا جمله یی است که فعل یا صفت یا قید دیگر یا جمله یی را به چیزی از قبیل مکان، زمان، حالت، کیفیت، تأکید و یا مقدار مقید سازد، و ازارکان اصلی جمله به شمار میرود؛ مانند: پرویز هرگز بیکار نمی نشیند. خسرو پیوسته کار میکند. درین دوجمله، کلمات «هرگز» و «پیوسته» قید اند. و یا در بیت زیرین، که کلمه ی «سخت» واژه ی «دشوار» را مقید ساخته است.

سخت دشوار است ترک صحبت روشنلان

موج با آن جهد نتواند گذشت از آبها

«بیدل»

- ممکن است یک جمله دارای چندین نوع قیدباشد؛ مانند: من امروز آنجا خوب کارکردم. که کلمه ی «امروز» قید زمان، «آنجا» قید مکان و «خوب» قید وصف و کیفیت است.

- ممکن است قیدی برسر قید دیگرافزوده شود؛ مانند: محمد بسیار دیر به خانه بازگشت. (۲، صص ۶۷-۶۸)

دسته بندی قیود

قیود از نظر دسته بندی کلی به دو دسته تقسیم میشوند:

۱. قیود مختص

یعنی قیودی که همیشه قید هستند و فقط درین معنی به کار میروند؛ مانند:

- هرگز؛ مانند: هرگز نمی رود. هرگز نمی خورد. هرگز نخواهد شد.
- همیشه؛ مانند: همیشه پریشان بود. همیشه درس میخواند.

- هیچ؛ مانند: از دنیا هیچ بهره یی نگرفت.
- هنوز؛ مانند: هنوز نرفته است. هنوز نیامده است.

۲. قیود مشترک

قیودی اندکه گاهی قید وزمانی صفت اند؛ مانند کلمه ی «خوب»، که درمثال اول صفت و درمثال دوم قید است:

تعویذ گشت خوی بدان روی خوب را ورنه به چشم بد بخورندیش مردمان
«ابوسعید ابوالخیر»



ز حکایت دل من تو بگو که خوب دانی دل من کجا که او را به کنار من نیابی
(۱۸) «علامه اقبال»

اقسام قید از نظر ترکیب

قیود از نظر ترکیب دو نوع اند : ۱. بسیط ۲. مرکب

قید بسیط

قیدی را گویند که بیش از یک جزء نداشته باشد؛ مانند: دیر، زود، بالا، پایین، صبح، شب. (۱۳، ص ۱۸۶) ویا درین بیت:

نه خوب آید ای پهلوان از خرد که هر نامداری که فرمان برد

«فردوسی»

قید مرکب

قیدی را گویند که از یک جزء بیشتر داشته باشد؛ مانند: گاهگاه، لنگ لنگان، افتان وخیزان، عاقلانه، دیوانه وار. (۱۳، ص ۱۸۶) ویا درین بیت:

دامنکشان ز ناز به هرسو گذرکنی چون سایه زیرپای تو سرمیکشیم ما

«بیدل»

اقسام قید از نظر سافتار

قیود از نظر ساختار به دسته های زیرین تقسیم میشود:

قید جامد

قیدی را گویند که از مصدری گرفته نشده باشد؛ مانند: دیر، زود، بالا، پایین.
(۱۳، ص ۱۸۷) ویا درین بیت:

به آفت سخت نزدیکند نازک طینتان بیدل

بود با سنگ و آتش الفت دیرینه ی مینا

قید مشتق

«بیدل»

قیدی را گویند که از مصدری گرفته شده باشد؛ مانند: نالان، شنوا، شرم آگین.
(۱۳، ص ۱۸۷) ویا درین بیت:

ما نفهمیدیم کاینجا نام هستی نیستی است

از بنای هر عمارت بود خندان ریختن

اقسام قید از نظر معنی

«بیدل»

قید از نظر معنی انواع زیادی دارد که برخی از انواع آن به شرح زیر است.

قید زمان

که زمان و وقت یک عمل را میرساند؛ مانند: پیوسته، همیشه، گاهگاهی،
ناگاه، ناگهان، دیر، زود، همواره، پار، شب، روز، دیروز، امروز، فردا، بامداد، پگاه،
دردم، اتفاقاً، احياناً، الساعة، دایماً، فوراً، مادام، سابقاً، الآن. ویا درین بیت:

ز صد شمع و چراغم غیر این معنی نشد روشن

که ظلمتهای دوش است آنچه گردید آشکارامشب

قید مکان

«بیدل»

که برای نشان دادن جا و مکان فعل به کار گرفته میشود؛ مانند: اینجا، آنجا،
پایین، بالا، فراز، فرود، روبرو، پشت سر، درون، بیرون، پس، پیش، چپ، راست،
فوق، تحت، عقب. ویا درین بیت:

هرجا تنید فطرت یک حلقه داشت گردون

در فهم خط پرکار حکم دوسر نباشد

قید مقدار

« بیدل »

که مقدار و اندازه ی چیزی را بیان میکند؛ مانند: بسا، زیاد، بیش، کم، بسیار، اندک، خیلی، فراوان، سراپا، لا اقل، جمیعاً، هرچه، اکثر، حد اکثر. (۱۴، صص ۷۷ - ۷۸) ویا درین شعر:

رنج را جانگدازتر بینی

هرچه کمتر شود فروغ حیات

سایه ها را درازتر بینی

سوی مغرب چو رو کند خورشید

قید حالت

« رهی معیری »

که بیان کننده ی وضع و حالت فاعل یا مفعول در هنگام وقوع فعل باشد؛ مانند: گریان، دوان دوان، سوار، پیاده، خندان، نالان، ایستاده. (۶، ص ۱۱۴) ویا درین بیت:

ز سخت جانی خود بیتو درشب هجران نشسته درعرق خجلتم چو سنگ درآب

« بیدل »

قید تأکید و ایجاب

وآن قیدی است که برای تصدیق و تأکید فعل به کار رود؛ مانند: البته، بلی، آری، بیگزار، لابد، ناچار، بی گفتگو، بی چون و چرا، همانا، بی ساخته، به راستی، الحق، قطعاً، یقیناً، مسلماً. (۱۴، ص ۷۹) ویا درین بیت:

با خود اگر نسازیم بر الفت که نازیم پر بیکسیم ناچار بر خویش مهربانیم

« بیدل »

قید علت

که علت وقوع را بیان میکند؛ مانند: چراکه، زیرا، زیراکه، زیراک، ازین رو، به دلیل، به جهت. (۷، ص ۳۰۴) ویا درین بیت:

با درد توام خوش است ازیراک هم دردی و هم دواى دردی

قید چگونگی یا وصف و کیفیت

«سعدی»

که کیفیت، چگونگی یا مشخصه رامیرساند؛ مانند: شکمباره، آهنین، شجاعانه،
برترین، سرد سیر، گروگان، هدفمند، پیشه ور، سفالینه، خطرناک. ویا درین بیت:
مو به مو دارم به خاطر خط جانان را تمام
هیچکس چون من ندارد حفظ قرآن را تمام

قید استئنا

«صائب»

مانند: جز که، مگر، الا، به غیر (۱۴، ص ۷۹) غیرازان که، سوای آن که، به جز،
مگر که. ویا درین بیت:
از دل خون بسته بیدل نشه ی راحت مخواه
باده جز خونابه نبود ساغر تبخاله را

قید نفی

«بیدل»

مانند: هرگز، نی نی، به هیچ وجه، خیر، به هیچ رو، نه (۶، ص ۱۱۴) به هیچ
سان، ابدأ، مطلقاً. ویا درین بیت:
درخت دهر سرتا پای خار است تو گل جویی و او اصلاً ندارد

قید ترتیب و عدد

«امیرخسرو»

قیدی که ترتیب و عدد وقوع فعل را بیان دارد، آن را قید عدد و ترتیب گویند؛
مانند: نخست، دوم، سوم، دودیگر، سه دیگر، یک دفعه، دودفعه، گروه گروه،
سرانجام (۱۰، ص ۷۲) ویا درین بیت:
نیامدی که فلک خوشه خوشه پروین داد
کنون که دست سحر دانه دانه چید بیا

قید شک و تردید

«سیمین بهبهانی»

مانند: گویا، پنداری، شاید، گمانم (۶، ص ۱۱۴) مگر، گوکه، احتمالاً. ویا درین
بیت:

پیکرش را گوییا ایزد تعالی آفرید ز آهک و زرنیخ و گوگرد و کنین و کاسیا

« ادیب الممالک فراهانی »

قید پرسش و استفهام

قیدی است که توسط آن علت واقع شدن حالتی یا انجام یافتن عملی را جویا شوند؛ مانند: که، کی، کجا، چه، چرا، چطور، تاکی، تاچند، چه مایه، آیا، مگر. (۱۰، ص ۷۳) ویا درین بیت:

چوب را آب فرو می نبرد علت چیست

شرمش آید ز فروبردن پرورده ی خویش
« غنی کشمیری »

• این دسته از قیود شش نوع اند:

۱. زمانی؛ مانند: کی، چه وقت، چه زمان؛ درجمله های: خسرو کی آمد؟ بهزاد چه وقت رفت ؟ البیرونی درچه زمانی میزیست ؟

۲. مکانی؛ مانند: مریم کجارت ؟ ابن سینا درکجا وفات یافت ؟ کتاب را درچه جایی گذاشته اید ؟

۳. عددی؛ مانند: قیمت این کتاب چند است ؟ سفرشما چند روزطول کشید ؟ فارابی چند کتاب نوشته است ؟

۴. چگونگی؛ مانند: احوال شما چطور است ؟ شما این راه دور را چگونه پیاده میروید ؟ لیلا صراحت چگونه کتابی نوشته است ؟

۵. تعلیلی؛ مانند: شما چرا به کابل میروید ؟ ، به چه علت شما درس نمی خوانید؟ بییهقی به چه کاری مشغول بود ؟

۶. مقدار؛ مانند: شما چقدرنان میخورید ؟ درکارتان چقدرپیش رفته اید؟ ابوسعید ابوالخیرچند سال زندگی کرد ؟

قید سوگند

مانند: به خدا، به جان، برای خدا (۶، ص ۱۱۴) ترا به خدا، ویا درین بیت:

به گشاد دست کرم قسم که درین زیانکده ی ستم

نرسد به تهمت بستگی ز دری که نان به گدا رسد

« بیدل »

قید تکرار

که معنای تکرار را میرساند؛ مانند: دگر بار، دودیگر، سه دیگر (۲، ص ۶۹) ویا

درین بیت :

ز دل درهر تپیدن عالم دیگر تماشا کن

مکررنیست گرسد بارگوید شیشه قلقل را

« بیدل »

قید تصدیق

مانند: هرآینه، به تحقیق، به درستی (۶، ص ۱۱۴) مانند: « هرآینه آن کس

که زشتی کار بشناسد، اگرخوشتن دران افکند، نشانه ی تیرملاست شود. کلیله

ودمنه « یا: « به تحقیق درین نشانی است برای هربنده ی رجوع کننده. « (۴، ج

۲۲، س. سبا، ۹۰. آ) ویا درین بیت:

دلا خود را در آینه چو کژ بینی هرآینه

توکژباشی نه آینه توخود را راست کن اول

« مولانا »

- این گونه قیود، جز در ترجمه ی قرآن کریم، پاره یی از کتب مذهبی و دربرخی از آثار قدما، در ادبیات امروزیین موارد استعمال ندارد.

قید تمنا

مانند: کاشکی، کاش، بوجه، آیا بود، ای کاش. ویا درین بیت:

بود آیا که در میکده ها بگشایند گره از کار فرو بسته ی ما بگشایند

« حافظ »

قید مقایسه و تشبیه

مانند: چنان، به همراه اندازه، گویا، گویی. (۱۴، ص ۷۹) ویا درین بیت:
چنین در بستر خنثی که خوابانید عالم را
که گردی هم به نام مرد ازین کشور نمی خیزد

قید تدریج

مانند: کم، کم، قطره قطره، آهسته آهسته. ویا درین بیت:
گر تو نظاره کنی باید مرا آتش زدن
و اندک اندک پیش تو بل ذره ذره سوختن

قید شرط

مانند: چنانچه، (۲، ص ۶۹) چونکه، چون، تا. ویا درین بیت:
اگر دنیا طلب داری بیا از راستی بگذر
به جزانگشت کج از کوزه روغن بر نمی آید
از همه، سخن را به درازا میکشاند.

تشخیص قید

برای تشخیص قید، توجه به نکات زیرمیتواند مفید باشد:

۱. قید را غالباً میتوان درجمله حذف کرد، بی آن که به درستی جمله لطمه یی وارد شود؛ مانند: او با عجله وشتاب آمد. که میتوان «باعجله و شتاب» را حذف کرد وگفت: او آمد.
۲. معمولاً جای قید را درجمله میتوان تغییر داد، بدون آن که تغییری درمفهوم جمله پدید آید؛ مانند: فرشته دیروز درخانه ماند. که میشود گفت: دیروز فرشته درخانه ماند. (۱۳، ۱۹۰)

شبه جمله، اصوات، ادات

شبه جمله چیست

شبه جمله کلمه‌ای است که دال بر معنای جمله باشد. به عبارت دیگر، شبه جمله کلمه‌ای است که به تنهایی خود مفید معنای یک جمله باشد؛ مانند: خوشا - درمورد آرزو؛ یعنی ای خوش باشد - درین بیت:

ز تقوا ندیدیم غیر فسردن خوشا عالم مستی وهای وهویش
«بیدل»

موارد کاربرد شبه جمله

- شبه جمله‌ها معمولاً در موارد زیر به کار می‌روند:
۱. دستور و فرمان؛ مانند: چخ، خاموش، ساکت، بایست؛
 ۲. آفرین و تحسین؛ مانند: زه، خوشا، خنک، آفرین؛
 ۳. افسوس و دریغ؛ مانند: وای، دریغا، حیف، افسوس؛
 ۴. تنبیه و تحذیر؛ مانند: هان، زنه‌ار، الحذر، هین؛
 ۵. شگفتی و تعجب؛ مانند: عجباً، شگفتا، یا للعجب؛
 ۶. سرزنش و نفرین؛ مانند: ننگ، مرگ، تفو، لعنت؛
 ۷. انکار؛ مانند: حاشا، هرگز، نه؛ (۱۳، ص ۲۲۳)
 ۸. شادی و خوشی؛ مانند: خنک، مژده، خوشا؛
 ۹. تصدیق؛ مانند: آری، بلی، خیلی خوب؛
 ۱۰. دعا و آرزو؛ مانند: خدا حافظ، سرفریخیر، به سلامتی. (۷، ص ۳۲۱)

اقسام شبه جمله

در زبان دری شبه جمله ها به دو دسته تقسیم میشوند:

۱ - شبه جمله های فاص زبان دری

که مهمترین آنها به قرار زیر است:

- فری = (آفرین باشد بر) ؛ مانند:

فری زان کلک میمونش که در دست همایونش

سحابی را همی ماند کزو مشکین مَطَر خیزد

« امیرمعزی »

- فریش = (بارک الله / برکت دهد خدا) ؛ مانند:

به روی ماند گفتار خوب آن مهروی فریش روی بدان خوبی و بدان گفتار

« فرخی سیستانی »

- زه = (آفرین برتوباد) ؛ مانند:

چون بازکنی ز زلف پرتاب گره احسنت کند چرخ و فلک گوید زه

« انوری »

- زهازه = (تحسین میکنم تحسین) ؛ مانند:

چو سوی کمان دست بردند تیر برامد زهازه به کیوان و تیر

« عثمان مختاری »

- خه خه = (آفرین باد آفرین) ؛ مانند:

خه خه ای قدر ترا طارم گردون کرسی زه ای رای ترا صبح منیر آینه دار

« انوری »

- به = (بسیار خوب است) ؛ مانند:

شعله را خاکستر خود هم کم از شمشیر نیست

به که گیرد عبرت از ما دشمن نا مرد ما

« بیدل »

- به به = (بسیار بسیار خوب است) ؛ مانند:
به به که ربیع و عید نوروز آمد نو روز شد و به خلق نو روز آمد
« طغرل احراری »
- شاباش = (شادباش، تو شادباش) ؛ مانند:
دادم دل و جان به عذرخواهی بر خاک درش، نگفت شاباش
« امیرشاهی سبزواری »
- دریغا = (افسوس میخورم) ؛ مانند:
در کوی بتان رفت همه عمر، دریغا چون برهمن پیر به بتخانه بماندیم
« امیر خسرو »
- زنهار، زینهار = (دوری کن) ؛ مانند:
به چشم بستن از انصاف نگذری زنهار به پل نمی گذرد هیچکس ز آب حیا
« بیدل »
- هشدار، هوشدار = (آگاه باش) ؛ مانند:
تا چند زنی بال هوس در طلب عیش هشدار که از کف ندهی دامن غم را
« بیدل »
- هان = (آگاه باش) ؛ مانند:
سجده واری بار در بزم وصالم داده اند
هان بناز ای سر که خواهی خاک شد دریای ناز
« بیدل »
- آری = (تصدیق میکنم) ؛ مانند:
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود
« حافظ »
- خنک = (خوشبخت باشد) ؛ مانند:
خنک یاری که هستی تو به خلوت همنشین او
که من باری نمی یابم نشانی از نشان تو
« اوحدی مراغه یی »

• عجا = (قابل تعجب است) ؛ مانند:

عشق و آزادی و حسن و جوانی و هنر عجا هیچ نیرزند که بی سیم و بزر
« شهریار »

• حیف = (افسوس میکنم) ؛ مانند:

باغبانان قدر آزادی ندانستند حیف
ناله بایستی درین گلشن نشاندن جای سرو
« بیدل »

• افسوس = (حسرت میخورم) ؛ مانند:

افسوس که با دیده ی بیدار چو سوزن خار از قدم آبله پایی نکشیدیم
« صائب »

• دردا = (جای اندوه است) ؛ مانند:

دردا که ازان آهوی مشکین سیه چشم چون نافه بسی خون دلم درجگر افتاد
« حافظ »

• وای = (بیم باد بر) ؛ مانند:

تا هلاک عاشقان از طره ی شبرنگ توست
وای مسکین عاشقی کو را دل اندرچنگ توست
« سنایی »

• تفو = (تف بران که) ؛ مانند:

چه پای بست حضر مانده ام به دست تهی
تفو به همت کوتاه و طبع کسلانم
« قانع »

• آفرین = (تحسین میکنم) ؛ مانند:

از سر خرده ی جان سخت دلیرانه گذشت
آفرین باد به پروانه که مردانه گذشت
« صائب »

- حسرتا = (تأسف باد که) ؛ مانند:

حسرتا لانه ی عقابان سوخت جنگل آتش گرفت ومرغان سوخت
« رازق فانی »

- نفرین = (لعنت / دشنام) ؛ مانند:

هرگه ز آشیانه ی خود یاد میکنم نفرین به خانواده ی صیاد میکنم
« عارف قزوینی »

- آری = (تصدیق میکنم) ؛ مانند:

دوش گفتم بکند لعل لبش چاره ی من؟
هاتف غیب ندا داد که آری بکند
« حافظ »

- آه = (افسوس / دریغ) ؛ مانند:

خورشید درکنار و به شب غوطه خورده ایم
آه از سیاهی نظر دوربین ما
« بیدل »

۲ - شبه جمله های دخیل

که از زبان عربی وارد زبان ما شده و مهمترین آنها به قرار زیر است:

- بارک الله = (خدا برکت دهد/ خدا مبارک کند) ؛ مانند:

برمن ای شوخ ستمها کردی بارک الله که کرمها کردی
« هلالی چغتایی »

- ماشاءالله = (آنچه را که خدا خواهد) ؛ مانند:

ریش من هرکه دران حالت ببند گوید ریش و این شوکت وفر به به ماشاءالله
« قاضی »

- احسنت = (خوب کردی) ؛ مانند:

احسنت و زه نگار زیبا آراسته آمدی بر ما
« سنایی »

• حَبْذَا = (ای خوش باشد) ؛ مانند:

از شب غم بر سر من صبح پیری می‌دمد حبذا عهد جوانی، گویا آن بود باد
« امیر خسرو »

• مرحبا = (خوش آمدی) ؛ مانند:

هزار سال پس از مرگ من چو باز آیی ز خاک نعره برارم که مرحبا ای دوست
(۶ ، صص ۱۱۶ - ۱۱۷) « سعدی »

• الامان = (پناه بادا) ؛ مانند:

الامان از گردش نه آسمان مسجد مؤمن به دست دیگران
« علامه اقبال »

• الحذر = (آگاه باش) ؛ مانند:

ای خلوتیان الحذر از عشق فسونگر
ما را به زبان همه کس چون خبر انداخت
« حزین لاهیجی »

• وامصیبتاه = (ای درد و دریغ باد) ؛ مانند:

ای وامصیبتاه که شد خرج مردگان چون حافظ مزار سراسر کلام من
« صائب »

اصوات پیست

اصوات (جمع صوت؛ یعنی: آواز) کلماتی را گویند که بیان کننده ی صدای حیوانات، پدیده های طبیعی و یا چیز دیگری باشند؛ مانند:
به باغ چهچه ی سحر بلبلان سحر به کوه قهقهه ی شوق کبکهای دری
« شهریار »

معروفترین اصوات در زبان دری به شرح زیر است:

- شرشر = (صدای ریزش آبشار)
- چک / چک چک = (صدای فرو ریختن قطره ی آب از بلندی)
- میومیو = (صدای گربه)

- قدقد/ ق ت ق ت = (صدای مرغ)
- تاق، تاق تاق/ تق، تق تق = (صدای پا بر روی سنگ، یا کوبیدن چیز بر روی آهن یا سنگ)
- تیک تاک = (صدای ساعت)
- کوکو = (صدای مرغ شب)
- ژغ ژغ = (صدای ساییدن دندانها بر روی هم)
- عوعو/ عف عف/ غوغو = (صدای سگ)
- قلقل = (صدای ریختن آب از کوزه ی دهان تنگ) (۶، ص ۱۴۰)
- اصوات از قدیم در ادبیات دری موارد کاربرد داشته است که نمونه های آن را بیشتر میتوانیم در اشعار «مولانا» بیابیم.
- و اینک نمونه یی از کاربرد اصوات در شعر دری:
- ای تیرغمت را دل عشاق نشانه
- جمعی به تو مشغول و تو غایب زمیانه
- هرکس به زبانی صفت و حمد توگوید
- بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه
- آنجا شنو از بانگ کبوتر بقه قوقو
- وینجا شنو از صوت چکاوک حقه قیقی
- هرفاخته جویای تو در کوکو و کوکو
- هربلبل شوریده سراید چوه چی چی
- در «شور» خروسان تو در راه حقیقت
- شبهها همه شب بانگ زنند لکره قیقی
- هم دهل و دف و طبله به هرشیوه سرایند
- دِهَن دا تَنَنک، دِهَن تَنَنک، دِهَن تَن دِهَن نا

• این؛ مانند:

جامی و بتی و بربطی برلب کشت این هر سه مرا نقد و ترا نسبه بهشت
« عمر خیام »

• برای؛ مانند:

ما هیچ وجهان هیچ و غم و شادی هیچ خوش نیست برای هیچ ناخوش بودن
« ابوسعید ابوالخیر »

• بلکه؛ مانند:

بوستان را هیچ دیگر در نمی باید به حسن
بلکه سروی چون تو میباید کنار جوی را
« سعدی »

• پس؛ مانند:

گفتم تویی اندر تنم یا هست جان روشنم
گفتی که آری آن منم گر آن تویی پس جان کجا
« امیر خسرو »

• چه؛ مانند:

تهمت بدین خون شود خواستار چه این بشنود از یلان سوار
« عثمان مختاری »

• چون؛ مانند:

کار چون گویاست بیکارست اظهار کمال
ترجمان باشد لب زخم نمایان تیغ را
« صائب »

• را؛ مانند:

معنی مجموعه ی خوبی به خط و روی تست
دفتری را خوب در یک صفحه کردی منتخب
« امیرعلیشیرنوبی »

• زیرا؛ مانند:

ای دل به کرانه بی برون شو زیرا که خرد کرانه جوی است
« مقامات حمیدی »

• سپس؛ مانند:

ز گفتگوی عوام احتراز میکردم کزین سپس بنشینم به کنج تنهایی
« سعدی »

• که؛ مانند:

زان پریشان میشود از باد زلف او که باد پیش زلفش قصه ی جمعی پریشان میبرد
« سلمان ساوجی »

• لیکن؛ مانند:

دولب چون دانه ی ناراست لیکن به نوک سوزن اندیشه سفته
« عنصری »

• مگر؛ مانند:

جایی که شرم حسن تو آینه گرشود کس روی آفتاب نبیند مگر در آب
« بیدل »

• ولی؛ مانند:

راه بسیار است مردم را به قرب حق، ولی راه نزدیکش دل مردم به دست آوردن است
« صائب »

حروف

مروف چیست

حروف کلماتی اند که به تنهایی فاقد معنی هستند و وقتی دارای معنی میشوند که با جمله ی همراه باشند؛ مانند: از، بر، در، که به تنهایی هیچ معنایی را افاده نمی کنند؛ اما در مثال زیر همین حروف دارای معنی میشوند؛ مانند: پروین از خانه به مکتب رفت؛ که {از} ابتدای عمل رفتن و {به} انتهای آن را میرساند.

انواع مروف

در زبان دری، حروف انواعی دارد به شرح زیر:

مروف اضافه

حرف اضافه کلمه یی است که پیش از اسم یا ضمیر وگاهی پس از آنها می آید؛ تا ارتباط یا همبستگی آن اسم یا ضمیر را با سایر قسمتهای جمله (نظیر: فعل، صفت و اسم، ضمیر دیگر و....) بیان کند و به تعبیری، آن اسم یا ضمیر را وابسته به کلمه یی دیگر کند؛ مانند: بهرام از مکتب بیرون رفت.

«از» در جمله ی بالا اضافه است و همبستگی بین «مکتب» و فعل «بیرون رفت» را بیان کرده و اگر آن را از جمله حذف کنیم، این همبستگی از بین میرود.
(۱۳، ص ۲۱۸)

معروفترین حروف اضافه به شرح زیر است:

- از؛ مانند: احمد هم از کار دست کشید.
- با؛ مانند: من با تو نمی توانم زیست.
- بر؛ مانند: جامه ی خویش بر تن او کرد.

- 0 به ؛ مانند: من به موسیقی علاقه ی فراوان دارم. ^(۱)
- 0 تا ؛ مانند: ازین جا تا فردا نخواهم رفت.
- 0 در؛ مانند: آب درکوزه و ما تشنه لبان میگردیم.
- 0 ی (کسره ی اضافه) مانند: دریای خیالَم را غبار اندوه فراگرفته است.
- هرچند بسیاری از دستور دانان کسره ی اضافه را تعیین کننده ی حالت اسم، یعنی مضاف الیه میدانند و آن را به عنوان نشانه ی اضافه می‌شناسند؛ اما از نظر علمی باید آن را حرف اضافه بدانیم.
 - گاهی اسم، بین دو حرف اضافه قرار میگیرد، که درین صورت حرف اضافه ی دوم برای تأکید آورده شده است؛ مانند:
- به دریا در گهر جفت زهنگ است چو نوش اندر جهان جفت شرنگ است
- « فخرالدین اسعد گرگانی »

معانی مروف اضافه

هریک از حروف اضافه، معنای خاصی را افاده میکند که در زیر میپردازیم به توضیح آن.

۱. از : مفهوم آغاز یا ابتدا را میرساند؛ مانند:



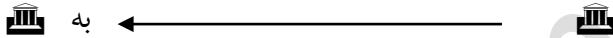
و یا درین بیت:

(۱) { به } دراصل { ب } بوده است؛ که در گذشته ها آن را پیوسته با واژه ی بعدی مینوشته اند؛ مانند: بمن گفت، بتو آموخت، بشما فروخت و... سپس هنگام پیوستن این { ب } با برخی از حروف، به ویژه مصوتها، در تلفظ و نوشتار آن دچار مشکل شده اند. پس به منظور افاده ی حرکت { ب }، یک «های غیرملفوظ» بدان علاوه نموده و آن را { به } خوانده اند، که نوشتن آن به صورت جدا از واژه ی بعدی نیز از همان زمان آغاز یافته است؛ مانند: به من، به تو، به شما، آسمان، به درخت. بناءً { به } درهمه جا و در همه موارد، از واژه های پسین و پیشین خود جدا نوشته میشود و نوشتن { ب } به صورت پیوسته با واژه ی پسین خود، درگونه های نوشتاری امروزی نادرست به شمار می آید.

صبا را گرد سر گردم که ازکوی تو می آید

سمن را جان برافشانم کز بوی تو می آید
« حزن لاهیجی »

۲. به : مفهوم انجام یا پایان را میرساند؛ مانند:



و یا درین بیت:

زخانقاه به میخانه میروود حافظ
مگر زمستی زهد ریا به هوش آید
« حافظ »

۳. با : معنای نزدیکی و باهمی را میرساند؛ مانند:



و یا درین بیت:

من با تو نشستن آرزو دارم وین مجلس ما مکان نمی خواهد
« سیف فرغانی »

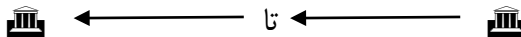
۴. بر : معنای روی یا بالا (ی) را افاده میکند؛ مانند:



و یا درین بیت:

کشته ی تبغ نگاه لاله رویانیم ما
شمع داغی برسر لوح مزار ما زنید
« بیدل »

۵. تا : بیانگر فاصله ی زمانی و مکانی است؛ مانند:



و یا درین بیت:

پشت کردن بردو عالم رو به حق آوردن است
میبرد این نعل وارون تا به منزل عشق را / « صائب »

ع در : معنای داخل یا اندرون را می‌رساند؛ مانند:



ویا درین بیت:

یار مردان خدا باش که درکشتی نوح

هست خاکی که به آبی نخرد توفان را

« حافظ »

- هریک ازین حروف معانی بسیار دیگری را نیز افاده میکند که از شرح آن صرف نظر میکنیم.

مروف ربط

حروفی اند که دو کلمه و گاه دو جمله را به هم مربوط می‌سازند؛ مانند: احمد

چون به صنف رسید، ساعت درسی تمام شده بود. ویا درین بیت:

ای که دست میرسد کاری بکن پیش ازان کز تو نیاید هیچ کار

« سعدی »

انواع مروف ربط

در زبان دری، حروف ربط شامل دونوع میشود:

۱ - مروف ربط بسیط

مهمترین حروف ربط بسیط به شرح زیر است:

- تا ؛ مانند:

به دوش سجده از خود میروم تا آستان او

به رنگ سایه جهد عاجزان پا از جبین دارد

« بیدل »

- چون؛ مانند:

صفحه ی عارض خوش خط تو چون یاد کنم

همچو اعراب دلم زیر و زبر خواهد بود

« سیف فرغانی »

- که؛ مانند:

پیش پا دیدن زما صائب نمی آید چو شمع

بس که محو جلوه ی آن قد رعناییم ما

« صائب »

- یا؛ مانند:

حیف است سعی همت خفت کش گل و مل

باید کشید ازین باغ یا دامن تو یا دست

« بیدل »

۲ - مروف ربط مرکب

- بلکه؛ مانند:

هستی من رفت و خیالش نماند این که تو بینی نه منم بلکه اوست

« امیر خسرو »

- چنان که؛ مانند:

رخسار و لب چنان که باید بودست گویی که کسی به آرزو فرمودست

« ابوسعید ابوالخیر »

- چنانچه؛ مانند:

به احتیاط گذر برسواد دیده ی من چنانچه گوشه ی دامن به خون نیلایی

« سلمان ساوجی »

- چندان که؛ مانند:

ای شوق تو در مذاق چندان که مپرس جان را به تو اشتیاق چندان که مپرس

« ابوسعید ابوالخیر »

- چون که؛ مانند:

به آشکار و نهان چون که زآن خویشم دید

نهانیم بر خود خواند و آشکار بکشت

« امیر خسرو »

- زیرا که؛ مانند:

پیوسته حدیث قامتت میگویم زیرا که مرا با سخن راست خوشست

« اوحدی مراغه یی »

- همان که؛ مانند:

وجود عاریتی دل درو نشاید بست

همان که مرهم جان بود دل به نیش بخت

« سعدی »

• همچون؛ مانند:

کاش همدوش غبار از خاک برمیخاستیم

حیف عمر ما که همچون سایه زیر پا گذشت

• همین که؛ مانند: «بیدل»

به حضور تو اگر کس غزلی زمن سراید

چه شود اگر نوازی به همین که دانم او را

«علامه اقبال»

• همه ی حروف ربط بسیط (یا ، چه ، چون ، که ، تا) و حروف ربط مرکب (چنان که، چندان که، همچون، چون که، زیرا که، همین که، همان که، بلکه، چنانچه، چنان که) همیشه به همین صورت و جدا از واژه های پسین و پیشین خود نوشته میشوند.

مروف عطف

که میان دوکلمه و یا دوجمله واقع شده آنها را در یک حکم ومعنی قرار میدهند. همچنان آنها را در یک حکم ومعنی شرکت میدهند.

معروفترین حروف عطف به شرح زیر است:

• واو؛ مانند:

اختلاف خلق « بیدل » جز لباسی بیش نیست

ورنه یک رنگ است خون در پیکر طاووس و زاغ

• پس؛ مانند: «بیدل»

فرصت هستی ندارد دستگاه انتظار مفت امروزیم پس ای وعده ی فردا بیا

• سپس؛ مانند: «بیدل»

ازین سپس به بهشت همی کنم تعبیر

که هم به طبع لطیفی و هم به قلب وسیع

«ادیب الممالک فراهانی»

● هم؛ مانند:

کجا رویم که سرمنزلی به دست آریم چو خط دایره انجام ما هم آغاز است

● لیکن؛ مانند: «بیدل»

به کمتر سعی نقش از سنگ زایل میتوان کردن

و لیکن چاره نتوان یافتن نقش جبینی را

● ولی؛ مانند: (۱۸) «بیدل»

شیریم ولی زهره ی آزار نداریم از جنبش رگ کوچه دهد نیشتر ما

● مگر؛ مانند: «صائب»

به هیچ صورت ز دور گردون نصیب ما نیست سر بلندی

ز بعد مردن مگر نسیمی غبار ما را برد به بالا

● اما؛ مانند: «بیدل»

گرچه ویرانیم اما دلنشین افتاده ایم سیل نتواند گذشتن از خراب آباد ما

«صائب»

مروف نشانه

حروفی اند که نشانه ی مقام کلمه درجمله باشند. به عبارت دیگر، حروف

نشانه حروفی را گویند که نشاندهنده ی مقام کلمه در جمله باشد.

معروفترین حروف نشانه در زبان دری، به شرح زیر است:

● را : درجمله ی «احمد را دیدم»، «را» نشانه ی آن است که کلمه ی

«احمد» درین جمله درمقام مفعول قراردارد. ویا درین بیت:

نیست آشوب حوادث بربنای رنگ عجز سایه را بیجا نسازد قوت سیلابها

«بیدل»

● ای : در عبارت «ای دوست!»، «ای» نشانه ی آن است که کلمه ی

«دوست» منادی واقع شده، یعنی او را فرا میخوانند و یا به اصطلاح امروز

«صدا میزنند یا صدا میکنند». ویا درین بیت:

قطره شد سیلاب و واصل شد به دریای محیط

تا به کی باشید ای بی غیرتان از هم جدا

« صائب »

• الف (ندا) : درکلمات شاه، دلا، خدایا و... ، الف نشانه ی آن است که

هریک ازین کلمات منادی واقع شده اند. ویا درین بیت:

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

« حافظ »

• کسره ی اضافه (ی) : که نشانه ی ارتباط اسم با متمم اسم (مضاف و مضاف الیه) است.

هرگاه کلمه با یکی از مصوت‌های { هـ (غیرملفوظ) a = }، { آ ã = }،

{ او u = } و { ای ei = } ختم شده باشد ، « ی » تلفظ میشود؛ مانند:

لانه ی عقاب خدای جهان زانوی شتر ساقی کوثر

و نیز همین حرف، ارتباط اسم را با صفت نشان میدهد؛ مانند:

جامه ی سپید دریای خروشان سبو ی تهی (۵)

و یا دردو بیت زیرین، که مثال نخستین ارتباط مضاف و مضاف الیه را نشان

میدهد و مثال دومی بیانگر ارتباط صفت و موصوف توسط همین کسره (ی) است.

از ره تقلید نتوان بهره ی عزت گرفت نشه ی جمعیت گوهر نباشد ژاله را

« بیدل »

میشوند از خاکساری زبردستان سربلند جامه ی کوتاه رعنا میکند کوتاه را

« صائب »

مروف زاید

درآغاز و پایان افعال، گاهی حروفی را میافزایند که جزء اصلی فعل نیست.

به عبارت دیگر: حروف زاید حروفی اند که از حذف آنها تغییری در معنی رخ

نمی دهد. این گونه حروف که بیشتر برای تأکید آورده میشوند، دارای اقسامی

است، بدین شرح:

۱ - حرف { ب } را غالباً برای تأکید برسر افعال علاوه میکنند؛ مانند: ببر، بساز، بنویسند، بیامد. این حرف را غالباً در اول امر و مضارع التزامی به جهت زینت درآورند و دراول سایر افعال نیز گاهی می آید؛ مانند: برفت، بگفت، بخواهد رفت. ویا درین بیت:

بیامد پیش ازین یک بار و دل تسلیم او کردم

کنون تسلیم شو ای جای که باز آن نازنین آمد

«امیرخسرو»

• اگر بای زینت برسر افعالی بیاید که اول آنها همزه ی مفتوح یا مضموم باشد، همزه به { ی } تبدیل میشود؛ مانند:

افتاد - بیفتاد انداخت - بینداخت افروخت - بیفروخت
ولی همزه ی مکسور به حال خود باقی میماند؛ مانند: ایستاد - بایستاد .

درین حکم، { ن } نفی نیز قرار دارد؛ مانند:

افتاد - نیفتاد انداخت - نینداخت ایستاد - نایستاد

• هرگاه { ب } تأکید و { ن } نفی دریک کلمه جمع شوند، { ب } را قبل از { ن } آورند؛ مانند: بنماند.

۲ - { می } و { همی } را در اول فعل، و { ی } را در آخر فعل، جهت افاده ی معنای استمرار افزایند؛ مانند:

میگفت، میخورد همیگفت، همیخورد بودمی، کردمی

• گاهی یک یا چند کلمه بین علامت استمرار و فعل، فاصله میشده است؛ مانند:

سپه کرد و نزدیک او راه جست همی تخت و دیهیم کی شاه جست

« فردوسی »

• گاهی { همی } پس از فعل می آید؛ مانند:

نمانی همی درسرای سپنج چه یازی به تخت وچه نازی به گنج

« فردوسی »

۳ - {ن} نفی: نونی بوده است مکسور، که دراصل «نی» بوده ، بعدها کسره ی آن را به فتحه تبدیل کرده اند؛ مانند: نکرد، نگفت، نرفت. ویا درین بیت:

کجا رسد به گریبان مدعا صائب که دست کوتاه ی ما دامن دعا نگرِفت
« صائب »

• در اشعار گاهی در ماضی استمراری و مضارع، {ن} نفی را پس از علامت استمرار آورند؛ مانند: می نگویم، می نجوید، می نخواهد. ویا درین بیت:

جان دو اسپه دوان پی دل و عمر به یکی زین دوگانه می نرسد
« خاقانی »

۴ - {م} م نهی: که به اول دوم شخص (مخاطب) فعل امر درآید؛ مانند: مرو، مگو، مگویید، مروید. ویا درین بیت:

از درد نارسایی پرواز ما میپرس
چون نی گره شدست به صد جا فغان ما
« بیدل »

• این {م} گاهی در آغاز سوم شخص (غایب) فعل امر- درموقع دعا - درآید؛ مانند: مبیناد، مرساد. ویا درین بیت:

پس از مرگ جوانان گل مماناد پس از گل درچمن بلبل مخواناد
« سعدی »

۵ - {الف} زاید: که در آخر سوم شخص (غایب) مفرد ماضی « گفتن » درآید؛ مانند: گفتا. ویا درین بیت:

خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز کزین شکار فراوان به دام ما افتد
« حافظ »

۶ - الف دعا ؛ مانند : مبادا ، بادا. ویا درین بیت:
صائب از شعله ی آه تو که روشن بادا میتوان خواند شب تار خط درهم را
(۲، صص ۵۰ - ۵۱) « صائب »

۷ - {تا} برای تأکید {که}؛ مانند: مریم رفت، تاکه نیلوفر را ببیند. ویا درین بیت:

گر تو بهایی بنهی تا که مرا دفع کنی

رو که به جزحق نبری گرچه چنین بیخبرم

« مولانا »

۸ - {که} برای تأکید {تا}؛ مانند: همیشه که تا میجنیم، کمرم را درد میگیرد.

و یا درین بیت:

تپشهای نفس از پرده ی تحقیق میگوید

که تا از خود اثر داری نخواهی آرمید اینجا

« بیدل »

مروف موصولی

موصول حرفی است که قسمتی از جمله را به قسمت دیگر آن میپیوندد.

موصول دارای دو صیغه است: {که} برای انسان و {چه} برای انسان و غیرانسان.
که شرح بیشتر آن در صفحه ی ۲۰۳ همین کتاب آمده است.

مروف ندا

حروف ندا، آنهایی اند که برای منادی کردن اسم به کار میروند. معروفترین
حروف ندا در زبان دری به شرح زیر است:

• ای؛ مانند:

تاکی دماغت خون کند تعمیر بنیاد جسد

طفلی گذشت ای بیخرد با خاک و گل بازی چرا

« بیدل »

• ایا؛ مانند:

ایا باد سحرگاهی گر امشب روز میخواهی

ازان خورشید خرگاهی برافگن دامن محمل

« سعدی »

• یا؛ مانند:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یا رب از مادر گیتی بچه طالع زادم

« حافظ »

• هَی؛ مانند:

گفت هَی مستی چه خوردستی بگو گفت آن خوردم که هست اندر سبو
« مولانا »

• الف : در آخر اسم یا صفتی که جانشین اسم باشد؛ مانند:

چو آید پیش ما هر جا بلایی هست در عالم
چه پیش آمد ترا جانا که پیش ما نمی آیی
« صائب »

• اسمای مختوم به { الف }، قبل از { الف } ندا، { ی } میگیرند؛ مانند:

دوش میگفت که فردا بدهم کام دلت سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
« حافظ »

• معمولاً قبل از { یا } و { ای }، حرف استفتاح { آلا } می آید؛ مانند:

الایا باد روح افزای چهر انگیز مشک افشان
خبر ده کان نگار ما ز حال ما خبر دارد؟
« عمیق بخارایی »

الا ای خریدار مغز سخن دلت برگسل زین سرای کهن
« فردوسی »

مرف مفعولی

حرف « را » نشانه ی مفعول صریح (بیواسطه) است و وقتی در جمله بیاید، بدین معناست که کلمه ی پیش ازان در جمله مفعول واقع شده است؛ مانند:
« یکی از حکما پسر را نهی همیکرد از بسیار خوردن، که سیری مردم را رنجور کند. گفت: ای پسر! گرسنگی خلق را بکشد . / گلستان سعدی » ویا درین بیت:
سخت میخواهم که در آغوش تنگ آرم ترا

هرقدر افشرده ای دل را بیفشارم ترا
« صائب »

- « را » وقتی در جمله به کار میرود که مفعول معین باشد، در غیر این صورت آن را به کار نبرند؛ مانند: زن بیمار بچه یی زایید. درین جمله چون « بچه » نکره است، (به واسطه ی یای نکره) نشانه ی مفعول ظاهر نشده است.
- « را » جز آنجا که علامت مفعول صریح است، علامت اختصاص نیز است؛ مانند: « منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است. / گلستان سعدی » و یا درین بیت:

خدای را میپسند ای بهار رنگ عتاب شکست آینه ی دل به چین پیشانی

« بیدل »

- حرف مفعولی { را } همیشه از واژه های پیشین خود جدا نوشته میشود؛ مانند: درخت را، آسمان را، توپ را، گنج را، آدم را، خانه را، زندگی را، این را، آن را.
 - هرگاه ضمیر { من } پیش از { را } قرار گیرد، { ن } از پایان { من } حذف شده، { م } با { را } میپیوندد؛ مانند:
- تا مرا در عالم صورت مقید کرده اند

زندگی در کسوت نبض است نالان زیر پوست

« بیدل »

- هرگاه ضمیر { تو } پیش از { را } قرار گیرد، { و } از پایان { تو } حذف شده، { ت } با { را } میپیوندد؛ مانند:
- تا ترا از دور دیدم رفت عقل و هوش من

میشود نزدیک منزل کاروان از هم جدا

« صائب »

مروف شرط

کلماتی اند که جمله را به صورت مشروط بیان میدارند. معروفترین حروف شرط در زبان دری، بدین شرح است:

• اگر؛ مانند:

اگر شراب خوری جرعه بی فشان برخاک

ازان گناه که نفعی رسد به غیرچه پاک

« حافظ »

• گاهی الف { اگر } را نظربه ضرورت شعری حذف میکنند؛ مانند:

با این قد و عارض به چمن گر بخرامی

گل تاج به خاک افکند و سرو علم را

« بیدل »

• چون؛ مانند:

ز محو عشق غیر از عشق نتوان یافت آثاری

به دریا قطره چون گردید گم مشکل شود پیدا

« بیدل »

• گاهی نون { چون } را نیز جهت ضرورت شعری بر اندازند؛ مانند:

قطره در اندیشه ی دریا چو باشد عین اوست

نیست ممکن دل به دوری گردد از دلبر جدا

« صائب »

• تا ؛ مانند:

تا لفظ نگردد فاش معنی نشود عریان بی پردگی رنگ است آشتگی بوها

« بیدل »

کنایات

کنایه عبارت از سخن پیچیده و مبهم گفتن است که برای دانستن آن، شخص محتاج به قرینه است؛ تا او را در درک موضوع کمک کند .
در دستور زبان دری، کنایه پنج نوع است:
۱ - ضمیر ۲ - اسم اشاره ۳ - موصول ۴ - مبهمات ۵ - ادوات استفهام.

ضمیر

ضمیر چیست

ضمیر کلمه‌یی است که جای اسم را میگیرد و برای رفع تکرار آن استعمال میشود؛ مانند: خسرو، پرویز را دید و به او گفت درینجا « او » به جای « خسرو » نشسته است. اگر چنین نمی بود، ما ناگزیر بودیم که بگوییم: پرویز، خسرو را دید و به خسرو گفت « خسرو » را مرجع ضمیر گویند، و این همان قرینه است که به ما میفهماند، منظور از ضمیر « او » همان « خسرو » میباشد. اگر « خسرو » نمی بود، ضمیر « او » مبهم و پوشیده میبود؛ چنان که اگر می گفتیم: او را دیدم. کسی نمی دانست که « او » کیست.

پس نتیجه میگیریم: ضمیر احتیاج به مرجعی دارد که باید قبل از آن ذکر شود. البته گاهی ممکن است ضمیر پیش از مرجع ذکر گردد، و این معمولاً در شعر اتفاق میافتد؛ مانند:

تو ای موج غافل ز اسرار گوهر برونگرد ماندی و ساحل ندیدی

« بیدل »

که « تو » ضمیر و « موج » مرجع آن است.

- باید دانست که « او » در مورد جانداران به کار میرود - اعم از انسان و حیوان - و « آن » برای غیر جانداران؛ مانند:
این غزالی را که من صیاد او گردیده ام

چشم حسرت میشود در رهگذارش دامها

« صائب »

چه ساز بود که در پرده میزد آن مطرب که رفت عمر و هنوزم دماغ پر زهواست
« حافظ »

اقسام ضمیر

- در زبان دری ضمیر چهار نوع است : ۱. ضمیر شخصی؛ ۲. ضمیر مشترک؛
۳. ضمیر اشاره؛ ۴. ضمیر ملکی

یک - ضمیر شفعی

که برای متکلم ، مخاطب و غایب به کار میرود و دوتنوع است : ۱. ضمیر-
متصل یا پیوسته ۲. ضمیر منفصل یا گسسته .

(الف) ضمیر متصل یا پیوسته

آن است که به کلمه ی ما قبل خود پیوندد. به سخنی دیگر: آن است که با
کلمه ی قبلی خود به شکل پیوسته نوشته شود؛ مانند: گفتم ، رفتی. که درین دو
مثال، { م } و { ی } ضمائر متصل اند.

انواع ضمیر متصل

ضمیر متصل انواعی دارد، بدین شرح:

(۱) ضمائر متصل فاعلی

که معنای فاعلیت را ارائه داشته و با واژه های پیشین خود میپیوندند. بدین
شرح:

شخص		مفرد		جمع	
متکلم	م	گفتم (من گفتم)	یم	گفتیم (ما گفتیم)	
مخاطب	ی	گفتی (تو گفتی)	ید	گفتید (شما گفتید)	
غایب		گفت (او گفت)	ند	گفتند (آنها گفتند)	

- عده یی از دانشمندان دستور زبان، به ضمایرفوق، { د } را نیز - در سوم شخص مفرد (غایب) - اضافه نموده اند. { د } در کلمه ی « خورد » به نظر ما ضمیر نیست؛ زیرا اگر بود، باید همه جا باشد، حال آن که در «گفت، سفت، ریخت» و امثال آن وجود ندارد.

(۲) ضمایر متصل مفعولی

که معنای مفعولیت را ارائه داشته و با واژه های پیشین خود میپوندند. به

شرح زیر:

شخص		مفرد		جمع	
متکلم	م	گفتم (به من گفت)	مان	گفت مان (به ما گفت)	
مخاطب	ت	گفتی (به تو گفت)	تان	گفت تان (به شما گفت)	
غایب	ش	گفتش (به او گفت)	شان	گفت شان (به آنها گفت)	

- پس { م } ممکن است هم ضمیر فاعلی باشد و هم ضمیر مفعولی، چنانچه اگر بگوییم: معلم گفتم که درس بخوان. یعنی: معلم به من گفت که درس بخوانم. و { م } در اینجا ضمیر مفعولی است؛ اما اگر بگوییم: به پرویز گفتم. یعنی: من به پرویز گفتم. درین جمله { م } ضمیر فاعلی است.

(۳) ضمایر متصل اضافی یا نسبی

ضمایری اند که مضاف الیه واقع شوند. این ضمایر همان ضمایر مفعولی هستند؛ منتهی به مناسبت مورد استعمال، ضمایر اضافی میشوند. به شرح زیر:

شخص		مفرد		جمع	
متکلم	م	کتابم	مان	کتابمان	
مخاطب	ت	کتابت	تان	کتابتان	
غایب	ش	کتابش	شان	کتابشان	

• هرگاه این ضمایر به فعل یا ضمیر و یا حروف پیوندند، حتماً ضمایر مفعولی اند، و اگر به اسم و یا صفت وصل شوند، ممکن است مفعولی و یا اضافی باشند؛ مانند:

0 در اتصال به فعل: گفتمش سیر بینم؛ مگر ازدل برود. (مفعولی)

0 در اتصال به ضمیر: ازویم امید و بدویم هراس. (مفعولی)

0 در اتصال به حرف اضافه: باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی؟
(مفعولی)

0 در اتصال به اسم: مهرش به جان خریدم. به جانش خریدم. که { ش }
در اولی و دومی به ترتیب، اضافه و مفعولی است.

0 در اتصال به صفت: قلب پاکت (ت - اضافه)، چه آلوده گشته. قلب پاک تو، که { ت } پاکت، ضمیر اضافی است.

توضیح :

برخی از دانشمندان عقیده دارند که ضمایر «تان، شان، مان» ، در پیوند با واژه های مختوم با صامت‌ها و مصوت‌های پیوند پذیر و پیوند ناپذیر، همیشه به صورت گسسته از واژه نوشته شوند؛ زیرا اگر این ضمایر را به صورت پیوسته با واژه بنویسیم، به ویژه ضمیر «مان»، میان ضمیر و اسم مصدر (مانند: زایمان،

ساختمان، گفتمان و) تفکیک صورت نگرفته و تولید اشتباه میکند؛ اما به نظر میرسد، این نظریه بسیار صائب نمی تواند بود؛ زیرا اگر این قاعده را به صورت مطلق بپذیریم، باید ضمائر «تان، شان، مان» را از دایره ی ضمائر متصل یا پیوسته خارج نموده در زمره ی ضمائر منفصل یا گسسته درآوریم، که چنین امری ممکن نخواهد بود؛ زیرا برای ضمائر منفصل، صیغه های دیگری (ما ، شما، آنها یا ایشان) داریم.

پس بهتر است این ضمائر را - جز آنجا که تولید اشتباه ویا ایجاد ثقلت کند - همیشه به صورت پیوسته با واژه های پیوند پذیر قبلی آن بنویسیم.

(ب) ضمیر منفصل یا گسسته

ضمیر منفصل یا گسسته، ضمیری است که به کلمه ی ما قبل خود وصل نشود. به سخی دیگر: آن است که با کلمه ی قبلی خود نپیوندد و ازان گسسته نوشته شود؛ مانند: قلب من. که { من } ضمیر منفصل است.

انواع ضمیر منفصل

ضمیر منفصل یا گسسته، انواعی دارد به شرح زیر:

(۱) ضمائر منفصل فاعلی

که معنای فاعلیت را ارائه داشته و از واژه های پیشین خود جدا نوشته میشوند. بدین شرح:

شخص		مفرد		جمع	
متکلم	من	من	گفتم	ما	ما گفتیم
مخاطب	تو	تو	گفتی	شما	شما گفتید
غایب	او	او	گفت	ایشان	ایشان گفتند

(۲) ضمایر منفصل مفعولی

که معنای مفعولیت را ارائه داشته و از واژه های پیشین خود جدا نوشته میشوند. به شرح زیر:

شخص	مفرد		جمع	
متکلم	مرا	مرا گفت	ما را	ما را گفت
مخاطب	ترا	ترا گفت	شما را	شما را گفت
غایب	او را	او را گفت	ایشان را	ایشان را گفت

(۳) ضمایر منفصل اضافی

که همان ضمایر منفصل فاعلیست؛ منتهی در جمله طوری استعمال میشود، که مضاف الیه قرار میگیرد. به شرح زیر:

شخص	مفرد		جمع	
متکلم	من	کتاب من	ما	کتاب ما
مخاطب	تو	کتاب تو	شما	کتاب شما
غایب	او	کتاب او	ایشان	کتاب ایشان

- گاهی به جای «او» ضمیر «وی» و به جای «ایشان» ضمیر «آنها» یا «آنان» استعمال میکنند. و در زمان قدیم به جای «ایشان» کلمه ی «اوشان» به کار میبردند.

دو - ضمیر مشترک

ضمیری است که برای مفرد و جمع یکسان استعمال میشود و دارای سه صیغه است:

• خود ؛ مانند:

0 من خود دیدم، ما خود دیدیم، تو خود دیدی، شما خود دیدید، او خود دید، آنها خود دیدند. ویا درین بیت:
سحر که مرغ سحرخیز درخروش آید اگر ز جای نخیزد دلت تو خود برخیز
« صائب »

• خویش ؛ مانند:

0 من به چشم خویش دیدم، ما به چشم خویش دیدیم، تو به چشم خویش دیدی، شما به چشم خویش دیدید، او به چشم خویش دید، آنها به چشم خویش دیدند. ویا درین بیت:
تا زنده ایم باید در فکر خویش مردن گردون بی مروت بر ما گماشت ما را
« بیدل »

• خویشان ؛ مانند:

0 من خویشان را نمی بخشم، ما خویشان را نمی بخشیم، تو خویشان را نمی بخشی، شما خویشان را نمی بخشید، او خویشان را نمی بخشید، آنها خویشان را نمی بخشند. ویا درین بیت:
به جانت ای بت شیرین دهن که همچون شمع
شبان تیره مرادم فنای خویشان است
« حافظ »

□ ضمائر مشترک هیچگاه در جمع و افراد مطابقت نمی کند. یعنی اگر اسم اصلی مفرد باشد یا جمع، در هر دو صورت ضمائر مشترک به صورت مفرد استعمال میشوند؛ زیرا از نظر دستوری این ضمائر جمع ناپذیر اند؛ مانند:

0 من درس خود را تمام کردم. (مفرد)

- 0 ما درسهای خود را تمام کردیم. (جمع)
 - 0 او کتاب خویش را جستجو میکند. (مفرد)
 - 0 آنها کتابهای خویش را جستجو میکنند. (جمع)
 - 0 تو کار خویشتن را به پایان نرسانده ای. (مفرد)
 - 0 شما کارهای خویشتن را به پایان نرسانده اید. (جمع)
- دیده میشود که در همه حالات، همه ی ضمایر مشترک به صورت مفرد به کار گرفته میشوند. پس نوشتن « خودها، خویش ها و خویشتن ها » نادرست است.

سه - ضمیر اشاره

ضمیری است که کسی یا چیزی را به اشاره ی حسیه بیان کند، و دارای دو صیغه است:

- این: که برای اشاره به نزدیک به کار گرفته میشود؛ مانند: از میان گلهای باغ، این گل را پسندیدم.
- آن : برای اشاره به دور استعمال میشود؛ مانند: ستارگان را نگاه کن، آن یکی از همه زیباتر است. و یا درین رباعی:

ای زاهد و عابد از تو در ناله و آه نزدیک تو و دور ترا حال تباه
کس نیست که ازدست غمت جان ببرد آن را به تغافل کشی این را به نگاه
« ابو سعید ابوالخیر »

- اگر قبل از ضمیر « این » حرف { ب } آمده باشد، به جای همزه حرف { د } قرار میگیرد؛ مانند:

مبین به سبب زنخدان که چاه در راهست

کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا

« حافظ »

- همچنان اگر کلمه یی به { و } یا { الف } ختم شده باشد، قبل از ضمیر متصل حرف { ی } درمی آید؛ مانند:

به زلفی بسته ام دل از مضامینم چه میپرسی

دو عالم معنی باریک قربان سر مویش

« بیدل »

درسنگ خاره جای کند نقش پایِ شان از بار حرص بس که گرانبار میروند

« صائب »

چهار - ضمیر ملکی

اگر حرف { ن } در کلمه ی « آن » کسره بگیرد، ضمیرملکی نامیده میشود و ملکیت را میرساند؛ مانند: این کتاب از آن من است. ویا درین بیت:

دل رفت در مهمان او گفت آن اویم آن او

گرهست این دل زان او آخر از آن من کجا

(۱۳ ، ص ۱۷۴) « امیرخسرو »

مالات ضمیر

همان گونه که درمبحث اسم گفتیم اسم دارای پنج حالت است، ضمیرهم همچنان است. با توجه به این که کمتر اتفاق میافتد، ضمیرحالت ندا داشته باشد؛ مانند: گفتم (م {ضمیر فاعلی}) ، گفتت (ت {ضمیرمفعولی}) و کتاب او (او {مضاف الیه}) است.

ای من و ای شما (من و شما) درحالت ندا. چنانچه ملاحظه میشود، گفتن « ای من » و « ای شما » موافق طبع نیست؛ مگرگاهی و آن هم درمورد شعر، که شاعر با ملاحظه ضمیر را درین گونه حالت استعمال کند؛ مانند :

از غم رویت به سان شاخه ی نیلوفر

ای ترا چشمی به رنگ شعله ی نیلوفری

« رهی معیری »

اسم اشاره

اسم اشاره چیست

آن است که کسی یا چیزی را به اشاره نشان دهد و مانند ضمیر اشاره، دو نشانه دارد.

• این : که برای اشاره به نزدیک به کار گرفته میشود؛ مانند: این مرد دوست دوران کودکی من است. ویا درین بیت:

در دامن این بحر فروزان گهبری نیست چون موج به امید که آغوش گشاییم؟
« رهی معیری »

• آن : که برای اشاره به دور به کار میرود؛ مانند: آن دوست که در اندوه تو شرکت نکند، دوست نیست. ویا درین بیت:

گرد آن چاه زنخدان در زمان خط مگرد بیشتر باشد خطر از چاهها خس پوش را
« صائب »

• اسم اشاره با فعل، در جمع و افراد مطابقت ندارد و همیشه مفرد می آید؛ مانند:

0 این مرد جنگی قلب مهربان دارد. (مفرد)

0 این مردان جنگی قلبهای مهربان دارند. (جمع)

فرق اسم اشاره و ضمیر اشاره

فرق آنها این است، که « این » و « آن »، اگر پس از اسمی بیایند، ضمیر اشاره، و اگر قبل از اسم واقع شوند، اسم اشاره هستند؛ مانند: « توانگر فاسق، کلوخ زراندود است، و درویش صالح شاهد خاک آلود. این دلق موساست مرقع، و آن ریش فرعون مرصع. / گلستان سعدی »

درمثال گذشته، « این » و « آن » استعمال شدند، که در دو جمله بالای هم به کار برده شده؛ منتهی آنجا همراه با اسم هستند؛ لذا اسم اشاره نام دارند. و مانند: ریش آن را سوختانند. که « آن » پس از اسم آمده؛ لذا ضمیر اشاره میباشد.

موصول

موصول چیست

موصول کلمه‌ای است که ما قبلش را به ما بعدش وصل میکند و دارای دو صیغه است:

- که : معمولاً برای عاقل به کار گرفته میشود؛ مانند: مردی که دوست شما بود، دیروز به دیدن من آمد. ویا درین بیت:

نازنینی که کنون خاسته از مسند ناز کی بود طاقت رنج ره و تاب سفرش
« جامی »

- چه : معمولاً برای غیرعاقل به کار میرود؛ مانند: من آنچه شرط بلاغ است به تو میگویم. ویا درین بیت:

زندانی اندوه تعلق نتوان زیست بیدل دلت از هرچه شود تنگ برون آ
« (۱۸) بیدل »

انقسام « که »

- « که » سه نوع است : ۱. موصول؛ ۲. حرف ربط؛ ۳. استفهام .
۱. « که » وقتی موصول است که وسیله‌ی پیوند یافتن ما قبلش به ما بعدش گردد؛ مانند: کسی که آمد. سخنی که گفتی درست بود. ویا درین بیت:

با چنین دردی که باید زیست دور از دوستان
به که نپسندد قضا بر هیچ دشمن زندگی
« بیدل »

۲. « که » وقتی حرف ربط است که دوجمله یا دو عبارت را به هم ربط دهد؛ مانند: « آورده اند که پادشاهی به کشتن بیگناهی اشارت کرد. / گلستان سعدی » ویا درین بیت:

ای دوست به پرسیدن حافظ قدمی نه زان پیش که گویند که از دار فنا رفت
« حافظ »

۳. « که » وقتی استفهام است که سوال و پرسش را برساند؛ مانند: که بود ؟
که آمد ؟ و یا درین بیت:

از گل روی تو، غافل که تواند گل چید؟ که زشبنم عرق شرم تو بیدارتر است
(۲ ، صص ۳۱ - ۳۲) « صائب »

مبهمات

مبهمات چیست

مبهمات کلماتی را گویند که برای بیان کسی یا چیزی به نحو مبهم و
غیرصریح به کار رود؛ مانند «هر» درین مثال:

نه در هر سخن بحث کردن رواست خطا بر بزرگان گرفتن خطاست
« سعدی »

که معلوم نیست، کدام سخن و گفتار مورد نظر است. به عبارت دیگر، سخن و
گفته ی معلومی غرض گوینده نیست.

انواع مبهمات

مبهمات به دو دسته تقسیم میشوند: ۱. بسیط؛ ۲. مرکب

مبهمات بسیط یا ساده

مبهماتی اند که از یک کلمه ساخته شده و جزء دیگری نداشته باشند؛ همچون:

• هیچ ؛ مانند:

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

« حافظ »

• چند ؛ مانند:

چند شبها به غم روی تو روز آوردم که تو یک روز نپرسیده و نخواخته یی

« سعدی »

• فلان ؛ مانند:

بیرون نتاخته است ازین عرصه هیچکس

واماندنیست این که تو گویی فلان گذشت

• همه ؛ مانند: « بیدل »

میکند دعوی بینش همه کس زیرفلک هر شراری به شب تار نماید خود را

• هر ؛ مانند: « صائب »

هر آن مغز کو را خرد روشن است دانش یکی برتنش جوشن است

• بس ؛ مانند: « فردوسی »

بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند کزهستیش به روی زمین بر نشان نماند

• کس ؛ مانند: « سعدی »

در چشم کس نمانده است گنجایش مروت

زین خانه ها چه مقدار تنگی گرفت جا را

« بیدل »

مبهمات مرکب

مبهماتی اند که بیشتر از یک جزء داشته باشند. به شرح زیر:

• هرکس ؛ مانند:

ناید اندر وصف کس آن چشم و زلف از بهر آنک

در خیال هرکس از هریک خیال دیگریست

• هرکه ؛ مانند: « انوری »

نخلهای این گلستان جمله نخل شمع بود

هرکه امشب قامتی آراست تا فردا نشست

• همه کس ؛ مانند: « بیدل »

همه کس کشیده محمل به جناب کبریایت

من و خجلت سجودی که نکرده ام برایت

« بیدل »

● هیچکس ؛ مانند:

هیچکس نیست که در فکر دل خود باشد

عمر مردم همه در فکر شکم میگذرد

● هیچکدام ؛ مانند: « صائب »

بود بعید که عرش مکان من نرسد در ارتفاع به فرش مقام هیچکدام

● هر چه ؛ مانند: « محتشم کاشانی »

شبتم وصال گل طلبد آب شد ز شرم از هر که هرچه میطلبی این چنین طلب
« بیدل »

□ توضیح

۱. اسمی که پس از کلمه ی « چند » می آید، باید همیشه به صورت مفرد استعمال شود؛ مانند: چند روز، چند کتاب، چند سال، چند هفته و.... گفتن و یا نوشتن چند روزها، چند کتابها، چند سالها، چند هفته ها و... نادرست است.

۲. همچنین اسمی که پس از کلمه ی « چندین » می آید، نباید جمع شود؛ مانند: چندین حمله، چندین سال، چندین روز، چندین کتاب و اما اگر اسم جمع باشد مانعی ندارد؛ مانند: چندین رمه، چندین دسته، چندین گروه و....

۳. در شعر گاهی بنا به ضرورت وزن، این قاعده رعایت نشده و اسمی که پس از کلمه های « چند » یا « چندین » می آید، جمع میشود؛ مانند:

نه در کعبه مجاور بود چندین سالها بلعم

نه در کوی ضلالت بود چندین روزها عثمان

« سنایی »

۴. برخی از استادان، « مبهمات » را زیرعنوان « ضمیر مبهم » قید کرده اند.

ادوات استفهام

ادوات استفهام چیست

ادوات استفهام کلماتی را گویند، که برای پرسیدن به کار میروند. معروفترین ادوات استفهام به شرح زیر است:

• که ؛ مانند:

تبِ شوقِ که میجوشد ز مغز استخوان من ؟

که از نضمِ چو تار شمع آتش میجهد بیرون
« بیدل »

• چه ؛ مانند:

تو مست ناز چه دانی عیار سوختگان را

که چشم شوخ تو جز دود ازین کباب ندیده
« صائب »

• چند ؛ مانند:

تا چند زنی بال هوس در طلب عیش هشدار که از کف ندهی دامن غم را
« بیدل »

• چون ؛ مانند:

قامتش را سرو گفتم سرکشید از من به خشم
دوستان از راست میرنجد نگارم، چون کنم ؟
« حافظ »

• کی ؛ مانند:

تا کی در انتظار قیامت توان نشست برخیز تا هزار قیامت به پا کنی
« فروغی بسطامی »

• کجا ؛ مانند:

بوسه ی ما را کجا خواهد به آن لب راه داد؟

آن که ره ندهد به گوش از سرکشی پیغام ما

« صائب »

• کو ؛ مانند:

کو عرق تا تکمه یی چند از گریبان واکنم

خجلت عریان تنی بند قبایم بسته است

« بیدل »

• چرا ؛ مانند:

اگر که در دل شب خون نمی کند گردون

به وقت صبح چرا کوه و دشت گلناریست

« پروین اعتصامی »

• کدام ؛ مانند:

جز به زلف سیهت فرق نشاید کردن که کدام است جمال تو و خورشید کدام

« سلمان ساوجی »

• مگر ؛ مانند:

مگر به سرمه اثر کرد ضعف طالع من که بی عصا نتواند به چشم یار رسید؟

« بیدل »

• هیچ ؛ مانند:

من چو موسی مانده ام اندر غم دیدار تو هیچ میدانی علاج لن ترانی چون کنم؟

« سنایی »

□ کلمه ی « هیچ » وقتی جزء ادوات استفهام است، که برای پرسش به کار

رود؛ مانند: « هیچ » در بیت گذشته؛ اما اگر برای نشان دادن چیزی مبهم به کار

رود، از مبهمات است؛ مانند: هیچ عاقل ندیدم که یافته به نیافته دهد. (۱۸)

• برخی از استادان، « ادوات استفهام » را زیر عنوان « ضمیر پرسشی » آورده اند.

مصدر

مصدر چیست

در مورد مصدر (که از نظر لغوی معنای محل صدور و جای برآمدن را افاده میکند) ، دانشمندان دستور زبان دارای دو عقیده ی متفاوت اند:

۱. گروه اول میگویند: مصدر کلمه یی را گویند که اصل اشتقاق باشد و کلمات دیگر از آن مشتق شود، که به « دن » یا « تن » ختم میشود. به شرط این که اگر { ن } را از آخر آن حذف کنیم، فعل ماضی سوم شخص مفرد (فعل ماضی مفرد غایب) به دست آید؛ مانند: بردن، رفتن، نشستن. چنان که دیده میشود، اگر حرف { ن } را از آخر « بردن » حذف کنیم، « برد » به دست می آید و آن بدین معناست که او (سوم شخص مفرد) در زمان گذشته عمل بردن را انجام داد.
(۱۳ ص، ۴۰)

۲. گروه دوم معتقدند که اصل، مشتقات فعلی یا بُن ماضی (= ریشه ی ماضی = مصدر مرخم = فعل ماضی ساده سوم شخص مفرد { مفرد غایب }) یا بُن مضارع (= ریشه ی مضارع = ریشه ی فعل = فعل امر دوم شخص مفرد { مفرد مخاطب } بدون حرف { د }) است.

بنابراینچه گفته شد، مصدر خود یکی از مشتقات است که به دو طریق زیر ساخته میشود:

● بُن ماضی + نون مصدری = مصدر (همه ی مصادر با قاعده و بیقاعده را به همین ترتیب میتوان ساخت) مانند: خوردن + ن = خوردن. رفت + ن = رفتن.

• بُن مضارع + علامت مصدر = مصدر (مصادر با قاعده و مصادرجعلی را بدین ترتیب میتوان ساخت) مانند: خور + دن = خوردن. کش + تن = کشتن. رس + یدن = رسیدن. فهم + یدن = فهمیدن.

اما مصدر از نظر معنی، فعلی است بدون زمان و شخص. یعنی فرق میان « رفتن » با « رفتم » درین است که رفتم، فعل ماضی ساده درباره ی اول شخص مفرد است که کاری انجام داده است؛ اما رفتن، نه مربوط به زمان معینی است و نه شخص معین؛ بلکه فقط به معنای کاری است که انجام دهنده یی میخواهد.

علامات مصدر

علامت اصلی مصدر « تن » است ... ، اما اگر قبل از پسوند مصدری « تن » یکی از مصوتهای « آ ، اُ ، او ، ای » یا یکی از صامتهای آوایی « ر ، ن » بیاید، « تن » تبدیل میشود به « دن »؛ مانند: نهادن، زدن، شدن، فرمودن، رسیدن، کردن، کندن؛ ولی اگر قبل از پسوند مصدری « تن » یکی از صامتهای بی آوای « خ ، س ، ش ، ف » بیاید، پسوند مصدری به حال خود باقی میماند؛ مانند: پختن، بستن، کشتن، گفتن.

اگر نظریه ی گروه دوم دانشمندان دستور زبان را ملاک عمل قرار دهیم، (که بیشتر منطقی و پذیرفتنی تر به نظر میرسد) علاوه بر نشانه های مصدری « تن » و « دن »، نشانه های زیرین را نیز باید به مجموعه ی علامات مصدر بیفزاییم:

۱. ستن : زیرا در بعضی از مصادر، اگر این علامت را از آخر مصدر حذف کنیم، ریشه ی فعل منطبق بر فعل امر بدون {ب} باقی میماند؛ مانند: دانستن، گریستن، آراستن، توانستن، پیراستن، زیستن؛ در صورتی که در امثال پختن، کشتن و گفتن (یعنی آنها که به {ختن}، {شتن} و {فتن} ختم میشوند) این معنی صادق نیست. در باره ی خود علامت « تن » هم این معنی صادق است؛

مانند: کشتن، که پس از حذف «تن»، ریشه ی فعل منطبق بر فعل امر بدون {ب} باقی میماند. (اما نه با حذف {شتن}).

۲. دن و یدن: مانند: بریدن و دویدن. که پس از حذف «یدن»، ریشه ی فعل منطبق بر فعل امر بدون {ب} باقی میماند.

۳. آدن: مانند: نهادن و افتادن. که پس از حذف «آدن»، بازهم ریشه ی فعل منطبق بر فعل امر بدون {ب} باقی میماند.

۴. آندن و آنیدن (که در ساختن مصدر متعدی به کار میروند): مانند: خنداندن و خندانیدن. دواندن و دوانیدن. در باره ی خود علامت «دن» هم این معنی صادق است؛ مانند: خوردن و خواندن. (۷، صص ۹۲-۹۳)

پس با نظر داشت شرح بالا، گفته میتوانیم که علامات مصدر در زبان دری: «تن»، «دن»، «ستن»، «یدن»، «آدن»، «آندن» و «آنیدن» است.

اقسام مصدر

در زبان دری، مصدر اقسامی دارد به شرح زیر:

مصدر اصلی

اگر مصدر ریشه ی اسمی نداشته باشد، یعنی از اسم و پسوند مصدری ساخته نشده باشد، آن را مصدر اصلی گویند. (۷، ص ۹۴)؛ مانند: زدن، گفتن، خوردن، آموختن، سوختن و آزردن. ویا درین بیت:

به قدره رسکون راحت بود بنگر مراتب را

دویدن رفتن ایستادن نشستن خفتن و مردن
(۳، ص ۱۳) (?)

مصدر جعلی

مصدر جعلی یا ساختگی آن است که از افزودن «یدن» به آخر مصدر عربی یا اسم دری یا غیر ازین دو به وجود آمده باشد (۷، ص ۹۴)؛ مانند: فهم - فهمیدن. طلب - طلبیدن. جنگ - جنگیدن. بلع - بلعیدن. و یا در دو بیت زیرین،

که در بیت اولی مصدر جعلی از ترکیب مصدر عربی با اضافه ی نشانه ی «یدن» ساخته شده و در مثال دومی، مصدر جعلی از اسم دری به میان آمده است. چه دانی رمز دریا گر نداری گوش گردابی

که کار خار و خس نبود زبان موج فهمیدن

«بیدل»

با من دل داده یی دلدار جنگیدن چرا؟ تو غزال گلشن حسنی پلنگیدن چرا؟
«طرزی افشار»

مصدر متصرف

که (طبق نظریه ی دانشمندان گروه نخست) همه افعال - ماضی، مضارع، امر، نهی، اسم فاعل و مفعول - ازان مشتق شود؛ مانند: رفتن و آمدن. ویا درین بیت:

این لطافت نیست هرگز میوه ی فردوس را

میتوان خوردن به لب سیب زنخدان ترا

«صائب»

• که میتوان کلمات: خورد، میخورم، بخور، مخور، خورنده و خورده را ازان اشتقاق کرد.

مصدر مقتضب

که امکان اشتقاق تمام افعال ازان نباشد؛ مانند: آهیختن، که تنها صیغه های ماضی ازان می آید و بس. ویا درین بیت:

نه بس بود آن بلا خوردن به ناکام که آتش نیز بایستن به فرجام

«فخرالدین اسعد»

• که تنها کلمه های «باید» و «میبایست» را میتوان ازان اشتقاق کرد.

مصدر لازمی

هرمصدری که فعلش تنها به فاعل تمام گشته و مفعول نخواهد، مصدر لازمی است؛ مانند: نشستن و خاستن. ویا درین بیت:

نه همین موج ز آمد شد خود بیخبرست

هیچ کس را خبر از آمدن و رفتن نیست

« صائب »

- که فعل مصادر « آمدن » و « رفتن » تنها به فاعل ختم شده مفعول نیاز ندارد.

مصدر متعدی

مصدری که فعلش تنها به فاعل تمام نشده و علاوه برفاعل به مفعول نیز احتیاج داشته باشد، مصدرمتعدی است؛ مانند: خواندن و نوشتن. و یا درین بیت:

خوردن باده حلال است کسی را که بود

لب جانان به لب و جام لبالب درکف
(؟)

- که « خوردن » برعلاوه ی فاعل، به مفعول نیز نیاز دارد.
 - متعدی هم دونوع است:
۱. متعدی به یک مفعول؛ مانند: خواندن و نوشتن؛ مثلاً: احمد کتاب خواند. اسلم نامه نوشت. که « کتاب » و « نامه » هریک مفعول اند.
 ۲. متعدی به دومفعول؛ مانند: دادن و بخشیدن. مثلاً: معلم شاگردان را انعام بخشید. درین جمله « معلم » فاعل است، « شاگردان » مفعول اول و « انعام » مفعول دوم. و « بخشید » (فعل ماضی) که دومفعول میخواهد.

طریق متعدی سافتن لازمی

هرگاه بخواهیم لازمی را متعدی - به یک مفعول - بسازیم، درآخرصیغه ی امر آن، لفظ « اندن » یا « انیدن » علاوه میکنیم؛ چنان که از: پریدن - پراندن یا پرانیدن و از دویدن - دواندن یا دوانیدن. همچنان از خورد - خوردان یا خورانید؛

مگر قانون مذکور، به سماع - از اهل زبان - ارتباط دارد و ما نمی توانیم که در هر مصدر، این قاعده را تطبیق کنیم. چنان که نمی توانیم از آمدن - آماندن یا آمانیدن بسازیم.

مصدر مشترک

هر مصدری که گنجایش آن را داشته باشد، تا گاهی لازمی و گاهی متعدی استعمال شود، آن را مصدر مشترک مینامند؛ مانند: شکستن، ریختن و سوختن. چنانچه اگر به طور لازم استعمال کنیم، میگوییم: پیاله شکست، چای ریخت، دست سوخت. که تنها به فاعل تمام میشود، و اگر بگوییم: احمد پیاله را شکست، اسلم چای را ریخت، چای دست را سوخت، متعدی میشوند. و یا مانند کلمه ی « سوخت » در دو بیت زیرین. که در بیت نخست لازم، و در بیت دوم متعدی استعمال شده است.

گفتم ز سوز دل فگنم طرح مصرعی

مضمون به داغ غوطه زد و استعاره سوخت

« بیدل »

جهانی آرزوها پخت و سیر آمد ز ناکامی

تنور سرد این مطبخ به خامی سوخت نانه را

« بیدل »

- باید گفت که مصدر مشترک محدود بوده و بسیار پیدا نمی شود.

مصدر بسیط

آن است که صرف یک کلمه (با همان مشخصات مصدری) باشد و جزء دیگری نداشته باشد؛ مانند: بردن، آوردن، شنیدن، پیوستن، گرفتن و نوشتن. و یا درین بیت:

بوسیدن لب یار اول زدست مگذار کاخرملول گردی ازدست و لب گزیدن

« حافظ »

مصدر مرکب

هرگاه دراول مصدر بسیط، برای حصول معنای خاصی، کلمه‌ی دیگر بیاورند، آن را مصدر مرکب گویند؛ چنان که از « آمدن - فرود آمدن و فراز آمدن » یا از « خوردن - نان خوردن یا میوه خوردن ». و ازین قبیل است که در آخر مصدر عربی یا کدام اسم ... ، مصدری را از قبیل: نمودن، شدن، زدن و کردن علاوه کنند؛ مانند: تمنا کردن، تماشا کردن، خواهش نمودن، حیران شدن، حیران - ماندن و سکه زدن. و یا درین بیت:

از زخم چشم، گوهر خود را نهفتن است پنهان شگفته بودن و پیدا گریستن
(۳، صص ۱۳ - ۱۴) « صائب »

مصدر مرفع

مصدری است که با حذف نمودن { ن } مصدر اصلی، ساخته شود؛ مانند: « شکر کرد » - که مصدر اصلی آن « شکر کردن » است - درین بیت:

ایمنی را و تندرستی را آدمی شکر کرد نتواند

« مسعود سعد سلمان »

• مصدر مرخم، همان سوم شخص مفرد فعل ماضی است؛ منتهی در معنای مصدری به کار می‌رود. (۱۸)

اسم مصدر

اسم مصدر یا حاصل مصدر، آن است که تنها معنای مصدر را می‌دهد؛ ولی ازان چیزی اشتقاق شده نمی تواند؛ زیرا خودش از جمله‌ی مشتقات است؛ مانند: بینش، زایمان، خنده و انسانیت. و یا درین بیت:

عالمی از لاف دانش ربط جمعیت گسیخت

خوشه را یکسر غرور پختگیها دانه کرد

« بیدل »

نشانه های اسم مصدر

۱. با آوردن یای معروف در آخر اسم. خواه اسم جامد باشد یا مشتق و یا ضمیر؛ مانند: سیاهی، سفیدی، زنی، مردی، پادشاهی، بندگی، دیوانگی و گرسنگی.
- یایی را که در مثالهای بالا ذکر کردیم، از نظردستور زبان به نام « یای مصدری » یاد میشود. شرط یای مصدری آن است که بتوانیم به جای آن « بودن » بگذاریم یا پس از آن کلمه ی « کردن » اضافه کنیم و باز معنای خود را از دست ندهد؛ مانند: خوبی. که میتوان به جای آن « خوب بودن » استعمال کرد و یا « خوبی کردن » به کار برد. (۷، ص ۲۳۰)
۲. در آخر اسمای عربی، لفظ {یت} زیاده کنند؛ مانند: انسانیت، اهمیت و قابلیت.
۳. در آخر امراض، {ش} ساکن درارند؛ مانند: بینش، دانش، سوزش، روش و پوشش.
۴. از بعضی مصادر، به صورت امراض آن آید؛ مانند: جوش، خروش، نوش، سوز، گداز، خرام، ناز و ساز.
۵. با آوردن لفظ {ار}، در آخر ماضی حاصل آید؛ مانند: گفتار، رفتار، کردار، کشتار و دیدار.
۶. به صورت صیغه ی ماضی مطلق واحد غایب، که آن را مصدر مرخم گویند؛ مانند: خورد، برد، باخت، سوخت و
۷. از ترکیب دوفعل ماضی مطلق، با فاصله شدن یک {واو}؛ مانند: داد و گرفت، نشست و برخاست، آمد و رفت، زد و خورد، خرید و فروخت.
۸. از ترکیب دوصیغه ی امراض، با فاصله شدن یک {واو}؛ مانند: سوز و گداز، گیر و دار، پیچ و تاب.
۹. از ترکیب ماضی و امر؛ چون: گفتگو، جستجو و گیر و گرفت.
۱۰. از ترکیب امر و نهی؛ چون: کشمکش، دار مدار، بگیر مگیر.
۱۱. از ترکیب کدام اسم با صیغه ی ماضی؛ چون: گلگشت، پیشرفت.

۱۲. از ترکیب اسم و صیغه ی امر؛ چون: دسترس، قدمبوس، لگدکوب، پایمال.
(۳، ص ۱۸)

۱۳. با افزودن لفظ { مان } در آخر فعل امر و یا ماضی مطلق؛ مانند: زایمان، سازمان و ساختمان.

۱۴. با افزودن { ه } در آخر فعل امر؛ مانند: گریه، خنده و ناله.

• گاهی با علاوه شدن های غیرملفوظ به آخر فعل امر، اسم آلت به وجود می آید؛ مانند: رنده، ماله و کوبه.

فرق بین صفت فاعلی و اسم مصدر

پسوند { - ار } در پایان فعل ماضی، هم به منظور ساختن صفت فاعلی به کارگرفته میشود و هم به منظور ساختن اسم مصدر؛ مانند:

○ رفتار، کشتار، گفتار، کردار. (اسم مصدر)

○ خریدار، خواستار، پدیدار، برخوردار. (صفت فاعلی)

برای تفکیک این دو از یکدیگر، کافیسست که لفظ « شد » را در پایان آن علاوه کنیم. اگر معنای فاعلیست دهد، پیداست که صفت فاعلیست و اگر معنای فاعلیست ازان به دست نیامد، دران صورت اسم مصدر است؛ مانند :

○ رفتار شد، کشتار شد، گفتار شد، کردار شد

○ خریدار شد، خواستار شد، پدیدار شد، برخوردار شد

پیداست که انسان خریدار، خواستار، پدیدار و برخوردار شده میتواند؛ اما رفتار، گفتار و کردار شده نمی تواند. اگر گرفتار و کشتار هم میشود، درمعنای مفعولیت است نه فاعلیت.

پس آنجا که معنای فاعلیت دهد، صفت فاعلیست و درغیر آن باید اسم مصدرش شمرد.

arkhary.com

اضافه

اضافه چیست

آن است که اسم مضاف الیه واقع شود، و مضاف کلمه‌ی است که به اسم نسبت داده شود. به عبارت دیگر، مضاف الیه متمم معنای اسم است؛ مانند: نسیم بهار، کتاب من. که «نسیم» و «کتاب» مضاف، و «بهار» و «من» مضاف الیه میباشند. و یا درین بیت:

چراغ پیریم آخر به اشک یأس شد روشن

ز گرد سیل دادم سرمه چشم حلقه‌ی پل را
«بیدل»

وجود مضاف الیه برای تمام کردن معنای مضاف و بیان کردن نسبت بین کلمه‌ی قبل و کلمه‌ی بعد از خودش میباشد؛ اما گاهی به نظر میرسد که بار معنایی بردوش مضاف الیه است. مخصوصاً اگر اضافه‌ی تشبیه‌ی از نوع مشبه به، به مشبه یا اضافه‌ی استعاری باشد، که درین صورت بهتر است نقش را به مضاف و مضاف الیه بدهیم؛ مانند:

من رفتم و مرغ روح من پیش تو ماند تا همچو کبوتر از تو آرد نامه
«ابو سعید ابوالخیر»

معلوم است که مقصود از «مرغ روح»، خود روح است، نه مرغ. (۱۳، ص ۸۳)

تتابع اضافات

گاهی ممکن است مضاف الیه برای کلمه‌ی دیگری مضاف باشد؛ مانند: معاشات کارگران فابریکه‌ی کود و برق مزارشریف. درین عبارت «کارگران» برای «معاشات» مضاف الیه است؛ ولی برای «فابریکه» مضاف واقع شده،

همچنین کلمه ی « فابریکه » برای « کارگران » مضاف الیه است؛ ولی برای « کود و برق » مضاف واقع شده. درعین حال « کود و برق » برای « فابریکه » مضاف الیه است؛ اما برای « مزارشریف » مضاف واقع شده است.

این گونه پی در پی آمدن اضافات را که درانها بیش از یک مضاف الیه بیاید، در زبان دستوری به نام « تتابع اضافات » یاد میکنند. و یا درین بیت:

قسمت خال ز کنج دهن خوبان نیست

صائب از روی زمین کنج فراغی که مراست

« صائب »

اقسام اضافه

در زبان دری اضافه هفت نوع است. به شرح زیر:

۱ - اضافه ی ملکی

آن است که ازان معنای مالکیت و دارایی دانسته شود و دران مضاف الیه شخص است و میتواند مضاف را به صورت عادی خرید و فروش نماید. مضاف هم باید قابلیت آن را داشته باشد که جزء دارایی مضاف الیه قرار گیرد؛ مانند: کتاب من، باغ آنها، موتر احمد. ویا درین بیت:

آمد سحر به خانه ی من یار بی حجاب

امروز از کدام طرف سر زد آفتاب

« صائب »

۲ - اضافه ی بیانی

در اضافه ی بیانی، مضاف الیه جنس یا نوع مضاف را بیان میکند. ازین رو آن را به دو دسته تقسیم کرده اند:

(۱) بیان جنس؛ مانند: ساعت طلا، گلدان نقره، کوزه ی سفال. ویا درین بیت:

اسرار ملک بین که به غول افتادست

وان سکه ی زر بین که به پول افتادست

« ابو سعید ابوالخیر »

• درین اضافه با این که مضاف الیه اسم است؛ اما کارصفت را میکند. یعنی « کاسه ی زر» مساوی با « کاسه ی زرین» است. ازین رو آن را « اضافه ی وصفی» نیز گفته اند.

(۲) بیان نوع؛ مانند: درخت سیب، کتاب شعر، روزعید. ویا توضیحی درباره ی مضاف میدهد؛ مانند: قوای کار، رئیس فرهنگ، مدیرمکتب. ویا درین بیت:

بیتو چون شمعی که افروزند بر لوح مزار

خاک برسر کرده ایم و بر سر ما آتش است

« بیدل »

۳ - اضافه ی تشبیهی

اضافه ی تشبیهی هم نوعی از اضافه ی بیانی است که شباهت بین مضاف و مضاف الیه را بیان میکند؛ مانند: سلسله ی زلف، ژاله ی اشک، چشمه ی خورشید، قد سرو، رخ ماه، لب لعل، چاه زنخدان، مروارید دندان. ویا درین بیت:

دهان غنچه و چشم ستاره و لب صبح گذاشتند به آن گلعداز خندیدن

« صائب »

اضافه ی تشبیهی دونوع است:

(۱) اضافه ی مشبه، به مشبه به: یعنی مضاف به مضاف الیه تشبیه گردد؛ مانند: قد سرو، رخ ماه. ویا درین بیت:

بعد عمری از لب لعل تو بوسی خواسته است

این قدر از صائب گستاخ رنجیدن چرا ؟

« صائب »

(۲) اضافه ی مشبه به، به مشبه: که برعکس حالت اول، مضاف الیه به مضاف تشبیه گردد؛ مانند: سروقد، ماهرخ. ویا درین بیت:

هوس بوسه ز لعل لب تو بی شرمیست گل پیغامی از آن غنچه دهان مارا بس

« حزین لاهیجی »

۴ - اضافه ی استعاری

در اضافه ی استعاری، ابتدا مضاف الیه را به کسی یا چیزی تشبیه میکنیم، سپس یکی از اعضا یا لوازم و متعلقات آن را عنوان مضاف می آوریم. بنا برین، مضاف در اضافه ی استعاری در معنای غیرحقیقی خود به کار میرود. به عبارت دیگر، اضافه ی اعتباری آن است که مضاف الیه آن وجود خارجی نداشته باشد؛ مانند: دست نوازش، دیده ی دهر، گوش هوش، دست تقدیر، چهره ی مرگ، روی سخن، ژرفنای عشق و دام روزگار. ویا درین بیت:

مگر در بوستان شد جلوه گر آن قامت رعنا ؟

که سرو انگشت حیرت گشت بربل جویبارش را

« صائب »

• در « گوش هوش » ابتدا هوش به انسان تشبیه شده و گوش که از اعضای وجود انسان است، به عنوان مضاف آمده. در « ژرفنای عشق » عشق به دریا تشبیه شده؛ اما خود کلمه ی دریا حذف گردیده و ژرفنا را که از لوازم دریاست، برای مضاف عاریه گرفته ایم.

۵ - اضافه ی اقترانی

در اضافه ی اقترانی بین مضاف و مضاف الیه معنای همراهی وجود دارد؛ مانند: دست ادب، دیده ی احترام و پیشانی ارادت. که مقصود دستی است که همراه با ادب است، دیده یی است که همراه با احترام است و پیشانی یی است که قرین ارادت است. ویا درین بیت:

چشم طمع مدوزید برکیسه ی خسیسان

باور نمی توان داشت سگ نان دهد گدا را

« بیدل »

- کلمه ی «اقتران» یعنی نزدیک شدن و پیوستن یک چیز به دیگری. و علت آن که این نوع اضافه را اضافه ی اقترانی نامیده اند، که مضاف همراه و پیوسته و مقترن با مضاف الیه واقع میشود.

فرق اضافه ی استعاری و اضافه ی اقترانی

تفاوت شان درین است که در اضافه ی استعاری مضاف الیه به کسی یا چیزی تشبیه شده؛ اما در اضافه ی اقترانی معنای همراهی است، نه تشبیه. بدین معنی که وقتی میگوییم: دست تقدیر؛ دران «تقدیر» را به انسان تشبیه کرده ایم؛ ولی وقتی میگوییم: دست ادب؛ کلمه ی ادب که مضاف الیه است، به چیزی تشبیه نشده؛ بلکه مقصود دستی است که با «ادب» همراه است.

دیگر این که در اضافه ی اقترانی، بار معنایی بر مضاف است و با حذف مضاف الیه معنای جمله چندان تغییر نمی کند؛ مانند:

- پیشانی ارادت بر زمین نهاد. • پیشانی بر زمین نهاد.
 - دست ادب پیش آورد. • دست پیش آورد.
- در اضافه ی استعاری، بار معنایی بر مضاف الیه است و با حذف مضاف معنای جمله تغییر نمی کند؛ مانند:
- دست اجل جانش را گرفت. • اجل جانش را گرفت. (۱۳، ص ۹۰)

۶ - اضافه ی تفصیصی

آن است که برای اختصاص دادن مضاف به مضاف الیه به کار رود. به عبارت دیگر: در اضافه ی تفصیصی، مضاف اختصاص به مضاف الیه دارد؛ مانند: زنگ مکتب، اختیارات وزیر، صنف درس، آب خوردن، دست احمد، چشم عقاب. و یا درین بیت:

خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم

دل از پی نظر آید به سوی روزن چشم

«حافظ»

اضافه ی تخصیصی را میتوان به صورت زیر به یک جمله تبدیل نمود:

این + مضاف + مخصوص + مضاف الیه + است؛ مانند:

0 اختیارات وزیر: این اختیارات مخصوص وزیر است.

0 صنف درس: این صنف مخصوص درس است.

نکته □

● باید متوجه بود که تفاوت « دست احمد» با « موتر احمد» این است که احمد دست خود را نمی تواند بفروشد؛ ولی موتر خود را میتواند بفروشد. ازین رو، « موتر احمد» اضافه ی ملکی و « دست احمد» اضافه ی تخصیصی است.

● اگر مضاف، قبل از مضاف الیه واقع گردد، اضافه را « مستوی» گویند؛ مانند: دوست من، گل باغ؛ اما گاهی مضاف الیه قبل از مضاف قرار میگیرد که درین صورت کسره ی اضافه حذف میشود و اسم مرکب به وجود می آید. این نوع از نظر دستوری به نام « اضافه ی مقلوب» یاد میشود؛ مانند: خوشحال، گلاب، گلرخ و سرو قد. که در اصل « حال خوش»، « آب گل»، « رخ گل» و « قد سرو» بوده اند. ویا درین بیت:

چند در پرده ی دل باده ی گلنار زنیم

ای خوش آن روز که می برسر بازار زنیم

« صائب »

۷ - اضافه ی بنوت

اضافه یی است که اسم پسر به اسم پدر، اضافه شود؛ مانند: سام نریمان،

محمود سبکتگین، رستم فرخزاد. ویا درین بیت:

از پس پرده اگر صرصر قهرش بوزد آب گردد ز نهیش جگر رستم زال

« قانع »

- اگر بخواهند اسمی را از صورت و حال اضافه خارج کنند، کسره ی اضافه را حذف مینمایند؛ مانند: سرمایه و پدرزن. که دراصل «سرمایه» و «پدرزن» بوده است. (۲، ص ۱۴)

فرق صفت با اضافه

- برای تشخیص صفت از اضافه، دو قاعده وجود دارد:
۱. صفت جزء ذات موصوف است؛ مانند «دانا» و «کوشا» درین دو جمله: پیروز داناست. بهرام کوشاست؛ ولی مضاف الیه جزء ذات مضاف نیست؛ بلکه دارای وجود مستقلی است؛ مانند: درباغ و قد سرو. که درین دو مثال، «قد» و «در» دو موجود مستقل، و «سرو» و «باغ» نیز همین طور؛ اما در مورد «مرد دانا» و «دانا» چیزی نیست که مانند «باغ» یا «سرو» وجود خارجی داشته باشد؛ بلکه جزئی از وجود مرد است.
 ۲. اگر بعد از جزء دوم، کلمه ی «است» واقع شود و جمله ی با معنایی تشکیل شود، جزء اول اسم و جزء دوم صفت است؛ مانند: مرد دانا. که با افزودن «است» میشود: مرد داناست؛ اما اگر جمله معنای درستی نداد، جزء اول مضاف و جزء دوم مضاف الیه میباشد؛ مانند: دست اجل، قلب او. که گفتن «دست اجل است» و «قلب اوست» درست نمی باشد و معنی نمی دهد. (۱۸)

تذکر □

- هرگاه کلمات مختوم به «الف، واو و های غیرملفوظ» در جمله مضاف واقع شوند، پس از آنها یک {ی} به عنوان کسره ی اضافه نوشته میشود؛ اما این {ی} به صورت مستقل نوشته شده، هیچ گاه با واژه های پسین و پیشین خویش نمی پیوندد. به شرح زیر:

۱. واژه های مختوم به {الف}؛ مانند:

0 کیمیای سعادت، همای اقبال، شیدای الفت.

۲. واژه های مختوم به { واو }؛ مانند:

○ جادوی چشمان، ترازوی انصاف، گیسوی باد.

۳. واژه های مختوم به { های غیرملفوظ }؛ مانند:

○ ستاره ی اقبال، قبله ی آمال، کعبه ی مراد.

● هرگاه کلمات مختوم به « ی » در جمله مضاف واقع شوند، پس از آنها حرف دیگری علاوه نمی شود؛ اما درهنگام تلفظ، همین { ی } اندکی با فشار بیشتر تلفظ میشود؛ مانند:

○ قاضی وجدان، مستی چشمان، تلافی گناه.

عدد

عدد چیست

آن است که شماره را بیان کند و چیزی را که شمرده میشود «معدود» گویند؛ مانند: دو میز، چهارچوکی. که «دو» و «چهار» عدد و «میز» و «چوکی» معدود میباشند. ویا درین بیت:

اگر ز شش جهت آینه پیش رو دارم ز هفت پرده ی چشم غبار میگذرد
«صائب»

• در زبان دری معدود با عدد در جمع و افراد مطابقت نمی کند؛ بلکه عدد همیشه مفرد می آید؛ مانند: چهارکودک و پنج کبوتر. که نمی توانیم بگوییم: «چهارکودکان» و «پنج کبوتران»؛ اما در قدیم این قاعده رعایت نمی شده وگاهی معدود با عدد مطابقت میکرده است؛ مانند:

دو پیلان خرطوم درهم کشان زهر دو یکی برد خواهد نشان
«نظامی»

• در اسمای امکنه ی مرکب از عدد و معدود، گاه معدود جمع است؛ مانند: دو برادران (کوهی نزدیک شهر قم)، چهل دختران (کوچه یی در شهر کندز) و یا هفت تنان (۱۲، ص ۶۲)

انواع عدد

در زبان دری عدد پنج گونه است. به شرح زیر:

۱ - اعداد اصلی

به اعدادی میگویند که از یک کلمه ساخته شده و اساس اعداد دیگرانند.
بدین شرح:

یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، بیست، سی، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد، نود، صد، هزار. این اعداد را اعداد ساده یا مطلق نیز گویند.

- در مورد شک و تردید، دو یا سه عدد اصلی پشت سرهم می آیند و غالباً اعداد متوالی هستند؛ مانند: یک دو روز، هفت هشت ساعت، هفت هشت ده روز، پنج شش میلیون. ویا درین بیت:

یاسمین را ببین که تا دو سه روز بی رفیقان سر سفر دارد
«انوری»

- اعداد اصلی همیشه از معدود خود جدا نوشته میشوند؛ مانند:
یک دروازه، شش گاو، هفت شهر، هشت ادیب.

۲ - اعداد ترکیبی

به اعدادی گفته میشود که از ترکیب دو عدد تشکیل شده باشد؛ مانند: دوازده، بیست و چهار، ششصد، دوهزار.

- این اعداد به دو طریق ساخته میشوند: بدون واو و با حرف واو.
اگر عدد اول بزرگتر بیاید، باید میان دو قسمت عدد حرف { و } افزوده شود؛
مانند: بیست و چهار، صد و بیست، هزار و صد؛ اما اگر عدد کوچکتر اول بیاید، حرف واو لازم ندارد؛ مانند: چهارده، هشتصد.
- اعداد ترکیبی، تا حد ممکن یکجا نوشته میشوند؛ مانند: هفتصد، شش هزار، پنجصد؛ اما درجایی که امکان پیوستن نبود، دران صورت جدا نوشته میشوند؛
مانند: بیست و چهار، هشتصد و یک، دوهزار و یازده. همچنان اگر پیش از عدد دومی، های غیرملفوظ قرار داشت نیز جدا نوشته میشود؛ مانند: سه صد.

۳ - اعداد ترتیبی یا وصفی

آن است که درجه و مرتبه ی معدود را بیان دارد؛ مانند: اول، دوم، هشتم، پانزدهم. ویا درین بیت:

گوهر معنی تمامی ایزد اندر تو نهاد

نیستی زین چارگوهر پس تو پنجم گوهری

« سنایی »

- برای ساختن اعداد ترتیبی، حرف آخر اعداد اصلی را ضمه میدهند و حرف {م} را به آخر آن میافزایند؛ مانند: چهار + م = چهارم.
- اگر بخواهند اعداد ترتیبی را پیش از معدودش بیاورند، به آخر آن {ین} علاوه میکنند؛ مانند: چهارمین سال، به جای سال چهارم. درین مورد، چهارمین را « عدد مقلوب » گویند.

عدد ترتیبی مختوم به {ین} را میشود پیش از معدودیا پس از آن نوشت؛ مانند:

0 اولین شاگرد - شاگرد اولین یا پنجمین درس - درس پنجمین

- در بعضی موارد میتوان بدون اضافه کردن {ین}، عدد ترتیبی را قبل از معدودش ذکر کرد؛ مانند: اول روز، سوم شخص، اول نمره. (۱۳، ص ۲۱۲)

۴ - اعداد توزیعی

که برای تقسیم واحدها به نسبت معین به کار میرود؛ مانند: « چهارچهار » و « پنج پنج » درین مثال: این سیبها را بین پروین، حسن و بهرام چهارچهار یا پنج پنج دانه تقسیم کنید. (۱۸) ویا درین بیت:

ده ده و پنج پنج میپرداخت چون یخی کو به آفتاب گداخت

« نظامی گنجه یی »

۵ - اعداد کسری

و آن دونوع است :

(۱) سماعی: آن است که پاره یی از عدد صحیح را برساند؛ مانند: نیم، نیمه، نصف و نصفه.

(۲) قیاسی: آن است که عدد اصلی را با متمم «یک» بیان کند؛ مانند: سه یک، چهار یک، ده یک، صد یک.

دربان دری امروز، متمم را مقدم داشته عدد اول را به صورت ترتیبی به کارمیرند؛ مانند: یک سوم، یک چهارم، یک دهم، یک صدم. (۱۲، ص ۶۳)

• اعداد کسری قیاسی را همیشه باید جدا از عدد پیشین نوشت؛ مانند: یک دهم، یک صدم، یک چهارم، یک سوم و نوشتن این گونه اعداد به صورت پیوسته و به گونه ی: یکدهم، یکصدم، یکچهارم و یکسوم نادرست است.

فرق بین اعداد توزیعی و اعداد کسری

وجه افتراق این دو نوع عدد آن است که اعداد توزیعی برای تقسیم چند واحد سالم به کارمیرود؛ مثلاً چهل دانه سیب را پنج پنج یا شش شش دانه بین چند شخص تقسیم کنیم. درحالی که اعدادکسری وقتی به کارمیرود که یک واحد را به چند جزء تقسیم نموده و بخواهیم آن را بین عده یی توزیع کنیم؛ مثلاً یک سیب را به دوازده قسمت پارچه کنیم و برای سه نفر چهارچهار پارچه ازان را بدهیم.

واحد های شمارش ، توزین و مقیاس

غالباً برای معدود هایی که قابل شمردن، وزن کردن یا مقیاس کردن باشند، پس از عدد کلمه هایی را می آورند که دلالت بر مقدار میکند؛ مانند: سه دانه قلم، پنج سیر برنج، هفت جریب زمین.

نویسندگان قرنهای اخیر - برای بیان معدود و تمییز آن - کلمه هایی را به کاربرده اند، که قرارذیل است :

- | | |
|--------|--|
| ■ اصله | برای انواع چوب و درخت |
| ■ باب | برای عمارت؛ مانند: خانه و دکان |
| ■ بار | برای کالاهایی که به مقیاس معینی بسته بندی شده اند؛ |

برای انواع طیاره ها به جز هلیکوپتر	بال
برای انواع کاغذهای جلد نشده	برگ
برای یک دسته کاغذ، مقوا و نظایران	بند
برای رادیو، تلویزیون، کمپیوتر و انواع ماشین آلات قابل حمل	پایه
برای قالین، گلیم و نمد	تخته
برای پارچه های دوخته نشده	توپ
برای انواع گلوله ، به جز از گلوله ی توپ	تیر
برای لباسهای دوخته شده	ثوب
برای زمین	جریب
برای لباسهایی که جفت هستند؛ مانند: بوت، جراب و دستکش	جفت
برای انواع کتاب	جلد
برای انواع طیارات هلیکوپتر	چرخ
برای اشیای مدور؛ مانند: فلم، انگشتر، سی دی و چاه	حلقه
برای سایر اشیای قابل شمارش؛ مانند: قلم، سیب و چهارمغز	دانه
برای اشیای همجنس و همانند متشکل از یک بسته ی شش	درجن
یا دوازده دانه؛ مانند: گیلان، بشقاب و نظایران	
برای اشیایی که تعداد معینی دارند؛ مانند: دریشی	دست
برای انواع ماشین آلات	دستگاه
برای گل و گیاه	دسته
برای کتابهای چند جلدی؛ مانند: دایرة المعارف و لغتنامه	دوره
برای جانوران اهلی؛ مانند: گاو و گوسفند	رأس
برای انواع پول خرد	سکه
برای حبوبات قابل توزین؛ مانند: گندم، جو، ارزن، برنج	سیر
برای اشیای نورانی؛ مانند: گیس، لمپه، شمع و نظایران	شعله

- طاقه برای بعضی پارچه ها؛ مانند: شال، شال گردن
- عدد برای پرندگان
- عدل برای کالاهای سنگین تجارتي؛ مانند: تکه و پنبه
- عراده برای اسلحه ی ثقیل؛ مانند: تانک، توپ و نیز برای موتر
- فروند یا پروند برای کشتی و طیاره
- فیر برای انواع مرمیهای اسلحه ی ثقیله و خفیفه
- قاب برای انواع ساعت
- قبضه برای انواع اسلحه ی سرد؛ مانند: شمشیر، خنجر و چاقو
- قرص برای اشیای مدور؛ مانند: نان، تابلیت، ماهتاب
- قطره برای قطرات مایعات؛ مانند: اشک و خون
- قطعه برای عکس و نظایر آن. همچنان برای زمین
- قلاده برای جانوران وحشی؛ مانند: شیر، پلنگ و نیزسگ و پشک
- گله برای دسته های مختلف جانوران اهلی و وحشی
- لوله برای اشیای استوانه یی شکل؛ مانند: لیسیرین
- مانند: نمک و هیزم
- محراب برای مسجد
- میل برای اسلحه ی ناریه؛ مانند: تفنگچه، تفنگ
- نسخه یا شماره برای مطبوعات؛ مانند: روزنامه، جریده و مجله
- نفر برای انسان، شتر و درخت خرما

(۱۵، صص ۴۹۲- ۴۹۳)

- واحد های شمارش، توزین و مقیاس جدا نوشته میشوند؛ مانند: هفت سیرگندم، سه چارک کشمش، هشت پاو زعفران، یک دانه قلم، شش دست دریشی، ملی گرام، ملی لیتر، کیلوگرام، سانتی متر و

وندها

وندها چیست

وندها الفاظی اند که در آغاز، میان و پایان کلمات قرار گرفته در معنای آن کلمات دیگرگونی ایجاد میکنند؛ مانند: { بی } در « بیکار»، { الف } در « کشاکش» و { مند } در « دردمند».

وندها در زبان دری به سه دسته تقسیم میشوند:

۱. پیشوندها
۲. میانوندها
۳. پسوندها.

پیشوندها

پیشوندها چیست

پیشوندها الفاظی اند که به اول کلمات درآمده در معنای آنها تصرف میکنند؛ مانند کلمه ی { بی } در: بیخرد و بیدانش. ویا درین بیت:
نیاید پرده پوشی از لباس عاریت صائب

که نا درویش را سازد قبای شال رسوا تر

« صائب »

معروفترین پیشوندها

- با : که داشتن چیزی یا صفتی را میرساند؛ مانند: باهنر، باخرد. ویا درین بیت:
با ادب باش که از دیده ی صاحب نظران

عشق درهرگذر آیینہ ی رخشان آویخت

« صائب »

• بی: که نداشتن چیزی یا صفتی را می‌رساند؛ مانند: بیهود، بیدانش. ویا درین بیت:

ظالم از بی دستگاهی نیست بی تمهید ظلم

درحقیقت اره شم شیر است چون دندان ریخت

«بیدل»

• نا: که مانند { بی }، نداشتن چیزی یا صفتی را می‌رساند؛ مانند: نالایق، ناروا. ویا درین بیت:

دُرد و صاف عالم امکان به هم آمیخته است

آبها ناصاف باشد تا صفا دارد بهار

«صائب»

• آ: که برای ساختن معنای متضاد به کار می‌رود؛ مانند: آهنگ و آکندن. که دراصل «هنگ» و «کندن»، به معنای «آواز ناخوش» و «حفرکردن» بوده؛ ولی پس از علاوه شدن { آ }، معنای «آوازخوش» و «پُرکردن» را به خود گرفته است. ویا درین بیت:

چون غنچه دهن بسته ام از شکوه ی خونین

هرچند دل تنگ من اکنده ی زخم است

«صائب»

• م: که برای ساختن فعل نهی به کار می‌رود؛ مانند: مزن، مخور. ویا درین بیت:

حافظ از باد خران در چمن مرنج فکرمعقول بفرما گل بیخار کجاست؟

«حافظ»

• ن: که برای ساختن فعل نفی به کار می‌رود؛ مانند: نمی زنم، نمی خورم. ویا درین بیت:

گر آبرو بود از حادثات کاهش نیست زیان نمی رسد الماس را ز سودنها

«بیدل»

• می : که برای ساختن ماضی استمراری به کار میرود؛ مانند: میزدم ، میخوردم.
و یا درین بیت:

میکند برخورد فضای خلد را زندان تنگ هر که درمستی رعایت میکند آداب را
« صائب »

• همی : که برای ساختن ماضی استمراری به کار میرود؛ مانند: همیزدم،
همیرفتم. (۱۸) و یا درین بیت:

وزارت تو همیگفت عدل را پدرود بلی کجا رمه ماند چو گرگ شد چوپان
« ادیب الممالک فراهانی »

• همی : که برای ساختن مضارع به کار میرود؛ مانند: همیروم، همیشنوم. و یا
درین بیت:

بی گرو جان دهم و بوسه همیخواهم وام

لیک شرطی که یکی بدهی و ده بستانی
« امیرخسرو »

• وا : که جهت زینت و روانی برسر اسما و افعال درآید؛ مانند: وارسته،
واشگافته. و یا درین بیت:

در عشق کوش کز غم اسباب وارهی درد دلی مگر دهد از درد سر فراغ
« بیدل »

• هم : این کلمه هرگاه معنای « هردو » یا « همه » دهد - یعنی شمول دو یا
بیشتری را بفهماند و تنها استعمال شود - قید است؛ چون او هم آمد. مردم هم
همین را میگویند. و یا درین بیت:

ای فدای تو هم دل و هم جان وی فدای رخت هم این و هم آن
« هائف »

و هرگاه معنای همقطار و همکار را دهد، و با کلمه یی دیگر ترکیب شود، پیشوند
است؛ مانند: همسایه، همدل، همزبان. و یا درین بیت:

شهرت به دستیاری همکار بسته است آواز کی بلند ز یک دست میشود
(۱۷، ص ص ۱۲۹ - ۱۳۰) « صائب »

میانوندها

میانوندها چیست

میانوندها الفازی اند که در وسط کلمات درآمده، معنای آنها را دیگرگون میسازند؛ مانند { الف } در: پیشاپیش و کشاکش.

معروفترین میانوندها

میانوندها در زبان دری دارای اقسامی اند، به شرح زیر:

۱ - میانوند { آ }

میانوند { آ }، به جهت دیگرگونیهایی که در ترکیبهای مختلف به وجود می آورد، انواع زیادی دارد که جهت اختصار کلام، صرف از چند نوع آن نام میبریم.

(۱) میانوند دعا

مانند: خدا او را بینا کند. مباد، مریزاد. ویا درین بیت:

پس از مرگ جوانان گل مماناد پس از گل در چمن بلبل مخواناد

« سعدی »

(۲) میانوند اشتمال و تمامی

مانند: سراسر، لبالب، سراپا. ویا درین بیت:

غیر ازین نکته که « حافظ » ز تو ناخشنود است

در سراپای وجودت هنری نیست که نیست

« حافظ »

(۳) میانوند تکرار

مانند: زه+زه (۱ + زه) = تحسین از پی تحسین

مولامول = تأخیر از پی تأخیر

این میانوند به معنای « به » هم می آید؛ مانند: دمدام درین بیت:

نیست صائب آفت باران بیجا کم ز برق / مزرع ما خشک ازین اشک دمدام میشود

« صائب »

(۴) میانوند مالت

مانند : کشاکش (درحالت کشیدن)، دوا دو (درحالت دویدن)، ویا درین بیت:
روان کن آن می چون آفتاب گرما گرم چنان که خون زبناگوش دوستان بچکد

« امیرخسرو »

(۵) میانوند ردیف

این میانوند به معنای حال است؛ مانند: دوشا_دوش (دوش به دوش)، ویا
درین بیت:

گرچه ما را نیست صائب باده یی جز زهرتلخ
گوشها تنگ شکر از بانگ نوشانوش ماست

« صائب »

(۶) میانوند تلون

این میانوند هم مانند میانوند تکرار، به معنای « به » می آید؛ مانند: رنگارنگ
(رنگ به رنگ)، ویا درین بیت:

پرده ی شرم وحیا در پرده ی شب چون نسیم
از رخ گلهای رنگارنگ میباید کشید

« صائب »

(۷) میانوند عطف

مانند: تکاپوی (تک و پوی)، سرازیر. ویا درین بیت:
جهان بزمیست نفرین و ستایش نغمه ی سازش
سراپا گوش باید بود دنیا گفتگو دارد

« بیدل »

(۸) میانوند زاید

مانند: سبکسار و سراکوفت. که دراصل « سبکسر » و « سرکوفت » بوده اند.
ویا درین بیت:

ای کینه ور زمانه ی غدار خیره سار برخیره تیره کرده به ما بر تو روزگار
« مسعود سعد سلمان »

۲ - میانوند { واو }

{واو} میانوند عطف است؛ مانند: گیرودار، تک وپوی، پیچ و تاب. ویا درین بیت:
در کسوت چونی و چرایی نتوان گفت کان دلبر بیچون و چرا چون و چرا شد

۳ - میانوند (ی)

« شیخ محمد شیرین مغربی »

این میانوند در زبان دری دونوع است:

(۱) میانوند واسطه

در کلمات مختوم به { الف }، { و } و { ی }، قبل از یای اسم مصدر یا نکره، یایی برای واسطه آورده میشود؛ مانند: دانایی

0 دانا + ی { میانوند واسطه } + ی { اسم مصدر } = دانایی. ویا درین بیت:
دل دریایی ما تشنه ی توفان بلاست لنگر کشتی ما دوری ساحل باشد

« صائب »

(۲) میانوند جمع

در اغلب کلمه های مختوم به { الف } و { واو }، هنگام جمع بستن با { ان }، یایی قبل از علامت جمع افزوده میشود؛ مانند:

0 دانا - دانا یان بینا - بینا یان

0 جنگجو - جنگجویان پیشگو - پیشگویان ویا درین بیت:
ماهرویان دی تماشا سوی بستان میشدند

آفتاب از ابر رخ بنمود و پنهان گشت باز

(۶، ص ص ۱۴۹ - ۱۵۰) « امیر خسرو »

۴ - میانوند { گ }

در زبان دری، این میانوند نیز دو نوع است:

(۱) میانوند بدل

در همه واژه های مختوم به « های غیر ملفوظ »، هنگام جمع بستن با { ان }، « های غیر ملفوظ » را به { گ } بدل میکنند؛ مانند:

0 آشفته - آشفتهگان فرزانه - فرزانهگان ویا درین بیت:
غفلت عالم فرود از سرگذشت رفتگان

هرکجا افسانه باشد هیچکس بیدار نیست

« بیدل » **(۲) میانوند اسم معنی**

درهمه واژه های مختوم به « های غیرملفوظ »، هنگام پیوستن یای اسم
معنی با آن، « های غیرملفوظ » را به { گ } بدل میکنند؛ مانند:

0 بنده - بندگی شرمنده - شرمندگی ویا درین بیت:
تا دم رفتن سبک از جا توانی خاستن

مال را در زندگی ازخویش کم کن جدا

« صائب »

پسوندها

پسوندها چیست

الفاظی اند که به آخرکلمات درآمده، همانند پیشوندها، معانی کلمات را
تغییر میدهند؛ مانند: « مند » درکلمه ی « کارمند » (۱۸)، « ور » درکلمه ی
« پیشه ور » و « گاه » درکلمه ی « دیدگاه ».

پسوندهای معروف زبان دری

• سار؛ مانند: کوهسار، سنگسار و شرمسار. ویا درین بیت:
انصاف آب میخورد از چشمه سار فهم خرکره ها کردند و سخن کم شنیده اند
« بیدل »

• ستان؛ مانند: کوهستان، افغانستان. ویا درین بیت:
مسند به گلستان بر تا شاهد و ساقی را

لب گیری ورخ بوسی می نوشی و گل بویی

« حافظ »

• لاخ ؛ مانند: سنگلاخ، دیولاخ . ویا درین بیت:

درخانه شحنه خفته ودزدان به کوی وبام

ره دیولاخ و قافله بی مقصد و مرام

« پروین اعتصامی »

• زار ؛ مانند: سبزه زار، مرغزار. ویا درین بیت:

میکند شبنم گرانی بر عذار نازکت ابر میبوسد زمین از دور گلزار ترا

« صائب »

• مند ؛ مانند: آزمند، دردمند، هنرمند. ویا درین بیت:

گرشب وصلش کشد به روز قیامت دیده هنوز از شمایلش گله مند است

« فروغی بسطامی »

• گار؛ مانند: آموزگار، سازگار، آفریدگار. ویا درین بیت:

آزادم از توهم نیرنگ روزگار طاووس این چمن زخیالم پریده است

« بیدل »

• ور؛ مانند: پيله ور، شعله ور، مزدور. ویا درین بیت:

ز غربت نیست برخاطر غمی رنگین خیالان را

عقیق نامور را کی به دل یاد یمن گردد ؟

« صائب »

• وند ؛ مانند: شهروند، خویشاوند. ویا درین بیت:

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت

در نزد خداوند بدی نیست فرامشت

« رودکی »

• وَش ؛ مانند: حوروش، گلوش، مهوش. ویا درین بیت:

من آن پیرم که شیران را به بازی بر نمی گیرم

تو آهو وش چنان شوخی که بامن میکنی بازی

« شهریار »

- فش ؛ مانند: پیل فش، خورشید فش. ویا درین بیت:
برلب جام خشک رعنا فش عاشقان بوسه ی تر اندازند
« خاقانی »
- کده ؛ مانند: آتشکده، میکده، دانشکده. ویا درین بیت:
درین ستمکده بال هوس مزین بیدل
نگاه دار سرخویش چون مگس به دودست
« بیدل »
- کار؛ مانند: تبهکار، زیانکار، فراموشکار. ویا درین بیت:
شود ز آیه ی رحمت گناهکار دلیر نظر به سبزخطان زهرقاتل است مرا
« صائب »
- گر؛ مانند: جادوگر، حیلہ گر. ویا درین بیت:
نقش تو به صورتگر فرخار رسیده زو خامه ی صورتگر فرخار شکسته
« سوزنی سمرقندی »
- گون ؛ مانند: گلگون، نیلگون، میگون. ویا درین بیت:
پوشیده یار اگر نه می ناب میخورد این رنگ لاله گون ز کجا آب میخورد
« صائب »
- ین ؛ مانند: زرین ، نمکین. و یا درین بیت:
ببرد ازمن قرار و طاق و هوش بت سنگین دل سیمین بناگوش
« حافظ »
- بان ؛ مانند: مرزبان ، شتربان. ویا درین بیت:
میتوان ره بردن از عنوان به مضمون نامه را
خلق صاحبخانه از سیمای دریان روشن است
« صائب »
- ناک ؛ مانند: غمناک، خشمناک، خطرناک. ویا درین بیت:
دردناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم
« شهریار »

- دان ؛ مانند: شمعدان، قلمدان، نمکدان. ویا درین بیت:
یاد کردند مرا باز به گلدان دگر گلبنان دگر ازطرف گلستان دگر
« ایرج میرزا »
- آسا ؛ مانند: پیل آسا ، شیر آسا. ویا درین بیت:
خرد خطیب دل است و دماغ منبر او زبان به صورت تیغ و دهان نیام آسا
« خاقانی »
- اک ؛ مانند: کاواک، پوشاک، سوزاک. ویا درین بیت:
آنچنان خوراک مییابد که بند آید نفس نی چنان کرتنگجایی جان براید ازقفس
(؟)
- آگین ؛ مانند: زراگین، زهرآگین. ویا درین بیت:
نسیم صبح کز بویش مشام جان شود مشکین
مگر هرشب گذر دارد برآن گیسوی مشک آگین
« خواجهی کرمانی »
- آور؛ مانند: زوراور، تناور، رزماور (رزم آور). ویا درین بیت:
همان به که این برنشیند به تخت که گردست و جنگاور و نیکبخت
« فردوسی »
- یزه ؛ مانند: پاکیزه و دوشیزه درین بیت:
دو قدح زان گوهر پاکیزه ی دوشیزه خواه
کافتابش دایه و مادر بُد، انگورش پدر
« امیرمعزی »
- ینه ؛ مانند: پارینه ، پشمینه ، لوزینه. ویا درین بیت:
تشنه چشمی غم همکاسه زدل میشوید باده در جام سفالینه نمی باید کرد
« صائب »
- بار ؛ مانند: جویبار، زنگبار. ویا درین بیت:
هر می لعل کزان دست بلورین ستدیم آب حسرت شد ودرچشم گهربار بماند
« حافظ »

• باز ؛ مانند: قمارباز، حقه باز، ریسمان باز. ویا درین بیت:
 نگفت این راز چون منصور سرباز ازان دانم ورا من صاحب راز
 « عطار »

• بر؛ مانند: پیغامبر، رهبر، رنجبر. ویا درین بیت:
 درختهای بارور چو اشتران باربر
 همی ز پشت یکدگر کشیده صف قطارها
 « قانی »

• سیر؛ مانند: مشکسیر، سردسیر. ویا درین بیت:
 میرسد هر جنس مرغی در بهار از گرمسیر
 همچو مهمان سرسری میسازد اینجا آشیان
 « مولانا »

• فام ؛ مانند: گلفام ، سیه فام . ویا درین بیت:
سیه کاری اختر سیمفام سیه موی من کرد چون سیم خام
 « رهی معیری »
 جز این پسوندها که نام بردیم، پسوندهای دیگری هم وجود دارند که
 یادآوری از همه ی شان بحث را به درازا میکشاند.

مروف پسوندى

گاهی برخی از حروف به تنهایی خویش به دنبال برخی از واژه ها پیوسته،
 عمل پسوندها را انجام میدهند، که مشهورترین آنها را میتوان در دسته های زیر به
 خوانش گرفت:

۱- { الف } پسوندى

در زبان دری الف پسوندى هفده نوع است، که جهت اختصار سخن صرف از
 چند نوع آن نام میبریم.

• پسوندها ؛ مانند: شاهای ، خدایا. ویا درین بیت:

دلا کناره کن از قرب آتشین رویان

که خامسوزشود چون کباب نزدیک است

« صائب »

• پسوند پاسخ ؛ مانند: «گفتا» درین بیت :

گفتا که لبم بگیر و زلفم بگذار درعیش در آویز نه درعمر دراز

« حافظ »

• پسوند اطلاق ؛ مانند: تابانا ، رخشانا. ویا درین بیت:

هرکه کار خدا کند به یقین روزیش میشود فراوانا

« عبید زاکانی »

□ اگر این {الف} درنظم واقع شود، آن را « حرف اطلاق » گویند؛ و اگر درنثر واقع شود « حرف اشباع. »

• پسوند کثرت ؛ مانند: خوشا ، بسا ، حسرتا. (۶، صص ۱۵۱ - ۱۵۲) ویا درین بیت:

دستی که به دامن قناعت نزدیم دردا که به دامن مرادی نرسید

« انوری »

• پسوند فاعلی ؛ مانند: گویا ، بینا ، توانا. ویا درین بیت:

حذرکن ز نادان ده مرده گوی چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

« سعدی »

۲ - { ت } پسوندی

تای پسوندی دوگونه است. به شرح زیر:

• پسوند مفعولی ؛ مانند: یافتت (ترا یافت)، گرفتت، زدت. ویا درین بیت:

شب خواب دیدمت به بر خویشتن ولی

آن بخت کو که راست شود خواب عاشقان

« امیرخسرو »

• پسوند اضافی ؛ مانند: قلمت (قلم تو) ، لباست ، لبانت. ویا درین بیت:

ز کلفت گر دلت شد غنچه گلزارش تصور کن

که خورسندی به آسانی رساند کارمشکل را

« بیدل »

۳ - { ش } پسوندی

شین پسوندی سه نوع است. بدین شرح:

- پسوند مفعولی ؛ مانند: خواستش (او را خواست)، گرفتش، بستش. ویا درین بیت:

آن که تسبیح زدستش نفتادی هرگز

دیدمش دوش سرشیشه به لب وا میکرد

« صائب »

- پسوند اضافی ؛ مانند: لبش، گناهِش، گردنش. ویا درین بیت:

گفت ده بوسم به لب، افزون مزین، گفتم به چشم

هی همی بوسیدمش لب، هی غلط کردم شمار

« قانی »

- پسوند مصدری ؛ مانند: بینش، کنش، چرخش. ویا درین بیت:

زان نمی بندم لب خواهش که این چرخ خسیس

روزییم را میبرد، گر بی دهن بیند مرا

« صائب »

۴ - { ک } پسوندی

کاف پسوندی صرف یک نوع است:

- پسوند تصغیر ؛ مانند : دلبرک، درختک، جنگلک. ویا درین بیت:

بهل ای دخترک این دلبریها

مسلمان را نزیبد کافریها

« علامه اقبال »

۵ - { ه } پسوندی

میم پسوندی چهارگونه است. بدین شرح:

- پسوند فاعلی؛ مانند: گفتم (من گفتم) ، شکستم، نوشتم. ویا درین بیت:

هر کجا رفتم نرفتم نیم گام از خود برون

صد قیامت رفت و امروز مرا فردا نکرد

« بیدل »

- پسوند مفعولی؛ مانند: بردم (مرا برد) ، گفتم (به من گفت) ، خواستم (مرا

خواست) . ویا درین بیت:

گفت ده بوسم به لب، افزون مزن، گفتم به چشم

هی همی بوسیدمش لب، هی غلط کردم شمار

« قاآنی »

تیغ برکف سرتراشم قصد کشتن کرده است

عاشقان را فوطه ی زاری به گردن کرده است

« سیدای نسفی »

- پسوند اضافی؛ مانند: کتابم (کتاب من) ، دفترم ، پدرم. ویا درین بیت:

از خیالش در دلم ارزنگها خون میخورد

یک سرِ مو کاش سر در کلک بهزادم دهید

« بیدل »

- پسوند عددی؛ مانند: هفتم، سوم، پنجم. ویا درین بیت:

چنان به لذت نفسی که گرشود ممکن به حرص حس ششم درفزایی اندر پنج

« امیر خسرو »

۶ - { ه } پسوندی

همان های غیرملفوظ است که به عنوان پسوند در پایان برخی از واژه ها

میپیوندند و سه نوع است:

● پسوند افاده ی حرکت ؛ مانند: خانه ، جامه ، لانه. ویا درین بیت:
افتادگی برآورد از خاک دانه را گردنکشی به خاک نشاند نشانه را
« صائب »

● پسوند عددی ؛ مانند: دهه ، سده ، هزاره . ویا درین بیت:
غنیمت دان و می خور درگلستان که گل تا هفته ی دیگر نباشد
« حافظ »

● پسوند مصدری ؛ مانند: خنده ، گریه ، ناله . ویا درین بیت:
چشم از فراق روی تو درگریه تا به کی دل ز اشتیاق موی تو درمویه تا به چند
« فروغی بسطامی »

۷ - { ی } پسوندی

در زبان دری، تعداد یاهای پسوندی به (۲۴) نوع میرسد که در زیر، به گونه ی کوتاه ، از چند نوع آن نام میبریم.

۱. پسوند مصدری؛ مانند: دوستی، دشمنی، خوبی، بدی، زندگی و بندگی
۲. پسوند نسبتی؛ مانند: کندزی، کابلی، تخاری و کندهاری
۳. پسوند لیاقت؛ مانند: خوردنی، پوشیدنی، گفتنی، بخشودنی و رستنی
۴. پسوند ضمیری؛ مانند: رفتی، گفتی، بردی، میزدی
۵. پسوند تنکیر؛ مانند: مردی، زنی، کتابی و تنی چند
۶. پسوند استمرار؛ مانند: رفتمی، گرفتمی و گفتندی
۷. پسوند تمنا ؛ مانند: کاش بیامدی و حال ما بدیدی
۸. پسوند شرط و جزا ؛ مانند: اگر عقل داشتی، بدین بدبختی دچارنگشتی
۹. پسوند تعظیم : که به غلط درسخن متأخران معمول گردیده است؛ مانند:
فرزندِی، نورچشمی، استادی و فرزند مقامی
۱۰. پسوند وحدت؛ مانند: مردی دیروز کتابی را دزدید
۱۱. پسوند حرفت؛ مانند: قصابی، بقالی و زرگری

۱۲. پسوند قید زمان: این {ی} در زبان مصطلح، به بعضی ازنامهای زمان افزوده

میشود؛ مانند: صبحی، شبی و ظهري (۱۲، صص ۳۰۵ - ۳۰۶)

۱۳. پسوند اضافه؛ مانند: خانه ی من، ستاره ی آسمان، دفترچه ی شعر

۱۴. پسوند اسم معنی؛ مانند: دانایی، تواناییست.

پسوندها از نظر ترکیب

پسوندها هرکدام معنای خاصی به کلمه ی اصلی میافزایند و با هردسته یک نوع کلمه ساخته میشود، که - از نظر نوعیت - میتوان آنها را به سه دسته تقسیم بندی نمود:

یک : با افزودن پسوند، از کلمه یی که اسم است، اسم دیگری میسازند، و آن معنای دیگری به معنای کلمه ی اصلی میافزاید؛ مانند پسوند { دان }، که اگر به کلمه ی دیگری بپیوندد، بر ظرف یا جایی که مفهوم آن کلمه دران میگنجد، دلالت میکند؛ به شرح زیر:

○ نمک + دان = نمکدان (جای نمک)

○ سنگ + دان = سنگدان (جای سنگ)

○ قلم + دان = قلمدان (جای قلم)

○ شمع + دان = شمعدان (جای شمع)

پسوند های زیر از اسم، اسمی دیگر میسازند، یا معنای خاصی که به کلمه میافزایند:

● بان : به معنای محافظ و نگاهدارنده؛ مانند:

باغ + بان = باغبان مرز + بان = مرزبان

● چه : به معنای کوچکی و خردی؛ مانند:

باغ + چه = باغچه بیل + چه = بیلچه

• زار : به معنای فراوانی؛ مانند:

گل + زار = گلزار سبزه + زار = سبزه زار

• ستان : به معنای محل و مکان؛ مانند:

قبر + ستان = قبرستان گل + ستان = گلستان

• ه : بیانگر حرکت حرف قبلی؛ مانند:

گوش + ه = گوشه دست + ه = دسته

د : بعضی از پسوندها با اسم ترکیب میشوند و ازان صفت میسازند؛ مانند:

• مند : به معنای دارنده و صاحب؛ مانند:

دانش + مند = دانشمند هنر + مند = هنرمند

• ور : به معنای مهارت در حرفت؛ مانند:

سخن + ور = سخنور پيله + ور = پيله ور

• ناک : به معنای آلودگی، آمیختگی و پیوستگی؛ مانند:

نم + ناک = نمناک غم + ناک = غمناک

• گر : به معنای کننده و به کاربرنده؛ مانند:

کار + گر = کارگر ستم + گر = ستمگر

• گین و آگین : به معنای آلودگی و آمیختگی؛ مانند:

غم + گین = غمگین عطر + آگین = عطرآگین

• ین و ینه : به معنای جنس و اصل؛ مانند:

زر + ین = زرین پشم + ینه = پشمینه

• ی : به معنای نسبت دادن به چیزی؛ مانند:

شهر + ی = شهری کوه + ی = کوهی

س : پسوندهای دیگری هم وجود دارند که از ترکیب آنها با صفتی، اسم ساخته

میشود؛ مانند:

- ی : اسم معنی؛ مانند:
سفید + ی = سفیدی مرد + ی = مردی
 - ک : اسمی که بر داشتن آن صفت مخصوص است؛ مانند:
زرد + ک = زردک سرخ + ک + ان = سرخکان
 - ه : بیان حرکت حرف قبلی. این نیز مانند {ک} بر داشتن آن صفت مخصوص است؛ مانند:
شور + ه = شوره زرد + ه = زرده
- (۵ ، ص ص ۱۶۴ - ۱۶۷)

پسوندها از نظر نوعیت معنایی

پسوندها از نظر نوعیت معنایی، به دسته های متعددی تقسیم میشوند که جهت اختصار سخن، صرف از چند نوع آن نام میبریم.

۱ - پسوندهای تشبیهی

- به آن دسته از پسوندها گفته میشود که معنی و مفهوم تشبیه را میرسانند؛ مانند:
- آسا : برق آسا ، معجزه آسا ، رعد آسا
 - فام : گلفام ، نقره فام ، سرخفام
 - فش : پیلفش ، اژدها فش
 - گون : میگون ، نیلگون ، گلگون
 - وار : پریوار ، دیوانه وار، مردانه وار
 - وش : ماهوش ، پریوش ، گلوش

۲ - پسوندهای کثرت و وفور

به آن دسته از پسوندها گفته میشود که معنی و مفهوم وفور و فراوانی را میرسانند؛ مانند:

- الف : خوشا ، بسا ، بدا
- زار : گلزار ، گندمزار ، علفزار
- سار : شرمسار ، سنگسار ، کوهسار
- ستان : گلستان ، نیستان ، کوهستان
- لاخ : سنگلاخ ، دیولاخ ، چنگلاخ

۳ - پسوندهای زمانی و مکانی

شامل آن دسته از پسوند هایی میشود که معنای زمان یا مکان را افاده میکنند؛ مانند:

- دان : گلدان ، شمعدان ، آتشدان
- کده : میکده ، دانشکده ، دهکده
- گاه : صبحگاه ، شامگاه ، سحرگاه (زمانی)
- گاه : دادگاه ، ایستگاه ، بارگاه (مکانی)

۴ - پسوندهای عددی

این دسته از پسوندها، مفهوم دیگری از اعداد را بیان میدارند؛ مانند:

- م : سوم ، پنجم ، هفتم ، دهم
- ه : هفته ، دهه ، سده ، هزاره

۵ - پسوندهای فاعلی

این دسته از پسوندها ، معنی و مفهوم فاعلیت را دربرمیگیرند ؛ مانند :

- ار : خریدار ، خواستار ، برخوردار
- الف : گویا ، شنوا ، بینا
- ان : خواهان ، دوان ، نالان
- باز : حقه باز ، سگباز ، شعبده باز

- بان : شتربان ، مرزبان ، پاسبان
- بر: رهبر ، پیامبر ، رنجبر
- کار : ستمکار ، فراموشکار ، گناهکار
- گار : آموزگار ، آفریدگار ، پروردگار
- گر : دادگر ، ستمگر ، آهنگر
- گیر : پیامگیر، راهگیر ، دزدگیر
- نده : گوینده ، بخشنده ، رزمنده

۶ - پسوندهای مصدری

این دسته از پسوندها درمعنی و مفهوم مصدری به کارمیروند؛ اما ازینها چیزی مشتق شده نمی تواند؛ مانند:

- ار : گفتار ، رفتار ، کردار
- ش : بینش ، سوزش ، ورزش
- مان : زایمان ، ساختمان ، گفتمان
- ه : خنده ، گریه ، ناله
- ی : زندگی ، مردی ، سفیدی
- یت : انسانیت ، اهمیت ، قابلیت

۷ - پسوندهای وصف و کیفیت

این دسته از پسوندها بیانگر حالات وصفی، کیفیتی یا چگونگی اند؛ مانند:

- اک : سوزاک ، خوراک ، پوشاک
- آگین : عطرآگین ، زهرآگین ، شهدآگین
- الف : بینا ، دانا ، گویا
- انه : مردانه ، شجاعانه ، ناشیانه
- باره : زنباره ، غلامباره ، شکمباره

- پاره : ماهپاره ، شکرپاره ، خمپاره
- تر : بهتر ، کوچکزتر ، گرانتز
- ترین : نازکزترین ، لایقکزترین ، بدترین
- دار: کتابدار ، تفنگدار ، سرایدار
- سیر : گرمسیر ، سردسیر ، مشکسیر
- گان : گروگان ، بازرگان ، خدایگان
- مند : هدفمند ، هوشمند ، کارمند
- ناک : خطرناک ، دردناک ، خشمناک
- ور : نامور ، پیله ور ، دانشور
- ی : پهلوانی ، بغلانی ، خانگی
- ین : نمکین ، سفالین ، آهنین
- ینه : پشمینه ، گنجینه ، دیرینه

۸ - پسوندهای جمع

همان نشانه های جمع اند که در پایان واژه ها علاوه شده و معنای بیش از یک را می‌رسانند؛ مانند:

- ان : بزرگان ، دانشمندان ، دختران
 - ها : دستها ، کشورها ، آسیابها
 - گان : شیفتگان ، مردگان ، دیوانگان
- و پسوندهای دیگری که در پایان واژه های عربی علاوه میشوند:
- ون : روحانیون ، انقلابیون ، افراتیون
 - ین : معلمین ، مبارزین ، مجاهدین

۹ - پسوندهای تصغیر

همان نشانه های اسم تصغیر، که بیانگر خُردی و کوچکی اند؛ مانند:

- ک : پسرک ، دخترک ، شهرک
- چه : باغچه ، جویچه ، کتابچه

۱۰ - پسوندهای ضمیری

- همان نشانه های ضمائر پیوسته ی فاعلی، مفعولی و اضافی اند، که در پایان اسما و افعال میپیوندند؛ مانند:
- م : گفتم ، بردم ، کتابم
 - ت : بردت ، زدت ، قلمت
 - ی : رفتی ، خواندی ، شکستی
 - ش : خواستش ، خواندش ، دستش
 - یم : خوردیم ، خوابیدیم ، نوشتیم
 - ید : آمدید ، شکستید ، رفتید
 - ند : کاشتند ، روفتند ، نوشتند
 - مان : آوردمان ، خواندمان ، میهن مان
 - تان : گفتتان ، بردتان ، آوردتان
 - شان : گفتشان ، آوردشان ، نوشتشان

۱۱ - پسوندهای مفعولی

- پسوندهایی اند که افاده کننده ی معنای مفعولیت اند؛ مانند:
- ه : مرده ، کشته ، نوشته
 - پسوند {ار}، که ازجمله ی پسوندهای فاعلیست، گاهی معنای مفعولیت دهد؛ مانند: گرفتار ، مردار.
 - همچنان پسوند {گان}، گاهگاهی معنای مفعولیت دهد؛ مانند: گروگان.
- جز آنچه برشمردیم، پسوندهای دیگری نیز موجود اند که جهت اختصار سخن از نام بردن جداگانه ی هریک شان پرهیز میکنیم. (۸، ص ص ۱۸۱ - ۱۹۶)

نحو یا آیین جمله بندی

نمو چیست

علمی را که از آیین جمله بندی و نسبت کلمات در ترکیب با همدیگر بحث میکند، نحو گویند.

هرگاه چند کلمه با همدیگر ترکیب شده، بیان حکم یا مقصودی را در باره ی کسی یا چیزی نماید، آن را جمله گویند. بنابراین جمله از ترکیب فعل، فاعل و مفعول یا مسند، مسند الیه و ادوات مربوط به آنها تشکیل میشود. و آن دو گونه است:

۱ - جمله ی فعلی

که مرکب از فعل، فاعل و مفعول باشد. به بیان دیگر، الفاظ رابطه ی « است » و « هست » در آن نباشد؛ مانند: « یک شب تأمل ایام گذشته میکردم، و بر عمر تلف کرده افسوس میخوردم، و سنگ سراچه ی دل را به الماس آب دیده میسفتم. / گلستان سعدی »

۲ - جمله ی اسمی

که از مسند، مسند الیه و رابطه ترکیب یافته باشد؛ مانند:

- شیخ سعدی، مصنف کتاب گلستان است.
- درخانه اگر کس هست، یک حرف بس است.

اقسام جمله از نظر نقص و کمال

جمله ها از نظر نقص و کمال به دو دسته تقسیم میشوند: جملات تام یا کامل و جملات ناقص.

جمله ی تام یا کامل

جمله ی ساده یی است، که معنای آن تمام باشد و هرگاه گوینده چیز دیگری نگوید، شنونده در انتظار نماند. که آن نیز دو گونه است:

0 مثبت؛ مانند: دانا به هرکاری تواناست.

0 منفی؛ مانند: حسود به مقصد نمی رسد.

جمله ی تام را « کلام » یا « سخن » نیز گویند.

جمله ی ناقص

هرجمله یی ساده که معنای آن تمام نباشد، جمله ی ناقص خوانده میشود. اگر دو جمله ی ناقص - یا بیشتر - باهم ترکیب شوند، جمله ی مرکب تشکیل داده، معنای یکدیگر را تمام میکنند. درهرجمله ی مرکب یک جمله ی ساده ی اصلی وجود دارد، که غرض گوینده بیان معنای آن است، و آن را جمله ی اصلی مینامند. یک یا چند جمله ی دیگر، برای تکمیل این جمله ی اصلی می آید، که جمله ی تبعی خوانده میشود.

در جمله ی ناقص- که مرکب از جمله ی اصلی و تبعیست - شنونده در انتظار شنیدن بقیه ی آن مینماید؛ زیرا معنای آن جز با جمله ی دیگری - که آن را جمله ی مکمل یا تبعی مینامند - تمام نمی شود؛ مانند:

0 به برادرم نوشتم ، که کتاب تاریخش را برای من بفرستد.

درین مثال، جمله ی « به برادرم نوشتم »، جمله ی ناقص یا اصلی، و عبارت « که کتاب تاریخش را برای من بفرستد » جمله ی مکمل یا تبعیست، که توسط {که} ی ربط به جمله ی اولی ارتباط پیدا کرده است. یا :

- 0 وقتی که تو درپاریس بودی، من دربغداد بودم.
- درین جمله مقصود اصلی گوینده، «دربغداد بودن» اوست.
- جمله ی تبعی غالباً توسط حرف { که } ی ربط، یا کلمات مرکب با آن به جمله ی اصلی میپیوندد؛ مانند:
- 0 تصور میکنم که رسیده باشد.
- 0 شنیدم که او خواهد آمد.
- غالباً از ترکیب دو کلمه، جمله ی ناقص حاصل میشود و درانها اغلب فعل به کار نمی رود؛ مانند:
- 0 کشور انگلستان، تالار بزرگ، دوست مشفق

اقسام جمله از نظر معنایی

جمله ها از نظر معنایی به دو دسته تقسیم میشوند: اخباری و انشایی.

جمله ی اخباری

- آن است که مقصود را به طور خبر بیان کند، و دران احتمال راست بودن و یا راست نبودن باشد؛ مانند:
- 0 پدرم از سفر آمد.
- 0 فردا به مکتب میروم.
- و آن دو گونه است:
- 0 مثبت؛ مانند: انوشیروان، پادشاه دادگربود.
- 0 منفی؛ مانند: دروغگو، رستگار نشود.

جمله ی انشایی

- آن است که دران احتمال راست بودن و یا راست نبودن نباشد، و مقصود را به صورت امر، نهی، استفهام، تمنا، ندا و دعا بیان کند.
۱. امر؛ مانند: درس بخوان. (درجمله ی امری، مسند الیه همیشه محذوف است)

۲. نهی؛ مانند: به دروغگو اعتماد مکن.

۳. استفهام؛ مانند: آیا نان خورده اید؟ پروین چرا زود آمد؟

• جمله ی استفهامی غالباً نیاز به جواب دارد، و هرگاه جواب نزد گوینده و شنونده معلوم باشد، غرض گوینده دریافت پاسخ نیست؛ بلکه تأکید مفهومی است، که باید در جواب گفته شود. این گونه جمله ها، جمله ی استفهام تأکیدی خوانده میشوند؛ مانند:

گرمن آلوده دامنم چه زیان همه عالم گواه عصمت اوست
یعنی: زبانی ندارد.

برسر اینگونه جمله ها، گاهی کلمات { مگر } و { هیچ } قرارمیگیرد؛ مانند:

○ مگر کوری؟ (یعنی: کور نیستی)

○ هیچ خبرداری؟ (یعنی: اصلاً خبرنداری)

○ تمنا؛ مانند: کاش جوانی برمگشت!

○ تعجب؛ مانند: چه هوای خوبی است!

این جمله ها مانند جمله ی استفهامیست، با فرق آن که دران گوینده انتظار پاسخ ندارد و غالباً با { چه } بیان میشود؛ مانند:

○ چه آدم بی عقلی! چه راه درازی!

۴. جمله ی تعجبی گاهی ضمیراست؛ مانند: چه ها کردی! و گاهی صفت؛ مانند: چه آدم بی عقلی! که درینجا لفظ { چه } مفهوم بسیار را بیان میکند.

گاهی برای بیان حالت روحی، به جای جمله ی تعجبی یکی از اصوات به کارمیروند. در آخر جمله ی تعجبی وبعد از اصوات نشانه ی تعجب (!) میگذاریم. (۵)

۵. ندا؛ مانند: پادشاه! برمن مسکین ببخش.

۶. دعا؛ مانند: خدا پدرت را بیامرزد.

اقسام دیگر جمله

جمله در زبان دری، اقسامی دارد به شرح زیر:

جمله ی بسیط

جمله ی مرکب از مسند، مسند الیه و رابطه را که خالی از زواید دیگر باشد،
جمله ی بسیط یا ساده گویند؛ مانند:

0 خدا داناست. معلم عالم است.

جمله ی آزاد یا مطلق

آن است که مقید به زمان خاصی نباشد، و به جمله یی دیگر هم ارتباط
نداشته باشد؛ مانند:

0 خدا ما را میبیند. خورشید تابان است. ماه از آفتاب نور میگیرد.

جمله ی مقید

آن است که مقید به زمانی خاص - قید زمان، مکان، تأکید و امثال آن - باشد؛
مانند:

0 دیروز در خانه ی ما عروسی بود. فردا به وظیفه نخواهم رفت.

جمله ی کل

آن است که از چند جمله ی مربوط به هم تشکیل یافته باشد؛ مانند:
نه براشتری سوارم، نه چو خربه زیربارم

نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم

« سعدی »

جمله ی جزء

هر یک از جمله هایی که جمله ی کل را تشکیل میدهند، جمله ی جزء نام
دارند؛ چنانچه در جمله های کوتاه بیت بالا دیده شد.

• غالباً یکی از دو جمله ی جزء ، ناقص و دیگری مکمل آن است؛ مانند:

نام نیک رفتگان ضایع مکن

تا بماند نام نیکت برقرار

« سعدی »

جمله ی شرطی

آن است که دران معنای شرط باشد؛ مانند:

اگر شراب خوری، جرعه یی فشان بر خاک

ازان گناه که نفعی رسد به غیرچه باک

« حافظ »

• گاهی ادات شرط از آغاز آن حذف شود؛ مانند:

... بزرگی بایدت بخشنده گی کن که دانه تا نیشسانی نروید

« سعدی »

• گاهی ادات شرط به صورت مخفف ادا میشود؛ مانند:

گر آبرو بود از حادثات کاهش نیست زیان نمی رسد الماس را ز سودنها

« بیدل »

جمله ی جوابی

آن است که متضمن سوال و جواب باشد؛ مانند:

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید گفتم که ماه من شو گفتا اگربراید

« حافظ »

جمله ی تعلیلی

آن است که دران علت جمله یی دیگر بیان شده باشد؛ مانند:

آب را بین که چون همینالد هردم ازهمنشین ناهموار

« شیخ بهایی »

• جمله ی تعلیلی بعد از {چه}، {چون}، {ازین جهت}، {به علت این که} و

امثال اینها می آید؛ مانند:

0 چون مریض بود، سرکارش حاضرنشده.

جمله ی بزرگ

جمله ی اسمی یی است که مسند آن جمله باشد؛ چنانکه درین مَثَل:
گاوِ بکش، گنجشک هزارش یک من است. عبارت « گنجشک هزارش یک من
است »، جمله ی بزرگ است و « گنجشک » مسند الیه اول، و « هزار » مسند الیه
دوم است. و یا مانند مصراع اول درین بیت:

وجود عاریتی، دل درو نشاید بست

همان که مرهم جان بود دل به نیش بخت

« سعدی »

که جمله ی فعلی « دل درو نشاید بست » مسند است برای « وجود عاریتی » .

جمله ی کوچک

جمله یی است که برای جمله ی بزرگ، مسند واقع شده باشد؛ مانند:
« هزارش یک من است » درجمله ی « گنجشک هزارش یک من است » .
بدیهیست که جمله ی کوچک همیشه حالت مسندی دارد؛ زیرا درجمله ی
کوچک باید ضمیری باشد، که به مسندالیه جمله ی بزرگ برگردد؛ مانند: « ش -
هزارش » درمثال بالا.

جمله ی معترضه

و آن جمله یی است که درمیان جمله ی دیگر - که علاقه و ارتباطی با آن
ندارد - گنجانیده شود. به عبارت دیگر: اگر آن را ازمیان جمله برداریم، درمعنی و
مفهوم جمله ی اصلی تغییری رونما نگرده؛ مانند:
دی پیر می فروش که ذکرش به خیرباد

گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد

« حافظ »

جمله ی تفسیری

و آن جمله یی است که کلمه یا عبارتی را درجمله ی دیگر تفسیر کند؛ مانند:
مشکل من، کمی حافظه است. ویا درین بیت:
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
« حافظ »
جمله ی « توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند » کلمه ی - « مشکل »
را - که در مصراع اول است - تفسیر میکند.

جمله ی مؤول

و آن جمله یی است که به مفرد تأویل شود و هفت نوع است:

۱ - جمله ی مؤول به مصدر اصلی

جمله یی است که مفهومش به مصدر اصلی تأویل گردد؛ مانند: چه کسی
میتواند بگوید که او میرود. یعنی چه کسی میتواند « رفتن او را » بگوید. ویا
درین بیت:

از دست و زبان که برآید کز عهده ی شکرش بدرآید

« سعدی »

جمله ی « کز عهده ی شکرش بدرآید » تأویل میشود به « بدرآمدن از عهده ی
شکرش ».

۲ - جمله ی مقول قول

و آن عبارت است از نقل گفتار گوینده، عیناً و بدون کم و کاست، که غالباً
با حرف ربط { که } آغاز میشود؛ مانند:

0 او گفت که من فردا به پنجشیر میروم. ویا درین بیت:

گفت کای جان من ز جان توشاد همه جانها فدای جان تو باد

« نظامی »

۳ - جمله ی مؤول به مصدر بد لی

جمله یی است که مفهومش به مصدر بدلی تأویل گردد؛ مانند: من میتوانم او را تضمین کنم که خوب است. یعنی: من میتوانم- خوبی او را - تضمین کنم. (بدل از این) و یا درین بیت:

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبتر که من از وی دورم
« سعدی »

جمله ی « من از وی دورم » تأویل میشود به « دوری من از وی » که بدل است از { این }.

۴ - جمله ی مؤول به صفت اصلی

جمله یی است که مفهومش به صفت اصلی تأویل گردد؛ مانند:
پزشکی که باشد به تن دردمند ز بیمار چون باز دارد گزند
« فردوسی »
جمله ی « باشد به تن دردمند » تأویل میشود به « تن دردمند شونده ».

۵ - جمله ی مؤول به صفت بد لی

جمله یی است که مفهومش به صفت بدلی تأویل گردد؛ مانند:
آن که دایم هوس سوختن ما میکرد کاش می آمد و از دور تماشا میکرد
(؟)
جمله ی « دایم هوس سوختن ما میکرد » تأویل میشود به « دایم هوس کننده ی سوختن ما » که بدل است از { آن }.

۶ - جمله ی مؤول به قیدی

جمله یی حالیه یی است که به قید حالت تأویل پیدا میکند؛ مانند:
که مرد ارچه بر ساحلست ای رفیق نیاساید و دوستانش غریق
« سعدی »

جمله ی «دوستانش غریق» - به واسطه ی واو حالیه - تأویل میشود به «دوستانش غریق بوده»، که قید حالت است، برای فعل «نیاساید».

۷ - جمله ی مؤول بدل از مؤول

جمله یی است که از جمله ی مؤول دیگری بدل باشد؛ مانند:

نبینی که سختی به غایت رسید مشقت به حد نهایت رسید

«سعدی»

جمله ی «مشقت به حد نهایت رسید» بدل است از جمله ی «سختی به غایت رسید»، که جمله ی مؤول به مصدر اصلی است و به «به غایت رسیدن سختی» تأویل میشود.

جمله ی بدل

مقصود جمله یی است که از جمله ی نا مؤولی بدل باشد؛ زیرا جمله ی بدل از جمله ی مؤول، داخل در عنوان جمله ی مؤول است؛ مانند:

مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد

ناقص همه این را شد و زاید همه آن را

که مصراع دوم، بدل است از جمله ی «بدل شد». «انوری»

□ تبصره: بدل عبارت است از جمله یی، اسمی یا عبارتی که به دنبال اسم

می آید؛ تا نامی دیگر، یا شغل و مقام، یا شهرت ویا یکی دیگر از خصوصیات آن اسم را بیان کند. و فرق آن با مضاف الیه و صفت آن است که میان اسم و بدل، کسره ی اضافه وجود ندارد

جمله ی موصولی

آن است که معنایش بدون جمله ی بعدیش - که موسوم به جمله ی صله است - تمام نمی شود. و معمولاً پس ازین الفاظ واقع میشود:

- { که }؛ مانند: حرفهایی که میزند، نباید باور کرد.
- { چه }؛ مانند: آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری.
- { هرچه }؛ مانند: هرچه درین شهر اتفاق افتد، زیر سر اوست.
- { جایی که }؛ مانند: جایی که ایستاده بود، زیرش سست بود.
- { هرکجا }؛ مانند: به هرکجا بروی، آسمان همین رنگ است.
- { هرچیز }؛ مانند: هرچیز به دستش افتد، میشکند.
- { هرکس }؛ مانند: هرکس برای مطلب خود دلبری کند.
- { هریک }؛ مانند: هریک سخنی میگفت.
- { هرآنکه }؛ مانند: هرآنکه تصمیم گرفت، به منزل مقصود رسید.
- { هرکه }؛ مانند: هرکه درسینه دلی داشت، به دلداری داد.
- { هرکدام }؛ مانند: هرکدام ازیشان، درکاری دست دارند.
- { هرآنکس }؛ مانند:

هرآنکس که شهنامه خوانی کند اگر زن بود پهلوانی کند

« فردوسی »

جمله ی زمانی

آن است که مقید به قید زمان باشد؛ مانند: چون مرا دید، پنهان شد. ویا درین بیت:
تا تجلی کرد محراب دو ابروی تو دوش

شیخ تسبیحی خرید و گوشه ی منبر گرفت

« فرخاری »

جمله ی غایبی

آن است که نهایت و غایت کاری را بیان کند، و غالباً بعد از { تا } و { که } می آید؛ مانند:

تا نگرودی بر گنه در خانه ی خالی دلیر صورت دیوار را باهوش میباید گرفت

« صائب »

مکن گردن فرازی تا نسازد دهر پامالت که نی آخر به جرم سرکشیها بوریا گردد

« بیدل »

جمله ی منتج

آن است که جمله ی دوم، نتیجه ی جمله ی اول باشد. و معمولاً پس ازان، عبارتهای زیر می آیند:

• به طوری که؛ مانند:

0 آن قدر پرگویی میکرد، به طوری که فرصت نمی داد دیگران هم صحبت کنند.

• تا حدی که؛ مانند:

0 خیلی خسته شده بودم، تا حدی که دیگر توان ایستادن نداشتم.

• چنان که؛ مانند:

0 وقتی با من روبرو شد ودست داد، دستم را خیلی فشرد، چنان که از چشمانم آب جاری شد.

• که؛ مانند:

0 خواهشمند است کتاب را بفرستید، که موجب کمال تشکر خواهد بود.

جمله ی مقایسوی

جمله یی است که حاکی از بیان مقایسه باشد. و معمولاً بعد ازینها می آید:

• چنان که؛ مانند: چنان که همه ی ما دیدیم.

• به طوری که؛ مانند: به طوری که آموزگار بیان کرد.

• مثل این که؛ مانند: مثل این که از من خوششان نمی آید.

• همان طور که؛ مانند: همان طور که سخن میگفت.

شماره ی جمله ها

هرگاه بخواهیم عدد جمله ها را در یک عبارت یا یک حکایت بدانیم، باید شماره ی فعلها را تعیین کنیم؛ زیرا شماره ی جمله از روی شماره ی افعال به دست می آید و درهر عبارت به همان اندازه که فعل هست، جمله هم هست؛ مانند:

حکایت

« درویشی را ضرورتی پیش آمد، گلیمی ازخانه ی یاری بدزدید، حاکم فرمود که دستش ببرند، صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بحل کردم. گفتا: به شفاعت تو حد شرع فرو نگذارم. گفت: آنچه فرمودی، راست گفتی، و لیکن هرکه ازمال وقف چیزی بدزدد، قطعی لازم نیاید، هرچه درویشانراست، وقف محتاجانست. حاکم ازو دست برداشت. / گلستان سعدی »

درحکایت بالا، شانزده جمله است؛ زیرا دارای شانزده فعل است. و درجایی که فعل به قرینه حذف شده باشد، نیز جمله محسوب میشود.

- گاهی حذف به خاطر عطف است؛ مانند:

0 معلم به صنف وارد و مشغول درس دادن و پرسش شد.

که این عبارت یا کلام شامل سه جمله است:

۱. معلم به صنف وارد شد. ۲. و مشغول درس دادن شد. ۳. و مشغول پرسش شد. و یا درین عبارت:

0 مژگان را گفتم که: تو ازمرجان بزرگتری یا نه ؟ گفت: آری.

درین عبارت پنج جمله است؛ زیرا پس از کلمه های « یانه » و « آری »، فعل به قرینه ی جمله ی سابق حذف شده است؛ یعنی: آیا بزرگتر نیستی ؟ گفت: آری؛ یعنی: بزرگترم.

همچنان حذف میتواند به واسطه ی قرینه ی ذهنی باشد. و گاه بدون قرینه ی ذهنی، حذف صورت میپذیرد؛ اما ذهن انسان میتواند آن را دریابد.

• افعال ربطی را نیز باید در شمارش جمله ها جزء افعال خاص یا تام به حساب آورد. یعنی هریک از آنها را نماینده ی یک جمله دانست. و این افعال ربطی نیز گاهی از جمله ها حذف میشوند؛ مانند:

0 منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

یعنی: منت برای خدای عزوجل (است) که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت (است) ؛ اما درین حال معمولاً مسند جمله باقی میماند.
(۱۲ ، ص ص ۲۲۰ - ۲۲۲ و ۲۳۹ - ۲۵۵ ؛ ۷ ، ص ص ۳۸۸ - ۳۹۰)

سرچشمه ها

1. انوری، حسن و دیگران، دستور سال سوم دوره راهنمایی تحصیلی، وزارت آموزش و پرورش، ایران، 1363
2. برناک، علی، دستور زبان فارسی، چاپ دوم، انتشارات کاویان، تهران، 1347
3. بیتاب، عبدالحق، دستور زبان فارسی، نشرات فاکولته ادبیات، پوهنتون کابل، 1333
4. تفسیر کابل، ج 22، س. سبا
5. خانلری، پرویز ناتل، دستور زبان فارسی، چاپ دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران
6. ذو النور، ر.، دستور پارسی، چاپخانه درخشان، تهران، ایران، 1330
7. شریعت، محمد جواد (دکتر)، دستور زبان فارسی، چاپ هشتم، انتشارات اساطیر، تهران، ایران، 1384
8. فرخاری، احمد یاسین، درست بنویسیم (فرهنگ املاي زبان دری)، چاپ اول، انتشارات سعید، کابل، افغانستان، 1388
9. کاظمی، محمد کاظم (شاعر، نویسنده و پژوهشگر)، (وبلاگ شخصی)
10. کوهستانی، محمد ادریس منصوری، فنون ادبی، انتشارات کتابفروشی جاوید، کابل، افغانستان
11. محقق، اسدالله و احمد یاسین فرخاری، زبان و ادبیات دری صنف نهم، وزارت معارف، کابل، افغانستان، 1388
12. مشکور، محمد جواد (دکتر)، دستور نامه، چاپ پنجم، مؤسسه مطبوعاتی شرق، تهران
13. معینیان، مهدی، دستور زبان فارسی، چاپ یازدهم، انتشارات معینیان، چاپخانه محمد علی علمی، ایران، 1372
14. ناظمی، حسن، دستور نو، چاپ سوم، مؤسسه مطبوعاتی شرق، تهران

15. نباتی، موسی، فرهنگ علوم، انتشارات آسیا، تهران
16. نصر، عین الدین، آواز شناسی، کتاب درسی دانشکده ادبیات، دانشگاه کابل، افغانستان، 1358
17. همایونفرخ، عبدالرحیم، دستور جامع زبان فارسی، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ایران، 1339
18. واحدی، قدرت الله (دکتر)، دستور زبان فارسی، چاپ سوم، انتشارات آسیا، تهران، ایران، 1346

دواوین شعرا

19. ابوالخیر، ابوسعید
20. ابیوردی، انوری
21. احراری، طغرل
22. اصفهانی، هاتف
23. اعتصامی، پروین
24. ایرج میرزا
25. بسطامی، فروغی
26. بلخی، مولانا جلال الدین محمد
27. بهایی، شیخ بهاؤ الدین
28. بهبهانی، سیمین
29. بیدل، میرزا عبدالقادر
30. تبریزی، صائب
31. جامی، نورالدین عبدالرحمان
32. چغتایی، هلالی
33. حمیدی، قاضی حمید الدین
34. خیام، عمر

35. دهلوی، امیر خسرو
36. رهی معیری، محمد حسن
37. زاکانی، مولانا عبید
38. ساوجی، سلمان
39. سبزواری، امیرشاهی
40. سعدی، شیخ مصلح الدین
41. سلمان، مسعود سعد
42. سمرقندی، رودکی
43. سمرقندی، سوزنی
44. سپاه، حاجی اسماعیل
45. شروانی، خاقانی
46. شهریار، محمد حسین
47. شیرازی، حافظ
48. عراقی، فخرالدین
49. عطار، شیخ فرید الدین
50. عنصری
51. غزنوی، سنایی
52. غزنوی، عثمان مختاری
53. فانی، عبدالرازق
54. فراهانی، ادیب الممالک
55. فرخاری، احمد یاسین
56. فردوسی، ابوالقاسم
57. فرغانی، سیف
58. قا آنی، میرزا حبیب الله

59. قزوینی، عارف
60. کاشانی، محتشم
61. کرمانی، خواجه
62. کشمیری، غنی
63. گرگانی، فخرالدین اسعد
64. گنجوی، نظامی
65. لاهوری، اقبال
66. لاهیجی، حزین
67. مراغه‌یی، اوحدی
68. معزی، امیر
69. مغربی، شیخ محمد شیرین
70. منوچهری، دامغانی
71. نسفی، میرعابد
72. نوایی، امیرعلیشیر

آثار

نویسنده

از همین نویسندگان منتشر شده است :

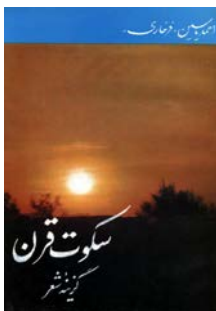


دستور سخن

شامل بخشهای :

- ☐ دستور زبان دری
- ☐ نشانه گذاری درنوشتار
- ☐ رهنمای املائی

محل چاپ : لاهور، پاکستان، ۱۳۶۹



سکوت قرن

- ☐ گزیده یی از سروده های
شاعر در قالبهای غزل و نیمایی

محل چاپ : لاهور، پاکستان، ۱۳۶۹

سگرت و الکول



سگرت و الکول

از دیدگاه تاریخ ، علم ، طب و دین

□ بحثی در زمینه ی تاریخ پیدایش
سگرت و الکول و اثرگذاری آن بر صحت
انسان از دیدگاه ساینسی و اسلامی
محل چاپ : پشاور، پاکستان، ۱۳۷۰

هفت مقاله

در شعر و شاعری



□ بحثهایی در زمینه ی فنون ادبی
و تیوریهای درمورد شعر
محل چاپ : پشاور، پاکستان ، ۱۳۷۱

الشعرا الأفغانی الحديث

تدوین و ترجمه به زبان عربی، (۷ جلد)
□ ترجمه ی بیش از (۳۰۰) پارچه شعر
شاعران معاصر افغان با زندگینامه آنان .

□ ناشر : دارالفکر العربی

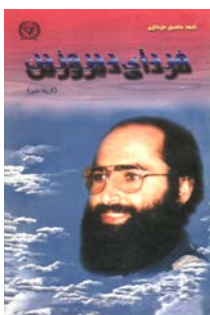
سال چاپ : ۱۳۷۲





الأقاصيص الأفغانية

- ❑ ترجمه داستانهای کوتاه برخی از نویسندگان معاصر افغانستان به زبان عربی
- ❑ ناشر : دار العودة للنشر والتوزيع
- سال چاپ : ۱۳۷۴



فردای دیروزین

- ❑ دومیڼ مجموعه ی شعرى شاعر در قالبهای نو و کلاسیک
- ❑ ناشر : انجمن هنرو ادبیات افغانستان
- ممل چاپ : تهران ، ایران ، ۱۳۷۹



درست بنویسیم

- ❑ فرهنگ تشریحی املای زبان دری
- ❑ ناشر : انجمن هنرو ادبیات افغانستان
- ممل چاپ : کابل ، افغانستان ، ۱۳۸۷



فرهنگ واژگان

پارسی - دری در عربی

□ فرهنگ واژه های دری دخیل و معرب

در زبان عربی

□ ناشر : انجمن بین المللی ادبیات اسلامی

محل چاپ : کابل ، افغانستان ، ۱۳۸۷

آثار آماده ی چاپ :



الدخیل و المعرب

فی اللغة العربیة

□ فرهنگ واژگان بیگانه در زبان

و ادبیات عربی

□ برنده ی جایزه ی دوم ادبی، ۱۳۸۳



مؤامرات روسیا فی

أفغانستان

□ ترجمه به زبان عربی

□ آماده ی چاپ

زبانها و زمانها



❑ رساله‌ی در زمینه‌ی زبانشناسی تطبیقی

❑ آماده‌ی چاپ

زبان و ادبیات دری

در درازنای زمانه‌ها

(چهارجلد)

❑ تاریخ زبان و ادبیات پارسی دری

از قدیمترین زمانه‌ها تا امروز

❑ آماده‌ی چاپ



المبتدأ والخبر

وما يتصل بهما



❑ بخشی از دستور زبان عربی

❑ آماده‌ی چاپ



برنامه نویسی ادبی

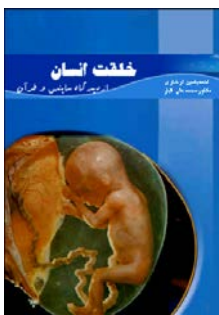
برای رادیو و تلویزیون

- ❑ اصول و مبانی نوشتاری برنامه های ادبی
- برای نشرات رادیویی و تلویزیونی
- ❑ آماده ی چاپ



شاخ ارغوان

- ❑ گزیده یی از شعر معاصر
- ❑ آماده ی چاپ



خلقت انسان

از دیدگاه ساینس و قرآن

- ❑ ترجمه از زبان عربی به دری
- ❑ آماده ی چاپ

شعرو موسیقی



- تیوریهای در زمینه ی شعرو موسیقی و پیوند آنها باهم
- در آینده منتشر خواهد شد

مقالات نشر شده، از همین نویسندگان :

پیوند شعر
و
موسیقی

نگارگری
از
نگارستان خدا

سیری
در
ادبیات فولکلور
افغانستان

نگاهی به پدیده
خودکشی
در عصر جدید

تأثیر زبان و ادب
دری
بر زبان و ادب
عربی

سخنی کوتاه
اندر
باب نوروز

نگاهی گذرا
به
ادبیات رزمی
افغانستان

نقش جهاد
در تکامل
ادبیات حماسی
افغانستان

نظری گذرا بر
ادبیات جهاد و
مقاومت در زبان
دری

نارساییهای الفبا
و مشکلات
املائی

قیامهای تاریخی
مردم افغانستان
در برابر عربها و
تأثیرات آن بر
عرصه ادبیات

درنگی بر دو
دیدگاه

سیرتاریخی واژه
های دری در
زبانهای انگلیسی
و فرانسوی

بازسازی
الفبا

سروده های
پراکنده

سیرتاریخی
گرامیداشت
بهاران
در فرهنگهای
معاصر و باستان

دو تکدرخت
گشن شاخ قله
تاریخ

تأثیر زبان و ادب
عربی
بر زبان و ادب
دری



□ استاد احمد یاسین فرخاری شاعر، نویسنده، پژوهشگر و مترجم افغان مقیم کانادا، در زمستان سال ۱۳۴۰ هجری خورشیدی، مطابق ۱۹۶۲ میلادی، در شهر فرخار ولایت تخار دیده به جهان گشوده است.

□ در سال ۱۳۶۴ از دانشگاه کابل گواهینامه ی لیسانس خویش را در رشته زبان و ادبیات عربی و دوگواهینامه ماستری دیگر را در رشته های ژورنالیزم و زبان و ادبیات فارسی، در سالهای ۱۳۶۹ و ۱۳۷۳ هجری خورشیدی، از دانشگاههای خارج کشور به دست آورده است.

□ وی مدت ۱۸ سال در دانشگاه کابل، دانشگاه دعوت و دانشگاه ساینس و تکنولوژی به تدریس زبان و ادبیات عربی، ادبیات فارسی، ژورنالیزم و مضامینی مانند عروض و قافیه، فنون ادبی، ادبیات تطبیقی، سبک شناسی، تیوریهای ادبی، ادبیات جهان، اصول شعر و تصویر پردازی ادبی و ... پرداخته است.

□ سالهای چندی در مؤسسات و نهادهای بین المللی به حیث مترجم متون ادبی، خبرنگار، عضو هیأت تحریر و مدیر مسؤول برخی از مجلات فارسی و عربی و رئیس انجمن هنر و ادبیات افغانستان کار کرده است.

□ در سالهای اخیر وی دوباره به کابل بازگشته و درتألیف کتب درسی سیستم جدید معارف، با ریاست انکشاف نصاب تعلیمی وزارت معارف افغانستان همکاری داشته است.

□ فرخاری در جریان حیات علمی خویش یک مدال طلا، چهار تقدیرنامه درجه اول و دوم از سیمینارهای بین المللی، دو جایزه اول و دوم ادبی از وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان و جایزه دوم بین المللی ادبیات را به دست آورده است.

□ فرخاری با شش زبان انگلیسی، فرانسوی، عربی، اردو، فارسی و پشتو آشنایی داشته و در آثار تحقیقی خود از منابع این زبانها استفاده به عمل می آورد.

□ استاد فرخاری تا کنون بر علاوه ی نوشتن ۲۴ جلد کتاب در موضوعات مختلف، دهها مصاحبه و گفت و شنود با جراید، مجلات، رادیوها و تلویزیونهای داخلی و خارجی انجام داده و بیشتر از پنجاه نوشته و مقاله ی علمی، تحقیقی، ادبی و... او در نشریه های داخلی و خارجی به چاپ رسیده است.

□ وی سالهاست که با خانواده خود در شهر تورنتوی کانادا زندگی میکند.



چنانچه هویدا است، در عصر حاضر خطاهای دستوری، املائی و انشایی میان شاگردان مکاتب، ادارات دولتی، مکاتیب رسمی و شخصی، سرلوحه ها و حتی جراید، روزنامه ها و مجلاتی که به زبان دری در داخل و خارج کشور به نشر میرسد خیلی زیاد به نظر میرسد، که یگانه انگیزه ی آن عدم معرفت با اصول و قواعد این زبان میباشد. بسیاری از جوانان کشور ما از دستور زبان، اصول نشانه گذاری و بالاخر از طرز درست املائی زبان خویش آگاهی ندارند و اگر هم دارند تعداد آنها خیلی اندک است. گاهی هم جوانان کشور ما میخواهند درین مورد چیزهایی فراگیرند؛ ولی اتفاقاً کتبی به دست شان میافتد که خیلی مغلق و پیچیده بوده خواننده ی نو آغاز نمی تواند مفهوم را به صورت درست درک کند. از همینجاست که علاقه ی اولی کاهش یافته و آهسته آهسته به نابودی میگراید و دیگر علاقه یی از خود نشان نمی دهند. درین کتاب کوشش جدی صورت گرفته است تا به شیوه ی خیلی ساده به رشته ی تحریر درآید، تا آنانی که میخواهند تازه این دانش را فراگیرند به سهولت درک مطلب نمایند؛ همچنان رهگشایی باشد برای پژوهشهای بهتر و بیشتر بعدی شان. بدین ملحوظ میتوان این کتاب را «**بهترین رهنما برای نوآغازان**» دانست، که شاهد مدعا خود کتاب خواهد بود.

از مقدمه ی کتاب